کانال کتب دانشگاهی

https://t.me/ub_pdf_ketab_ac

گروه درخواست کتاب

https://t.me/ub_pdf_katab_g_ac

تاریخ یهود

آیین یهود

سابقه سه هزار ساله

اسرائیل شاهاك

رضا آستانه پرست

کتابناک

سلسله انتشارات

نشر قطره ـ ۲۲۳

علوم اجتماعی ـ ۲۲

نشر قطره

تاریخ یهود، آیین یهود

(سابقهٔ سه‌هزار ساله)

اسرائیل شاهاک

ترجمهٔ

رضا آستانه‌پرست

برگهٔ فهرست‌نویسی پیش از انتشار

Shahak, Israel
شاهاک، اسرائیل
تاریخ یهود، آیین یهود (سابقهٔ سه هزار ساله) / اسرائیل شاهاک؛ ترجمه رضا آستانه‌پرست. ـ تهران: نشرقطره، ۱۳۷۸.
۲۲۲ ص. ـ (سلسله انتشارات نشرقطره؛ ۲۲۳: علوم اجتماعی؛ ۲۲)
کتابنامه: ۱۹۹ـ۲۲۲.
۱. اسرائیل ـ سیاست و حکومت. ۲. یهودیت ارتدکس. ۳. اسرائیل ـ آثار بحث‌انگیز. ۴. صهیونیسم ـ آثار بحث‌انگیز. ۵. اعراب فلسطین ـ اسرائیل. الف. آستانه‌پرست، رضا، مترجم. ب. عنوان. ج. عنوان: آیین یهود.
۲ ت ۲ ش / ۹۵ / ۱۰۲ BS ۹۵/۹۴

نشرقطره

تاریخ یهود، آیین یهود
اسرائیل شاهاک
ترجمهٔ رضا آستانه‌پرست
چاپ اول: ۱۳۷۸
طرح روی جلد: پری‌ناز شجره
چاپ: سارنگ
تیراژ: ۲۲۰۰ نسخه
بها: ۱۱۰۰ تومان
حق چاپ برای نشرقطره محفوظ است.

شابک: ۱ ـ ۰۶۴ ـ ۳۴۱ ـ ۹۶۴ ISBN: 964-341-064-1

نشر قطره
خیابان انقلاب، ابتدای وصال شیرازی، پلاک ۹، طبقهٔ همکف
۶۴۶۶۳۹۴ ـ ۶۴۶۰۵۹۷
صندوق پستی ۳۸۳-۱۳۱۴۵
Printed in The Islamic Republic of Iran

تقدیر و سپاس

از جناب آقای دکتر سعید رجایی خراسانی به خاطر مشورتهای سودمندی که در ترجمهٔ این کتاب با ایشان داشتم، و از همکاری صمیمانهٔ جناب آقای محمد پیروی در ویراستاری نهایی متن و بالاخص از راهنماییهای مشفقانه و ارزشمند جناب آقای دکتر سعید حمیدیان در معرفی جناب آقای مهندس فیاضی مدیر محترم انتشارات قطره، و همکاریهای ایشان تا مراحل پایانی چاپ کتاب، قدردانی و تشکر می‌نمایم.

مترجم

فهرست

مقدمهٔ مترجم..... ۹
پیشگفتار (گور ویدال)..... ۱۵
فصل اوّل: مدینهٔ فاضلهٔ بسته؟..... ۱۹
تعریف دولت یهود..... ۲۱
ایدئولوژی سرزمین بازخرید شده..... ۲۸
توسعه‌طلبی اسرائیل..... ۳۱
یک مدینهٔ فاضلهٔ بسته؟..... ۳۷
فصل دوم: غرض‌ورزی و زبان‌بازی..... ۴۱
آزادسازی از خارج..... ۴۷
موانع تفاهم..... ۵۰
یک تاریخ استبدادی..... ۵۲
راهکارهای دفاعی..... ۵۵
فریب ادامه دارد..... ۵۹
فصل سوم: تعصب و تفسیر..... ۷۱
تفسیر کتاب مقدس..... ۷۷
ساختار تلمود..... ۸۲
کلاه شرعیها..... ۸۸

ابعاد اجتماعی کلاه شرعی ۹۸
فصل چهارم: سابقهٔ تاریخ ۱۰۳
مشخصات عمدهٔ یهودیت کلاسیک ۱۰۷
انگلستان، فرانسه و ایتالیا ۱۱۴
دنیای اسلام ۱۱۶
اسپانیای مسیحی ۱۲۰
لهستان ۱۲۳
شکنجهٔ یهودیان ۱۲۸
یهودستیزی نوین ۱۳۲
واکنش صهیونیستی ۱۳۷
مقابله با گذشته ۱۴۲
فصل پنجم: قوانین ضد غیریهودیان ۱۴۷
قتل و کشتار ۱۴۸
نجات از مرگ ۱۵۵
هتک حرمت شنبه به‌خاطر حفظ جان ۱۵۸
جرایم جنسی ۱۶۸
موقعیت اجتماعی ۱۶۹
پول و دارایی ۱۷۱
غیریهودیان در سرزمین اسرائیل ۱۷۳
بدرفتاری ۱۷۶
نگرش به مسیحیت و اسلام ۱۸۵
فصل ششم: تبعات سیاسی ۱۸۹
یادداشتها و ارجاعات ۱۹۹

مقدمهٔ مترجم

«ما احساس می‌کردیم که به خود واگذاشته شدن از سوی خدا به مراتب سخت‌تر از تنبیه به‌وسیلهٔ اوست... عدم اعتنای خداوند برای ما بسیار سخت‌تر از این است که قربانی خشم او شویم. بشر می‌تواند دور از خدا زندگی کند اما خارج از حیطهٔ قدرت او هرگز. خدا در همه جا و همه وقت با ماست، حتی در زمان رنج کشیدن... بی‌تفاوتی نسبت به آن رنج‌کشیدنهاست که انسان را به یک موجود ضد بشر تبدیل می‌کند... در سیاه‌ترین دوران و در اعماق گتوها و اردوگاههای مرگ، ما احساس فراموش شدن داشتیم، همهٔ ما...»[1]

وایزل چه می‌خواهد بگوید؟ و هدف او از طرح رنجهای ملت یهود چیست؟ شاهاک در این کتاب سعی دارد به این سؤال و بسیاری از سؤالات دیگری که پیرامون عملکرد یهودیان در جوامع یهودیهای خارج از اسرائیل و در خود اسرائیل مطرح است، پاسخ گوید.

اواخر سال گذشتهٔ میلادی، گزارش یک موضوع پیش‌پاافتاده توسط

---

۱. بخشی از سخنان الی وایزل Elie Wiesel نویسندهٔ یهودی آمریکایی متولد ۱۹۲۸ در رومانی و استاد فلسفهٔ دانشگاه، (رئیس بنیاد خیریهٔ وایزل، عضو هیأت مدیره صندوق هالوکاست و عضو سرویس جهانی یهود) در جلسهٔ مورخ ۱۲ آوریل ۱۹۹۹ کاخ سفید که با حضور کلینتون رئیس جمهور آمریکا و چند تن از اعضای کنگره تحت عنوان «بی‌تفاوتی، درسهایی از قرن تجاوز» برگزار شد.

یک خبرنگار انگلیسی[1] در یکی از مجلات آمریکا مبنی بر اینکه «گردانندگان صنعت سینمای هالیوود تقریباً همگی یهودی هستند.» آنچنان یهودیان را برآشفت که وی را «Hater»[2] خطاب کردند و واقعیتی را که او بیان کرده بود انکار نمودند. چندی بعد «مارلون براندو»[3] هنرپیشه و کارگردان مشهور سینمای آمریکا نیز که به همین واقعیت اشاره کرده بود، مورد انتقاد شدید واقع شد و «ضد یهود» لقب گرفت.

انتشار کتاب «تاریخ یهود، آیین یهود» نوشتهٔ «اسرائیل شاهاک»[4] برای اولین بار در سال ۱۹۹۴، در شرایطی که یهودیان این گونه در برابر انتساب جزیی‌ترین واقعیات به خود، حساسیت نشان می‌دادند، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. این اهمیت بیشتر از آن جهت است که کتاب حاضر توسط یک یهودی برجسته و مطلع و یک نفر به اصطلاح «خودی» به‌طور مستند در مورد عقاید و رفتار همکیشان یهودیش نوشته شده است.

اسرائیل شاهاک در سال ۱۹۳۳ در ورشو متولد شد. بخشی از دوران کودکی‌اش را در اردوگاه اسرای جنگی «بلسن»[5] گذرانید. در سال ۱۹۴۵ به فلسطین مهاجرت کرد. ایام جوانی و دوران خدمت سربازی را در اسرائیل سپری کرد و سپس به ادامهٔ تحصیل پرداخت و کرسی استادی دانشگاه «هبرو»[6] اورشلیم را به خود اختصاص داد. زبان عبری را به‌خوبی فراگرفت و با حال و هوای اخلاقی خاص جامعهٔ یهود کاملاً آشنا شد. موضع‌گیریهای شاهاک به طرفداری از فلسطینیان و انتقاد از رفتار اسرائیلیها با آنان، مشهور است. وی در مدت سی سال دفاع از حقوق بشر به‌کرات از فلسطینیها به‌عنوان قربانیان آپارتاید یاد کرده است. او یهودیانی

---

۱. William Cash خبرنگار **دیلی‌تلگراف** در لوس آنجلس.

۲. Hater یا self-Hatred لقبی است که یهودیان به همکیشان غیر متعصب خود می‌دهند، به معنای کسی که از خود و کیش خود متنفر است. ـ مترجم.

3. Marlon Brando

4. Israel Shahak

5. Belsen یا Belson.

6. Hebrew University

را که حقوق و انسانیت فلسطینیان را نادیده می‌گیرند، «یهودی نازیست» می‌نامد.

پروفسور شاهاک در حال حاضر رئیس اتحادیهٔ حقوق بشر[1] اسرائیل است. از وی کتابها و مقالات زیادی منتشر شده که از میان آنها «تنفر یهود نسبت به مسیحیت»[2] و «ایدئولوژی نهفته در ورای کشتار الخلیل»،[3] در سالهای اخیر به زبان انگلیسی چاپ و منتشر شده است. این نویسنده در حال تألیف کتاب «بنیادگرایی یهود و تأثیر عمیق آن بر سیاستهای اسرائیل»[4] است.

«گورویدال»[5] نویسندهٔ شهیر آمریکایی در مقدمهٔ کتاب حاضر، شاهاک را یک محقق یهودی معرفی می‌کند که در کوران حوادث زندگی پرفراز و نشیب خود همچنان یک انسانگرا باقی مانده و در حد توان در مخالفت با استبداد یهود که تحت عنوان دین بر پیروان آن تحمیل شده و می‌شود، کوشیده است.

شاهاک در سرتاسر این کتاب با صداقت و تهوری مثال‌زدنی تلاش می‌کند تا اهمیت عامل «ایدئولوژی یهود» را در تصمیمات متخذه از سوی سیاستگذاران اسرائیل تشریح نماید. به اعتقاد وی تأثیر سایر عوامل بر سیاستهای اسرائیل در مقایسه با عامل ایدئولوژی بسیار اندک است.

نویسنده در این کتاب آشکارا این نظر خود را ابراز می‌کند که آزاد

---

1. Israeli Human Rights league

2. *Jewish Hatred toward Christianity*

3. *Idealogy behind the Hebron Massacre*

4. *The Jewish fundamentalism and its Profound Impact on Israeli Politics.*

۵. Gore Vidal متولد ۱۹۲۵ آمریکا، فارغ‌التحصیل آکادمی علوم فیلیپ، کاندیدای دموکرات کنگرهٔ آمریکا از نیویورک در سال ۱۹۶۰، عضو شورای مشورتی رئیس جمهور کندی در سالهای ۶۳-۱۹۶۱ و نویسندهٔ کتابها و مقالات، سفرنامه، فیلمنامه و داستانهای کوتاه اجتماعی و سیاسی.

ساختن یهودیان از قید خرافات انسان‌گریزانه و به‌ویژه خلاصی سیاستهای اسرائیل از تأثیرات دست و پاگیر و اختناق‌آور «یهودیت» احتیاج به نوعی جراحی دارد. وی به‌وضوح و به‌طور مفصل شرح می‌دهد که چگونه مذهب یهود و نص تورات دستخوش تحریفهای ناشی از مصلحت‌اندیشیهای سیاسی و منفعت‌طلبیهای شخصی رهبانان شده است.

افشاگریهای نویسنده در نشان دادن زوایای آنچه که وی آن را «ایدئولوژی یهود» نامیده و آن را تجربه کرده است، آنچنان روشن است که مترجم را از هر گونه توضیح در این خصوص بی‌نیاز می‌سازد.

شاهاک در نگاه به مسائل اجتماعی جامعهٔ یهود و آسیب‌شناسی دینی، بسیار صریح است و هیچ گونه ملاحظه‌ای را ضروری نمی‌بیند:

«هر کس در اسرائیل زندگی کرده باشد به‌خوبی می‌داند که نگرش تنفرآمیز و ظالمانه نسبت به غیر یهودیان، در میان یهودیان اسرائیل تا چه حد عمیق و گسترده است. این نوع نگرش طبعاً از دیگران، (خارج از اسرائیل) پنهان نگه داشته شده است.»

در سرتاسر این کتاب، خواننده به خوبی مشاهده می‌کند که شاهاک بدون جهت‌گیری خاص سیاسی و یا حتی تعصب علمی نظریاتش را صرفاً از منظر یک اندیشمند و صاحبنظر مجرب و متخصص بیان می‌کند و به همین دلیل در میان معدود آثاری که در این زمینه توسط دیگران منتشر شده از گیرایی و اعتبار قابل ملاحظه‌ای برخوردار است.

مترجم نیز قصد انتشار یک کتاب سیاسی، در شرایط ملتهب کنونی خاورمیانه، را ندارد بلکه بر آن است تا کتابی را که توسط یک محقق یهودی دربارهٔ تاریخ و مذهب یهود، این شریعت آسمانی، نوشته شده به‌عنوان یک ابزار تحقیق در اختیار دانشجویان و پژوهشگران رشته‌های تاریخ و دین‌شناسی قرار دهد. از سوی دیگر، از آنجا که اطلاعات موجود در جامعهٔ ما حتی در محافل علمی و فرهنگی، پیرامون «یهودیت» اکثراً

متأثر از رنگ و باورهای سیاسی است، جای خالی ترجمه و انتشار آثاری غیر سیاسی و متکی بر منابع اولیه در این خصوص کاملاً محسوس است.

این کتاب در شش فصل تنظیم شده است. توضیحات خارج از متن نویسنده که با اعداد (انگلیسی) مشخص شده‌اند، در پایان و در فصل یادداشت‌ها و ارجاعات آمده و خوانندهٔ محترم می‌تواند عنداللزوم و به‌منظور کسب اطلاعات بیشتر پیرامون موضوع، به آنها مراجعه نماید. اعداد فارسی روی کلمات و عبارات متن، به توضیحات مترجم اختصاص دارد و در پایین هر صفحه آمده است. این توضیحات شامل معادل انگلیسی کلمات و عبارات و نیز اطلاعاتی دربارهٔ اماکن، اشخاص و مکاتب مختلف است.

رضا آستانه‌پرست
تهران، بهار سال ۱۳۷۸

پیشگفتار

یک روز در اواخر دهۀ ۱۹۵۰، جان. اف. کندی[1] چهرۀ محبوب و گاه تاریخ‌نگار دنیا برایم از هری. اس. ترومن[2] گفت که چگونه در سال ۱۹۴۸، زمانی که برای رئیس جمهور شدن تلاش می‌کرد، تنها مانده بود و همه رهایش کرده بودند تا آنکه یک صهیونیست آمریکایی دو میلیون دلار پول نقد را خرج تبلیغات او کرد و به همین دلیل شناسایی اسرائیل از سوی ما با آن سرعت صورت گرفت، و از آنجا که نه جک و نه من هیچ کدام ضد یهود نبودیم (برعکس پدر او و پدربزرگ خودم)، این قضیه را صرفاً یک داستان ساختگی در مورد ترومن و یک ارتشاء بی‌سر و صدا در سیاست‌های آمریکا تلقی کردیم.

متأسفانه شناسایی عجولانۀ اسرائیل به عنوان یک دولت، منجر به ۴۵ سال اغتشاش خونین گردید و نابودی آنچه که همقطاران صهیونیست فکر می‌کردند یک دولت چند حزبی، وطن ساکنین بومی مسلمان، مسیحی و یهودی آن، وطن آیندۀ مهاجرین مسالمت‌جوی یهودی اروپا و آمریکا خواهد شد و حتی وطن کسانی که اعتقاد داشتند خداوند سرزمین‌های یهودا و سامریا را برای همیشه به آنان بخشیده است، را به دنبال داشت. از آنجا که بسیاری از این مهاجرین در اروپا سوسیالیستهای خوبی بودند، تصور می‌کردیم اجازه نخواهند داد این دولت جدید به یک تئوکراسی (حکومت خداسالار) تبدیل شود و فکر می‌کردیم که فلسطینیان بومی

---

1. John F.Kennedy 2. Harry S.Truman

خواهند توانست در شرایطی برابر با آنان در این سرزمین زندگی کنند. در حالی که قرار نبود این طور بشود. من بنا ندارم جنگها و خطرات آن منطقهٔ شوربخت را بازگو کنم، امّا می‌خواهم بگویم که تأسیس نسنجیدهٔ اسرائیل، زندگی سیاسی و فکری آمریکا ــ این حامی قابل اعتراض اسرائیل ــ را به زهر آمیخت.

قابل اعتراض از این جهت که هیچ اقلیت دیگری در تاریخ آمریکا تاکنون چنین پول فراوانی را از مالیات‌دهندگان آمریکایی برای سرمایه‌گذاری در یک «سرزمین مادری» به جیب نزده بوده است. درست مثل این می‌ماند که مالیات‌دهندگان آمریکایی به‌خاطر پیروزی پاپ بر دولتهای طرفدارش مجبور به حمایت از او شوند، تنها به این دلیل که $\frac{۲}{۳}$ از مردم ما مسیحی کاتولیک هستند. اگر چنین تلاشی صورت می‌گرفت حتماً بلوای عظیمی به پا می‌شد و کنگره مخالفت می‌کرد، اما اقلیتی به مراتب کمتر از ۲ درصد، ۷۰ سناتور ($\frac{۲}{۳}$ لازم برای وتوی غیرمحتمل رئیس جمهور) را با برخورداری از حمایت رسانه‌های گروهی خریده یا مرعوب ساخته‌اند.

در عالم احساس، من تا اندازه‌ای «لابی»[1] اسرائیل را به خاطر روشی که برای سرازیر کردن سالانه میلیاردها دلار به جیب اسرائیل در پیش گرفته تا بدین وسیله خاکریزی در مقال کمونیزم بسازد، تحسین می‌کنم، اما در عمل، نه اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و نه کمونیزم، هیچ کدام حضور چندانی در منطقه نداشتند. نتیجهٔ عمل آمریکا این بود که دنیای عرب را که زمانی روابط دوستانه‌ای با ما داشت، علیه‌مان برانگیخت. در این میان، انتشار اطلاعات دروغ در مورد آنچه که در

---

۱. لابی (Lobby) یک واژهٔ انگلیسی است که به همین صورت در متون سیاسی فارسی به‌کار می‌رود، در لغت به معنای سالن انتظار روم در پارلمان و یا سالن رأی‌گیری است و در اصطلاح سیاسی به گروهی از افراد اطلاق می‌شود که تلاش می‌کنند به نفع موضوع، گروه و یا گرایش خاصی قانونگذاران را تحت تأثیر و نفوذ خود قرار دهند. ـ مترجم.

خاورمیانه می‌گذرد حجم بیشتری یافت و قربانی اصلی این دروغهای شاخدار ــ که مالیات‌دهندگان آمریکایی در یک طرف آن قرار داشتند ــ جامعهٔ یهود آمریکا بود، به‌خاطر آنکه مرتباً از سوی تروریستهای حرفه‌ای نظیر بگین و شامیر مورد تهدید قرار می‌گرفتند. بدتر از این، به‌جز چند مورد استثنای موجه، [انتشار این اطلاعات غلط]، موجب شد تا روشنفکران آمریکایی ـ یهودی، به‌خاطر مجموعه‌ای از پیوستگی‌های ابلهانه با راست مسیحی (یهود ستیز) و با مراکز صنعتی وابسته به پنتاگون دست از لیبرالیسم بردارند. در سال ۱۹۸۵ یکی از این روشنفکران به شوخی نوشت وقتی که یهودیان وارد آمریکا شدند، با نظرات و سیاستمداران لیبرالی برخورد کردند که با نگرشهای آنان بسیار همسو و نسبت به نگرانیهای یهود بسیار حساس بودند. اما در حال حاضر به نفع یهودیان است که با بنیادگراهای پروتستان متحد شوند، زیرا از همهٔ اینها گذشته «آیا بین یهودیان نکته‌ای هست که آنان را متعصبانه و متظاهرانه به باورهای پیشینیانشان پیوند دهد؟» جناح چپ آمریکا در این نقطه انشعاب پیدا کرد و به تعدادی از ما که به متحدان یهودی آن زمان، به‌خاطر فرصت‌طلبی ناشی از گمراهی، انتقاد داشتیم، بی‌درنگ برچسب «یهود ستیز» یا «یهودی از خود بیزار» زده شد.

خوشبختانه، بیان یا منطق همیشه زنده و باقی است [تنها صداست که می‌ماند]، و این در همه جای اسرائیل مصداق دارد. اسرائیل شاهاک از اورشلیم هرگز نه فقط از تحلیل سیاستهای شوم امروز اسرائیل بلکه از تحلیل خود تلمود[1] و تأثیر سنن روحانی یهود بر یک دولت کوچک که هدف جناح راست روحانی آن اختصاص یک تئوکراسی تنها به نفع یهودیان است، باز نمی‌ایستد. من سالهاست آثار شاهاک را می‌خوانم. او با نگاهی طعنه‌آمیز به دعواهایی می‌نگرد که معمولاً در هر دینی سعی در

---

۱. *Talmud* (مجموعه قوانین شرعی و عرفی یهود ـ مترجم)

عقلایی نشان دادن هر چیز غیرعقلایی دارند. او دارای دیدگان تیزبین یک محقق در برخورد با تناقضات متون است. آثار او که در مورد دکتر میمونیدس[1]، دشمن درجهٔ یک غیریهودیان، نوشته است واقعاً خواندنی است.

نیازی به گفتن نیست که مقامات اسرائیلی برای شاهاک ابراز دلسوزی می‌کردند. اما برای یک استاد بازنشستهٔ شیمی، متولد ۱۹۳۳ در ورشو، که دوران کودکی‌اش را در بازداشتگاه زندانیان جنگی بلسن گذرانیده است، کار بیشتری هم نمی‌شد کرد. در سال ۱۹۴۵، شاهاک به اسرائیل آمد؛ در ارتش اسرائیل خدمت کرد؛ در سالهایی که خیلی هم مُد بود مارکسیست نشد. او یک انسان‌گرا[2] بود ــ هنوز هم هست ــ که از امپریالیسم نفرت داشت خواه تحت نام خدای ابراهیم، خواه جرج بوش. او به همین میزان و با ظرافت زیاد با لکهٔ ننگ استبداد یهود مخالفت می‌کند. شاهاک درست مثل توماس پین[3]، دانشمند فاضل، چشم‌انداز آینده و همچنین تاریخ طولانی گذشتهٔ ما را در مقابل دیدگانمان می‌نشاند و براساس آن به استدلال خود در مورد حوادث تاریخ، سال به سال، ادامه می‌دهد. کسانی که در آثار او تعمق می‌کنند قطعاً عاقل‌ترند و اگر جرأت کنم می‌گویم بهتر است توجه کنند. او جدیدترین پیشگوی بزرگ ــ اگر نه آخرین آنها ــ است.

گور ویدال

---

1. Dr. Maimonides
2. Humanist
3. Thomas Paine

فصل اول

مدینهٔ فاضلهٔ بسته؟

«من در اینجا آنچه را فکر می‌کنم حقیقت است می‌نویسم، زیرا داستانهای یونانیان بی‌شمار و از نظر من تمسخرآمیز است.»
(Hecateus of Miletus، به نقل از هرودوت)
«افلاطون یک دوست است، اما حقیقت دوست بزرگتری است.»
تفسیر سنتی قطعه‌ای از اخلاق در ارسطو)
«در یک دولت آزاد، هرکس می‌تواند آن‌طور که می‌خواهد بیندیشد و آنچه راکه می‌اندیشد به زبان بیاورد.»
(اسپینوزا)

این کتاب اگرچه به زبان انگلیسی نوشته شده و خطاب به کسانی است که خارج از کشور اسرائیل زندگی می‌کنند امّا، به روایتی، ادامهٔ فعالیتهای سیاسی من به‌عنوان یک یهودی اسرائیلی است. فعالیتهایی که در سالهای ۶ـ۱۹۶۵ با یک اعتراض آغاز و به یک رسوایی عمده در آن زمان منجر گردید. یک روز متوجه شدم که یک یهودی بسیار مذهبی اجازه نداد تا در روز شنبه از تلفنش به‌منظور درخواست آمبولانس برای یک غیریهودی که در همسایگی او ـ اورشلیم ـ سکته کرده بود، استفاده شود. من به جای آنکه موضوع را به سادگی به مطبوعات گزارش کنم، طی ملاقات با

اعضای دادگاه شرع اورشلیم که متشکل از ربّیهای[1] منصوب دولت اسرائیل بودند، از آنان پرسیدم که آیا این رفتار با تفسیر آنان از دین یهود مطابقت دارد؟ پاسخ دادند که یهودی موردنظر درست و در واقع، وظیفه‌شناسانه رفتار کرده است و برای دفاع از این رأی خود مرا به یک پاراگراف از متن خلاصه و معتبر مجمع‌القوانین تلمود که در همین قرن نوشته شده، ارجاع دادند. من هم این حادثه را به روزنامهٔ مهم عبری زبان، «هاآرتص» گزارش کردم. گزارشی که انتشارش موجب بروز رسوایی در رسانه‌های گروهی شد.

نتایج این رسوایی برای من نسبتاً منفی بود. تاکنون نه مقامات روحانی اسرائیل و نه روحانیون جوامع یهودی خارج از اسرائیل[2]، هیچ کدام رأی خود را در این مورد که یک یهودی نباید قانون شنبه را به‌خاطر حفظ جان یک غیر یهودی زیرپا بگذارد، تغییر ندادند. مقدار زیادی هم مهملات مقدس‌مآبانه در این جهت که چنانچه تبعات چنین عملی، جان یهودیان را در معرض خطر قرار بدهد، زیرپاگذاشتن قانون شنبه مجاز شمرده خواهد شد، به آن افزودند. براساس اطلاعات و دانشی که در زمان جوانی‌ام کسب کرده بودم به مطالعهٔ قانون تلمود حاکم بر روابط میان یهودیان و غیریهودیان پرداختم، چه برایم محرز شده بود که بدون درنظر گرفتن تأثیر عمیق قوانین تلمود و دیدگاه جهانی ناظر بر وضع و بیان این قوانین، نمی‌توان از صهیونیزم من‌جمله بخش ظاهراً غیر مذهبی آن، و سیاستهای اسرائیل از آغاز تشکیل دولت این کشور، مخصوصاً سیاستهای حامیان یهودی اسرائیل در میان جوامع یهودی سراسر جهان، سر در آورد. سیاستهایی که اسرائیل عملاً بعد از جنگ شش روزه پیش گرفت و مخصوصاً منش تبعیض‌آمیز این رژیم در سرزمینهای اشغالی و

---

۱. Rabbi، ربّی، خاخام، روحانی دین یهود.

2. Diaspora

نگرش اغلب یهودیان به مسألهٔ حقوق فلسطینیها، حتی به‌صورت مجرد، به نوبهٔ خود این الزام را تقویت کرده است.

من با گفتن اینها بنا ندارم ملاحظات سیاسی یا استراتژیکی را که ممکن است حکمرانان اسرائیل، تحت نفوذ و تأثیر آن باشند، ندیده بگیرم. بلکه می‌خواهم بگویم که سیاستهای واقعی اسرائیل حاصل تعامل و ارتباط بین ملاحظات واقع‌گرایانه (از نظر من اعم از صحیح یا غلط، اخلاقی یا غیراخلاقی) و تأثیرات ایدئولوژیک است. به‌نظر می‌رسد تأثیر عامل دوم بیشتر باشد، هرچند که کمتر مورد بحث قرار گرفته و زوایای تاریک آن کمتر روشن شده است. اصولاً هر یک از اشکال نژادپرستی، تبعیض و بیگانه‌ستیزی چنانچه از سوی جامعه‌ای که تسلیم آنها شده است، مسلم فرض شود، قدرتمندتر و از نظر سیاسی مؤثرتر می‌شود. این پدیده مخصوصاً وقتی که بحث پیرامون آن رسماً یا براساس توافق، ممنوع باشد بیشتر مصداق دارد. وقتی که نژادپرستی، تبعیض و بیگانه‌ستیزی در میان یهودیان شایع است و علیه غیر یهودیانی که با انگیزه‌های مذهبی تحریک شده‌اند، هدایت می‌شود، نتیجه مثل حالت عکس آن یعنی تقویت یهودستیزی از طریق تحریک انگیزه‌های مذهبی خواهد بود. به‌هرحال امروزه در حالی حالت دوم یعنی تقویت یهود ستیزی مورد بحث قرار می‌گیرد که حضور واضح حالت اول ـ بیشتر در خارج از اسرائیل ـ کلاً نادیده گرفته شده است.

تعریف دولت یهود

بدون بحث دربارهٔ رفتار و نگرش متداول یهودیان نسبت به‌غیر یهودیان حتی مفهوم اسرائیل به‌عنوان «یک دولت یهود» ـ آن گونه که اسرائیل رسماً خود را معرفی می‌کند ـ قابل درک نیست. این مفهوم غلط و رایج که اسرائیل حتی بدون درنظر گرفتن شیوهٔ حکومتش در سرزمینهای

اشغالی، یک دموکراسی حقیقی است از نادیده گرفتن عمدی اهمیت اصطلاح «دولت یهود» برای غیر یهودیان، سرچشمه می‌گیرد. به‌نظر من، اسرائیل به‌عنوان یک دولت یهود نه تنها برای خود و ساکنینش مایهٔ دردسر است بلکه برای تمام یهودیان و همهٔ مردم و دولتهای دیگر در خاورمیانه و دورتر از آن نیز خطر دارد. علاوه بر این من متوجه هستم که دولتهای دیگر خاورمیانه یا موجودیتهایی که خود را «عرب» یا «مسلمان» می‌خوانند نیز درست به‌اندازهٔ اسرائیل که خود را «یهود» می‌داند، خطرناک هستند، امّا، این قدر که مرتباً در مورد این خطر صحبت می‌شود از خطری که در ذات خصوصیت یهودی دولت اسرائیل است، سخنی به میان نمی‌آید.

اصل اسرائیل به‌عنوان «یک دولت یهود»، از آغاز تأسیس، همواره برای سیاستمداران اسرائیلی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بوده و به زور، با استفاده از همهٔ راههای موجود در ذهن یهودیان این کشور جای داده شده است. زمانی در اوایل دههٔ ۱۹۸۰ اقلیت معدودی از یهودیان پیدا شدند که با این مفهوم مخالف بودند، در سال ۱۹۸۵ یک قانون اساسی (یعنی قانونی که می‌تواند مواد قوانین دیگر را که لغو آنها جز با یک روش مخصوص امکان‌پذیر نیست، باطل کند.) از تصویب اکثریت قاطع اعضای کنست[1] گذشت که به‌موجب آن هیچ حزبی که برنامه‌اش آشکارا با اصل «دولت یهود» مباینت داشته باشد و یا پیشنهاد تغییر این اصل را از طرق دموکراتیک مطرح کند اجازهٔ شرکت در انتخابات کنست را ندارد. من خودم قاطعانه با این اصل اساسی مخالفم زیرا در صورت قبول آن، قانوناً نمی‌توانم در دولتی که شهروند آن محسوب می‌شوم، عضو حزبی باشم که اصول آن را قبول دارم و اجازهٔ شرکت در انتخابات کنست را هم دارد. این نمونه کاملاً نشان می‌دهد که دولت اسرائیل به‌خاطر تحمیل

---

۱. Kenesset (پارلمان اسرائیل ـ مترجم).

ایدئولوژی یهود علیه غیر یهودیان و یهودیانی که مخالف این ایدئولوژی هستند، یک دموکراسی نیست. خطری که این ایدئولوژی مسلط در بردارد محدود به مسائل داخلی نیست بلکه بر سیاست خارجی اسرائیل نیز تأثیر می‌گذارد. از آنجا که دو عامل فعال کنونی، یعنی افزایش شاخصهٔ «یهودی بودن» دولت اسرائیل و نیز قدرت آن، به‌ویژه قدرت هسته‌ای این کشور مرتباً تقویت می‌شود، این خطر فزاینده است. عامل شوم دیگر، رشد نفوذ اسرائیل در ساختار سیاسی آمریکاست. بنابراین اطلاعات دقیق در مورد یهودیت و به‌ویژه رفتار اسرائیل با غیر یهودیان نه تنها در حال حاضر مهم بلکه از نظر سیاسی حیاتی نیز هست.

اجازه بدهید با تعریف رسمی اسرائیل از اصطلاح «یهودی» شروع کنم که نشان‌دهندهٔ اختلاف فاحش اسرائیل به‌عنوان «یک دولت یهود» با اکثر دولتهای دیگر است. براساس این تعریف رسمی، اسرائیل منحصراً «متعلق» به اشخاصی است که صرفنظراز محل زندگیشان، توسط مقامات اسرائیل به‌عنوان «یهودی» شناخته شوند، ولاغیر. به عبارت دیگر اسرائیل به شهروندان غیر یهودی آن‌که رسماً از نظر طبقهٔ اجتماعی، شهروند درجهٔ دو شناخته شده‌اند، تعلق ندارد، این عملاً بدین معناست که اگر اعضاء یک قبیلهٔ پروئی به آیین یهود درآیند و بر این اساس یهودی محسوب شوند، بلافاصله شهروند اسرائیل شناخته خواهند شد و تقریباً از ۷۰ درصد اراضی ساحل غربی (معادل ۹۲ درصد مساحت کل اسرائیل) که رسماً فقط به یهودیان اختصاص دارد، می‌توانند استفاده کنند. تمام غیر یهودیان (نه فقط فلسطینیها) از استفاده از اراضی ساحل غربی منع شده‌اند. (این ممنوعیت حتی شامل عربهای اسرائیلی که خدمت وظیفهٔ خود را در ارتش اسرائیل گذرانده و به مدارج بالا رسیده‌اند نیز می‌گردد.) مورد پروئیهایی که به دین یهود گرویده بودند عملاً چند سال پیش اتفاق افتاد. این یهودیهای جدیدالخلقه در اراضی

ساحل غربی نزدیک نابلوس[1] در سرزمینی که سکونت غیر یهودیان در آنجا رسماً مستثنی شده بود، اسکان داده شدند. همهٔ دولتهای اسرائیل حاضرند هر خطری از جمله خطر جنگ را بپذیرند تا اینکه این شهرکها که منحصراً از کسانی که خود را «یهودی» می‌خوانند (و نه اسرائیلی آن گونه که اغلب رسانه‌های گروهی به دروغ ادعا می‌کنند) تشکیل شده است، صرفاً تحت سلطهٔ «یهود» بماند.

تردید دارم که اگر مسیحیان پیشنهاد کنند آمریکا یا انگلیس به یک دولت مسیحی و متعلق به شهروندانی که رسماً مسیحی خوانده می‌شوند، تبدیل گردد، یهودیان این دو کشور آن را یک پیشنهاد ضد یهودی تلقی کنند. تبعات چنین فرضیه‌ای این است که یهودیان مسیحی شده به‌دلیل تغییر مذهب خود، تبدیل به شهروندان تمام عیار بشوند. لازم به‌یادآوری است که در تاریخ یهود، مزایای تغییر مذهب کاملاً شناخته شده است. زمانی که در کشورهای مسیحی و اسلامی علیه کلیهٔ افرادی که پیرو مذهب حاکم نبودند از جمله یهودیان، تبعیض قایل می‌شدند، در مورد یهودیان این تبعیض بلافاصله با تغییر مذهب آنان از بین می‌رفت، امّا دولت اسرائیل تبعیض علیه یک غیر یهودی را، حتی اگر یهودی هم بشود متوقف نمی‌کند. این به‌سادگی نشان می‌دهد که چگونه یک ویژگی انحصاری که از نظر اکثریت یهودیان سراسر جهان، یک عمل ضد یهودی است، از نظر کل یهودیان، ضد یهودی نیست. در میان یهودیان، مخالفت با هر دو طرف یعنی «یهودستیزی» و «تعصب در یهودیت»، «از خود بیزاری» خوانده می‌شود. مفهومی که من آن را «بی‌معنی» می‌دانم.

بر این اساس، معنای کلمهٔ «یهودی» و واژه‌های هم‌ریشهٔ آن از جمله «یهودیت» در سیاستهای اسرائیل، همان اهمیتی را دارد که معنای کلمهٔ «اسلامی» وقتی رسماً توسط ایران به کار برده می‌شود و یا «کمونیست» زمانی که شوروی از آن استفاده می‌کرد. علی‌ایحال معنای کلمهٔ «یهودی»

---

1. Nablus

آن گونه که عموماً به کار رفته است چندان روشن نیست، چه در زبان عبری و چه ترجمهٔ آن به هر زبان دیگر و بنابراین، این واژه باید به‌طور رسمی ترجمه شود.

طبق قوانین اسرائیل، یهودی کسی است که مادر، مادربزرگ، مادر مادربزرگ و جد مادری او پیرو آیین یهود باشند و یا اینکه به روش مورد قبول مقامات اسرائیل، به یهودیت گرویده باشد، به‌شرطی که از دین یهود به آیین دیگری که موجب شود اسرائیل دیگر او را یهودی نداند، درنیامده باشد. در میان سه شرطی که تعیین می‌کند «چه کسی یهودی است» اولین شرط، تعریف قانون تلمود از «یهودی» است که مورد قبول ارتدکسهای یهودی است. تلمود و قوانین شرع یهود بعد از تلمود نیز تغییر مذهب یک غیر یهودی به یهودیت (همچنین خرید یک بردهٔ غیر یهودی توسط یک یهودی که با شیوهٔ متفاوتی تغییر مذهب داده باشد) را به‌عنوان یک روش یهودی شدن به رسمیت می‌شناسند. مشروط بر اینکه این تغییر مذهب توسط ربّیهای مجاز و به روشی صحیح انجام شده باشد. این «شیوهٔ صحیح» در مورد زنان، مستلزم معاینهٔ آنان در حالت عریان در هنگام غسل ماهانه توسط سه ربّی است. مراسمی که از فرط زشتی زبانزد خوانندگان مطبوعات عبری است و به همین دلیل در رسانه‌های انگلیسی زبان علیرغم علاقهٔ زیاد تعدادی از خوانندگان آنها معمولاً درج نمی‌شود. امیدوارم این کتاب آغازگر جریانی باشد که منجر به رفع این مسائل اختلاف‌انگیز شود.

۱۷ـ در عین حال ضرورت فوری دیگری نیز برای ارائهٔ یک تعریف رسمی از اینکه «چه کسی یهودی است و چه کسی یهودی نیست» وجود دارد. دولت اسرائیل رسماً در اغلب شؤون زندگی به‌نفع یهودیان و به ضرر غیر یهودیان قایل به تبعیض می‌شود و من سه مورد از مهم‌ترین موارد این تبعیضها را ذکر می‌کنم: حق اقامت، حق کار، حق برابری در قبال قانون. تبعیض در اقامت مبتنی بر این واقعیت است که حدود ۹۲ درصد از

سرزمین اسرائیل متعلق به دولت است و توسط هیأت زمین اسرائیل[1] براساس مقررات وضع شده از سوی «صندوق ملی یهود»[2] وابسته به «سازمان صهیونیست جهانی»[3] اداره می‌شود. صندوق ملی یهود، حق اقامت، حق اقدام به هر نوع تجارت و غالباً حق کار را برای غیر یهودیان صرفاً به‌خاطر آنکه یهودی نیستند، به رسمیت نمی‌شناسد. در صورتی که یهودیان مجاز به اقامت، تجارت و کار در هر نقطهٔ اسرائیل می‌باشند. اگر چنین عمل تبعیض‌آمیزی علیه یهودیان در کشورهای دیگر انجام شود بی‌درنگ و با توجیه مخصوص به خود برچسب «یهودستیزی» خورده و بی‌تردید موجب بروز اعتراضات عمومی وسیع می‌گردد. همین تبعیض اگر در اسرائیل اعمال گردد، معمولاً به‌عنوان بخشی از «ایدئولوژی یهود» به‌راحتی نادیده گرفته شده و یا چنانچه ندرتاً در جایی ذکر شود با یک عذرخواهی رفع و رجوع می‌گردد.

نپذیرفتن حق کار به معنای این است که غیر یهودیان در سرزمین‌های تحت مسؤولیت هیأت زمین اسرائیل، برابر مقررات صندوق ملی یهود، رسماً حق کار کردن ندارند. بدون شک این مقررات همیشه یا، غالباً به اجرا درنمی‌آیند اما به‌هرحال وجود دارند. هرازگاهی اسرائیل از طریق مقامات دولتی خود دست به تلاشهای تبلیغاتی می‌زند مثلاً وقتی که وزارت کشاورزی با جمع‌آوری میوه باغهای متعلق به یهودیان واقع در سرزمین ملی (یعنی سرزمینی که متعلق به دولت اسرائیل است) توسط کارگران عرب، حتی اگر این کارگران شهروند اسرائیل باشند، مخالفت می‌کند. اسرائیل همچنین یهودیان ساکن «سرزمین ملی» را از اینکه بخشی از زمین خود را حتی برای مدتی کوتاه به اعراب اجاره دهند نیز اکیداً منع کرده و متخلفین را با جریمه‌های سنگین مجازات می‌کند، در حالی که برای غیر یهودیان مانعی ندارد که زمین خود را به یهودیان اجاره

---

1. Israel land Authority
2. Jewish National Fund (J.N.F)
3. World Zionist Organization

بدهند. در مورد خودم، این بدان معناست که من صرفاً به‌خاطر یهودی بودنم حق دارم یک باغ میوه را برای برداشت محصول آن از یک یهودی دیگر اجاره کنم اما یک غیر یهودی اعم از اینکه شهروند اسرائیل باشد یا یک بیگانهٔ مقیم، چنین حقی ندارد.

شهروندان غیر یهودی اسرائیل در برابر قانون با دیگران یکسان نیستند. این تبعیض در بسیاری از قوانین اسرائیل که در آنها اصطلاحات «یهودی» و «غیر یهودی» معمولاً به‌صورت واضح بیان نشده است، احتمالاً به‌دلیل پرهیز از تداخل معنا، مثل قوانین خشک مربوط به مراجعت یهودیان، به چشم می‌خورد. بر طبق آن قانون، فقط اشخاصی که رسماً «یهودی» شناخته می‌شوند حق دارند به‌طور اتوماتیک وارد اسرائیل شده و در آن ساکن شوند. این عده به راحتی «گواهینامهٔ مهاجرت» دریافت می‌کنند. این گواهینامه حق شهروندی اسرائیل را در همان بدو ورود، به صرف مراجعت به وطن مادری به همراه حق برخورداری از مزایای مالی متعدد به آنان اعطا می‌کند که تا حدی با قوانین کشورشان متفاوت است. یهودیانی که از ایالتهای شوروی سابق به اسرائیل مهاجرت کنند، مبلغی بیش از بیست هزار دلار به ازای هر خانواده به‌عنوان «حق جذب» دریافت می‌نمایند. کلیهٔ یهودیهایی که به اسرائیل مهاجرت کنند، طبق این قانون، بلافاصله از حق انتخاب کردن و انتخاب شدن در کنست برخوردار می‌شوند، حتی اگر یک کلمه هم زبان عبری ندانند.

سایر قوانین اسرائیل، تعبیرات معتدل‌تری نظیر «کسانی که می‌توانند مطابق قانون مراجعت، مهاجرت نمایند» و «کسانی که حق ندارند مطابق قانون مراجعت، مهاجرت کنند» را جایگزین کرده‌اند. بسته به قانون موردنظر، در آن زمان برخورداری از مزایای مالی مشمول گروه اول گردید و طبعاً از گروه دوم سلب شد. ابزار معمول اعمال تبعیض در هر زمان، کارت شناسایی افراد است که باید در همه اوقات همراهشان باشد. در کارتهای شناسایی، ملیت فرد نوشته شده است که می‌تواند «یهودی»،

«عرب»، «دروزی» و نظایر آن باشد. قید کلمهٔ «اسرائیلی» از این قاعده مستثنی است. تلاش آن عده از اسرائیلی‌هایی که می‌خواستند وزیر کشور را وادار کنند تا به آنها اجازه دهد در کارت شناسایی‌شان کلمهٔ «اسرائیلی» یا حتی «یهودی ـ اسرائیلی» را قید کنند، با شکست مواجه شده است. کسانی که سعی کرده بودند این کار را بکنند از وزارت کشور نامه‌ای دریافت کرده‌اند که در آن نوشته شده است: «تصمیم گرفته شده که اسرائیلی شناخته نشود.» در این نامه مشخص نشده که این تصمیم را چه کسانی و یا چه وقت اتخاذ کرده‌اند.

در اسرائیل قوانین و مقررات تبعیض‌آمیز متعددی به‌نفع گروه اول (اشخاص که می‌توانند بر اساس قانون مراجعت، مهاجرت نمایند) وجود دارد، که محتاج بررسی جداگانه‌ای است. در اینجا می‌توانیم به یک نمونه توجه کنیم که گرچه در مقایسه با محدودیتهای افراد مقیم ظاهراً ناچیز است، ولی با این حال از این نظر که مقاصد قانونگذار اسرائیلی را آشکار می‌کند، مهم است. شهروندان اسرائیلی که موقتاً اسرائیل را ترک کرده‌اند اما جزو گروهی هستند که «می‌توانند براساس قانون مراجعت، مهاجرت نمایند»، در بازگشت خود به کشور، مشمول مزایای گمرکی سخاوتمندانه، دریافت سوبسید برای آموزش دوران دبیرستان فرزندانشان، و حتی دریافت امتیاز یا وام با شرایط آسان جهت خرید یک آپارتمان در کنار مزایای دیگر می‌شوند. به شهروندانی که جزو این گروه نیستند، یعنی شهروندان غیر یهودی اسرائیل، هیچ کدام از این مزایا تعلق نمی‌گیرد. هدف آشکار از چنین اقدامات تبعیض‌آمیزی، پایین آوردن تعداد شهروندان غیر یهودی به‌منظور «یهودی‌تر» کردن اسرائیل است.

ایدئولوژی سرزمین «بازخرید شده»

اسرائیل در میان شهروندان یهودی خود ایدئولوژی انحصارگرای سرزمین بازخرید شده را نیز تبلیغ می‌کند. هدف رسمی اسرائیل از کم

جلوه دادن تعداد شهروندان غیر یهودی در این ایدئولوژی، که در برنامهٔ درسی کودکان مدارس هم گنجانیده شده به وضوح قابل مشاهده است. آنان فکر کرده بودند که این ایدئولوژی در سراسر اسرائیل یا در آنچه پس از ۱۹۶۷ به‌عنوان سرزمین اسرائیل خوانده می‌شود قابل اعمال است. بر اساس این ایدئولوژی، سرزمین بازخرید شده، سرزمینی است که از مالکیت غیر یهودی به مالکیت یهودی در آمده است. این مالکیت می‌تواند خصوصی، متعلق به صندوق ملی یهود و یا دولت اسرائیل باشد. برعکس، سرزمینی که متعلق به‌غیر یهودیان است، «غیر بازخرید شده» تلقی می‌شود. بدین ترتیب اگر یک یهودی مرتکب زشت‌ترین جرائم ممکن گردد، کافی است که یک قطعه زمین از یک غیریهودی متدین بخرد، تا از این طریق سرزمین «غیر بازخرید شده» تبدیل به «بازخرید شده» شود. با تمام اینها اگر یک غیریهودی متدین از بدترین یهودی زمینی را بخرد، زمین کاملاً بازخرید شدهٔ قبلی مجدداً تبدیل به «غیر بازخرید شده» می‌گردد. نتیجهٔ منطقی چنین ایدئولوژیی، «اخراج» یا به‌قول آنها «انتقال» همهٔ غیر یهودیان از آن ناحیه از زمینی است که باید «بازخرید» شود. بنابراین مدینهٔ فاضله «ایدئولوژی یهود» مورد قبول دولت اسرائیل، زمینی است که کاملاً «بازخرید» شده و هیچ قسمت از آن مدیون غیر یهودیان یا ساخته و پرداختهٔ آنان نباشد. رهبران جنبش کارگری صهیونیست، این ایدهٔ کاملاً بازدارنده را با وضوح هرچه تمامتر بیان کرده‌اند. والتر لاکور[1]، صهیونیست اصیل، در کتاب خود به نام «تاریخ صهیونیسم(۱)» می‌نویسد که چگونه یکی از این پدران روحانی به نام ای. دی. گوردون[2] متوفی به سال ۱۹۱۹ که اصولاً با اعمال خشونت مخالف بود و دفاع مشروع را فقط در شرایط فوق‌العاده، مجاز می‌دانست، به اتفاق دوستانش نمی‌خواستند که هیچ بوته و یا درختی در سرزمین مادری یهود جز به‌دست پیشتازان

---

1. Walter Laquer
2. A. D. Gordon

یهود، نشانده شود. این بدان معناست که آنها می‌خواستند هرکس دیگری غیر از یهودیان این سرزمین را بگذارد و برود تا توسط یهودیها بازخرید شود. جانشینان «گوردون» بیش از آنچه که او می‌خواست اعمال خشونت کردند، اما اصل «بازخرید» و تبعات آن همچنان باقی مانده است.

به همین ترتیب ایجاد کیبوتص[1]ها که به‌عنوان تلاشی در جهت ایجاد یک مدینهٔ فاضله مورد تحسین قرار گرفت، در واقع یک مدینهٔ فاضلهٔ انحصارگرا بوده و هست، اینها حتی اگر متشکل از منکرین خدا باشند، اصولاً با پذیرش اعراب مخالف بوده و خواستار آنند که اعضای بالقوه را از میان سایر ملیتها انتخاب کرده و ابتدا آنان را به آیین یهود درآورند. لذا تعجبی ندارد اگر فرزندان کیبوتص را نظامی‌ترین فرقهٔ جامعهٔ یهودیان اسرائیل بخوانیم.

همین ایدئولوژی انحصارگراست که عامل اصلی غصب سرزمین در اسرائیل دههٔ ۱۹۵۰ و مجدداً اواسط دههٔ ۱۹۶۰ و در سرزمینهای اشغالی بعد از سال ۱۹۶۷ به‌شمار می‌رود، نه «نیازهای امنیتی» آن گونه که اسرائیل تبلیغ می‌کرد. طرحهای رسمی اسرائیل برای «یهودی کردن جلیله»[2] نیز از همین ایدئولوژی مایه می‌گرفت. این اصطلاح عجیب (یهودی کردن جلیله) به معنای تشویق یهودیان به سکنی گرفتن در جلیله از طریق تأمین مزایای مالی برای آنان است (نمی‌دانم اگر طرحی در آمریکا برای «مسیحی کردن» شهر نیویورک یا حتی فقط بروکلین[3] پیشنهاد شود، یهودیان این کشور چه عکس‌العملی از خود نشان خواهند داد؟). اما طرح «بازخرید زمین» بیش از «یهودی کردن» مناطق، به کار می‌رود. در تمام مناطق اسرائیل، صندوق ملی یهود که از سوی عوامل دولت اسرائیل

---

1. Kibbutz

۲. Galilee (جلیله یا جلیل، یکی از شهرهای فلسطین که حضرت عیسی (ع) در آن سکونت داشته است. ـ مترجم).

3. Brooklyn

(مخصوصاً پلیس مخفی) شدیداً حمایت می‌شود، مبالغ هنگفتی از بودجهٔ عمومی را صرف بازخرید زمینهایی می‌کند که غیر یهودیان می‌خواهند آنها را بفروشند و کوچکترین تلاش یک یهودی در جهت فروش زمینش به یک غیر یهودی را با پیشنهاد قیمت بالاتر، خنثی می‌کند.

توسعه‌طلبی اسرائیل

خطر اصلی که از سوی اسرائیل به‌عنوان «یک دولت یهودی» متوجه مردم آن، سایر یهودیان و همسایگان این کشور است، توسعه‌طلبی ارضی این کشور که با انگیزهٔ ایدئولوژیک دنبال می‌شود و جنگهای ناشی از آن است. هرچه اسرائیل یهودی‌تر شود یا به تعبیر عبری آن هرچه بیشتر به یهودیت بازگردد (جریانی که حداقل از سال ۱۹۶۷ به این طرف در پیش گرفته شده است)، در عمل سیاستهای آن بیشتر به‌وسیلهٔ ملاحظات ایدئولوژی یهود هدایت می‌شود تا ملاحظات عقلایی. منظور من در اینجا از به کار بردن اصطلاح «عقلایی» ارزیابی اخلاقی سیاستهای اسرائیل یا نیازهای فرضی دفاعی و یا امنیتی این کشور یا حتی کمتر از آن، نیازهای فرضی «بقای اسرائیل» نیست، بلکه منظور من در اینجا سیاستهای بلندپروازانهٔ اسرائیل مبتنی بر منافع مفروض (موهوم) است. به‌هرحال این سیاستهای بد از نظر اخلاقی یا خشن از نظر سیاسی، هرچه هست، به‌عقیدهٔ من چون براساس ایدئولوژی یهود اتخاذ می‌شود، در هر شکل و تحت هر عنوان، می‌تواند حتی بدتر از این هم باشد. دفاع ایدئولوژیک از سیاستهای اسرائیل معمولاً مبتنی بر اعتقادات و باورهای مذهبی یهود است یا، در مورد یهودیان غیر مذهبی، مبتنی بر «حقوق تاریخی» است که از همان باورها سرچشمه گرفته و ابقاءکنندهٔ ویژگی جزمیت ایمان مذهبی است.

تغییر مرام سیاسی من از تحسین‌کنندهٔ بن گوریون[1] به معارض واقعی او دقیقاً با یک چنین موضوعی آغاز شد. در سال ۱۹۵۶ من مشتاقانه و بدون چون و چرا دلایل سیاسی و نظامی بن گوریون را برای شروع جنگ سوئز می‌پذیرفتم، تا اینکه وی (با وجود آنکه به خدا اعتقاد نداشت به بی‌اعتنایی‌اش نسبت به‌دست‌ورات مذهب یهود افتخار می‌کرد) در سومین روز جنگ سوئز، رسماً در کنست اعلام کرد دلیل واقعی او برای این جنگ، «استقرار مجدد پادشاهی داوود و سلیمان» در مرزهایی است که در کتاب مقدس آمده است. در این لحظه از نطق وی تقریباً همهٔ اعضاء کنست بی‌اختیار از جای برخاسته و سرود ملی اسرائیل را خواندند. تا آنجا که من می‌دانم هیچ سیاستمدار صهیونیستی این ایدهٔ بن گوریون را انکار نکرده است که سیاستهای اسرائیل باید (در چارچوب محدودیتهای ملاحظات واقع‌بینانه) براساس تجدید استقرار مرزهای مذکور در کتاب مقدس به‌عنوان مرزهای دولت یهود، ترسیم گردد. در واقع تحلیل دقیق استراتژی کلان اسرائیل و سیاست خارجی آن، آن گونه که به عبری بیان شده، روشن می‌سازد که این «ایدئولوژی یهود» است که بیش از هر عامل دیگر، تعیین‌کنندهٔ سیاستهای فعلی اسرائیل به‌شمار می‌رود. درنظر نگرفتن «یهودیت» به معنای واقعی آن و «ایدئولوژی یهود»، این سیاستها را برای ناظرین خارجی که از یهودیت چیزی نمی‌دانند، به‌جز مدافعین سرسخت آن، دور از فهم ساخته است.

اجازه بدهید آخرین نمونهٔ تفاوت اساسی بین برنامه‌ریزی بلندپروازانهٔ اسرائیل از نوع فتنه‌انگیز و در عین حال غیر مذهبی آن و اصول «ایدئولوژی یهود» را برای شما ذکر کنم. ایدئولوژی یهود می‌گوید سرزمینی که در عهد باستان به‌وسیلهٔ حاکم یهودی اداره می‌شده یا از جانب خداوند به یهودیان وعده داده شده، اعم از اینکه در کتاب مقدس

---

1. Ben-Gurion

این وعده داده شده باشد یا به دلایلی که از نظر سیاسی خیلی مهم باشد، بر طبق تعبیر شرعی از کتاب مقدس و تلمود، باید متعلق به اسرائیل باشد، چون اسرائیل یک دولت یهودی است. بدون شک بسیاری از «صلح‌طلب‌ها»ی یهودی بر این عقیده‌اند که این تصرّف باید به زمانی موکول گردد که اسرائیل قوی‌تر از اکنون بشود، یا به یک «تصرّف مسالمت‌آمیز» امید بسته‌اند، بدین معنی که حکام عرب یا مردم «متقاعد» شوند که بایستی زمین مورد نظر دولت یهود را در قبال مزایایی که به آنان اعطا می‌کند، واگذار کنند.

روایتهای مختلفی در مورد مرزهای سرزمین اسرائیل که در کتاب مقدس آمده و مقامات مذهبی اسرائیل از آنها به قلمرو آرمانی دولت یهود تعبیر می‌کنند، رواج دارد. آرمانی‌ترین و دور از دسترس‌ترین آنها شامل مناطق محصور در مرزهای زیر است:

از جنوب، تمامی سینا و بخشی از شمال مصر به طرف بالا تا حوالی قاهره؛ از شرق، تمامی اردن و بخش عظیمی از عربستان سعودی، تمامی کویت و قسمتی از جنوب فرات در عراق؛ از شمال، کل لبنان و کل سوریه به اضافهٔ بخش اعظم ترکیه به طرف بالا (تا دریاچهٔ وان) و از غرب، قبرس.

تودهٔ انبوهی از تحقیقات و بحث‌های علمی براساس مرزهای فوق‌الذکر مشتمل بر تعداد زیادی اطلس جغرافیا، کتاب، مقاله و اشکال رایج‌تر تبلیغاتی در اسرائیل منتشر می‌شود که غالباً با سوبسید یا انواع دیگر حمایتهای دولتی همراه است. مطمئناً کاهن فعلی و پیروانش، همچنین گروهها و محافل متنفذی همچون «گوش امونیم»[1] نه تنها طالب تصرف سرزمینهای فوق توسط اسرائیل هستند بلکه به‌عنوان یک قانون لایتغیر الهی آن را حرمت گذاشته اطمینان دارند از آنجا که این ایده مورد

---

۱. Gush Emunim (جنبش متعصبین یهود ـ مترجم).

حمایت خداوند است جامهٔ عمل خواهد پوشید. در حقیقت چهره‌های برجستهٔ مذهبی یهود، امتناع اسرائیل از درگیر شدن در یک جنگ مقدس به‌خاطر تحقق این ایده، یا حتی بدتر از آن «بازگشت سینا به مصر» را یک گناه ملی می‌دانند که کیفر عادلانهٔ خداوند را به‌دنبال خواهد داشت. یکی از ربّیهای متنفذ جنبش گوش امونیم به نام «دو لیور»[1] ربی شهرکهای یهودی‌نشین کیریات آربا[2] و هبرون[3] مکرراً گفته بود که شکست اسرائیل در تصرف لبنان در سالهای ۵-۱۹۸۲ یک تنبیه الهی در قبال گناه «از دست دادن بخشی از سرزمین اسرائیل» مخصوصاً سینا به مصر به‌شمار می‌رفت که دولت اسرائیل واقعاً مستحق آن بود.

اگرچه، مسلماً، من یک نمونهٔ افراطی از مرزهای سرزمین اسرائیل متعلق به دولت یهود را از کتاب مقدس نقل کرده‌ام، اما این مرزها در محافل ملی - مذهبی یهود کاملاً شناخته شده است. روایتهای غیر افراطی‌تری نیز در کتاب مقدس آمده که «مرزهای تاریخی» خوانده می‌شوند.

به‌هرحال باید تأکید کرد که در اسرائیل و در میان حامیان جوامع یهودی خارج از این کشور، اعتبار مفهوم «مرزهای اسرائیل در کتاب مقدس» یا «مرزهای تاریخی اسرائیل» آن‌گونه که مرزهای سرزمینی را که به حق متعلق به یهودیان است، ترسیم می‌کند، به‌جز از سوی اقلیت معدودی که با مفهوم دولت یهود مخالفند، انکار نشده است. و مخالفتهایی که با تحقق این مرزها از طریق جنگ ابراز شده، صرفاً جنبهٔ فلسفی داشته است. می‌توان ادعا کرد که اسرائیل در حال حاضر ضعیف‌تر از آن است که بتواند تمام سرزمینهایی را که متعلق به یهودیان است به چنگ آورد، یا اینکه تلفات انسانی یهودیان (نه عربها!) در جریان جنگ برای تحقق هدفی به آن بزرگی بسیار بیشتر و مهم‌تر از به‌دست آوردن این سرزمین است اما در یهودیت اصولی، کسی نمی‌تواند ادعا کند

---

1. Dov Lior 2. Kiryat Arba 3. Hebron

که «سرزمین اسرائیل» صرفنظراز اینکه مرزهایش کجا قرار گرفته، به تمام یهودیان تعلق ندارد. در ماه مه ۱۹۹۳ آریل شارون[1] صراحتاً در کنوانسیون حزب لیکود پیشنهاد کرد که اسرائیل باید مفهوم «مرزهای کتاب مقدس» را به‌عنوان سیاست رسمی‌اش بپذیرد. مخالفتهای نسبتاً کمی با این پیشنهاد در لیکود یا در خارج از آن ابراز شد که کلاً جنبهٔ فلسفی داشت. حتی هیچ کس از شارون نپرسید که این مرزهای کتاب مقدس که او اسرائیل را به تصرف آن تشویق می‌کند، دقیقاً کجا واقع شده است. به‌یاد بیاوریم که در میان کسانی که خود را لنینیست می‌خواندند شکی وجود نداشت که تاریخ از اصول طراحی شده توسط مارکس و لنین پیروی می‌کند. این نه تنها خودش یک اعتقاد، هرچند تعصب‌آمیز، بود، بلکه به‌خاطر ممنوع بودن هر گونه بحث آزاد پیرامون تردید نسبت به آن، باعث به‌وجود آمدن یک طرز تفکر قالبی و مستبدانه گردید و لذا بر این اساس می‌توان گفت که جامعهٔ یهودی اسرائیل و جوامع یهودی خارج از این کشور که «زندگی یهودیان» به‌دست آنهاست و در سازمانهای صددرصد یهودی دارای تشکیلات هستند، در شخصیت خود رگه‌هایی قوی از استبدادگرایی دارند.

بنابراین از ابتدای تشکیل دولت یهود، یک استراتژی کلان اسرائیلی، نه بر اساس اصول «ایدئولوژی یهود» که بر اساس ملاحظات صددرصد استراتژیک یا بلندپروازانه، نیز تکوین یافته بود. ژنرال (ذخیره) «شولوموگازیت»[2] فرماندهٔ سابق اطلاعات ارتش، یک توصیف معتبر و واضح از اصولی که می‌تواند یک چنین استراتژیی را پیش ببرد ارائه داده بود.(۲) این ژنرال می‌گوید:

«وظیفهٔ اصلی اسرائیل (از زمان فروپاشی شوروی) به هیچ وجه تغییری نکرده و اهمیت حیاتی خود را حفظ نموده است. موقعیت

---

1. Ariel Sharon
2. Shlomo Gazit

جغرافیایی اسرائیل در مرکز خاورمیانهٔ عرب مسلمان، مقدر می‌دارد که همواره طرفدار ثبات در کشورهای اطراف خود باشد. نقش اسرائیل حفظ رژیم‌های موجود از طریق جلوگیری و یا متوقف کردن جریانهای تندرو و ممانعت از رشد تعصب مذهبی بنیادگراست. در تحقق این هدف، اسرائیل از هر تغییری که بخواهد در ورای مرزهایش رخ دهد و از نظر او غیرقابل تحمل باشد جلوگیری می‌کند تا جایی که احساس کند مجبور به‌استفاده از کلیهٔ توان نظامی‌اش به‌منظور جلوگیری یا ریشه‌کن کردن آن است.»

به‌عبارت دیگر، هدف اسرائیل، تحمیل تفوق و استیلا بر سایر کشورهای خاورمیانه است. ناگفته پیداست که براساس گفتهٔ ژنرال گازیت، اسرائیل یک نوع نگرانی نوعدوستانه نسبت به ثبات رژیمهای عرب دارد. به‌نظر او اسرائیل با محافظت از رژیم‌های خاورمیانه در واقع خدمت بزرگی به دول پیشرفتهٔ صنعتی که همگی به‌شدت نگران تضمین ثبات در این منطقه هستند، می‌کند. گازیت استدلال می‌کند که اگر اسرائیل نبود، رژیمهای موجود در خاورمیانه مدتها قبل ساقط شده بودند و در واقع بقای آنان در گرو تهدیدات اسرائیل بوده است. نظر گازیت می‌تواند ریاکارانه باشد اما در این رابطه باید به گفتهٔ «روشه فوکو»[1] اشاره کرد که: «ریاکاری بهایی است که تبهکاری به تقوا می‌پردازد»، و بازخرید زمین در واقع تلاشی در جهت نپرداختن این بهاست.

نیازی به گفتن نیست که من نیز با اصل سیاستهای غیر ایدئولوژیک اسرائیل و مصادیق آن، آن طوری که به وضوح و درستی توسط گازیت بیان شده است، مخالفم. از طرفی به‌نظر من خطر سیاستهای بن گوریون یا شارون که با انگیزهٔ «ایدئولوژی یهود» اتخاذ شده است به‌مراتب بیشتر از سیاستهای صرفاً بلندپروازانه ـ حتی جنایت‌آمیز ـ است. نتیجهٔ سیاستهای سایر رژیمهای مبتنی بر ایدئولوژی نیز به همین سمت و سو

---

1. La Roche Foucault

دلالت دارد. وجود یک مؤلفهٔ مهم در سیاست اسرائیل که از «ایدئولوژی یهود» سرچشمه می‌گیرد، تحلیل آن را از نظر سیاسی، الزام‌آور می‌نماید. این ایدئولوژی به نوبهٔ خود مبتنی بر نگرش «یهودیت تاریخی» نسبت به‌غیر یهودیان است که یکی از موضوعات اصلی این کتاب را تشکیل می‌دهد. این نگرش، آگاهانه یا ناخودآگاه، لزوماً بر افکار بسیاری از یهودیان تأثیر می‌گذارد. وظیفهٔ ما در این کتاب بحث در مورد «یهودیت تاریخی» به معنای واقعی آن است.

هرچه از بحث علنی در مورد «ایدئولوژی یهود» بیشتر طفره برویم تأثیر آن بر یهودیان بیشتر خواهد شد. چنین بحثی ممکن است مردم را به نگرشی مشابه نگرش آنان به شوونیسم یهودی سوق دهد و به نگاه تحقیرآمیزی که تعداد زیادی از یهودیان با آن به‌غیر یهودیان می‌نگرند (که ذیلاً به‌طور مستند به آن اشاره می‌کنیم) و همان نگرشی که عموماً نسبت به «یهود ستیزی» و انواع دیگر بیگانه ستیزی، شوونیسم و نژادپرستی وجود دارد. این تصوّر درستی است که نه تنها تشریح کامل یهودستیزی بلکه ریشه‌های تاریخی آن می‌تواند مبنای مبارزه علیه آن قرار گیرد. من، برعکس، تصور می‌کنم که تنها از طریق تشریح کامل شوونیسم یهودی و فناتیزم مذهبی است که می‌توان علیه آن پدیده‌ها مبارزه کرد. این موضوع به‌ویژه امروزه حقیقت دارد زیرا برعکس موقعیت حاکم در پنجاه یا شصت سال پیش، نفوذ سیاسی شوونیسم یهودی و فناتیزم مذهبی به‌مراتب بیش از یهودستیزی است. اما یک ملاحظهٔ مهم دیگر نیز وجود دارد. من اعتقاد راسخ دارم که مبارزه با یهودستیزی و شوونیسم یهودی باید فقط همزمان صورت گیرد.

یک مدینهٔ فاضلهٔ بسته؟

تا قبل از اینکه چنین نگرشهایی در سطح وسیع رایج شود، خطر واقعی آن بخش از سیاستهای اسرائیل که مبتنی بر «ایدئولوژی یهود» بود،

بیشتر از سیاستهایی بود که برپایهٔ ملاحظات صرفاً استراتژیک قرار داشت. تفاوت بین این دو سیاست توسط «هاگ تره‌ور-روپر»[1] در مقاله‌ای تحت عنوان «سرتوماس مور و مدینهٔ فاضله»[2] به‌خوبی توضیح داده شده است.(۳) روپر در مقاله‌اش این دو سیاست را «افلاطونی» و «ماکیاولی» نامیده است:

«ماکیاولی حداقل برای روشهایی که فکر می‌کرد باید در سیاست به‌کار رود، عذرخواهی کرد. وی به‌خاطر ضرورت استفاده از زور و فریب متأسف بود و هرگز نام دیگری بر آنان ننهاد. در حالی که افلاطون و مور زور و فریب را به شرط آنکه در جهت حفظ جمهوریهای اوتوپیایی (هوم) خودشان به‌کار رود، تطهیر کردند.»

به همین دلیل، معتقدین راستین مدینهٔ فاضله‌ای به نام «دولت یهود» که برای دستیابی به «مرزهای کتاب مقدس» تلاش می‌کنند، از استراتژیستهایی نظیر ژنرال گازیت به‌مراتب خطرناکترند، به‌خاطر آنکه سیاستهای خود را زیر پوشش مذهب یا بدتر از آن از طریق معنویت زدایی از اصول مذهبی که دارای اعتبار مطلق‌اند، تطهیر می‌کنند. ژنرال گازیت حداقل استدلال و بحث در مورد اینکه دستورات مستبدانهٔ اسرائیل به‌نفع اعراب است را ضروری می‌بیند. بن گوریون وانمود نکرد که احیاء پادشاهی داوود و سلیمان به‌نفع همه خواهد بود الا دولت یهود.

استفاده از مفاهیم فلسفهٔ افلاطونی برای تحلیل سیاستهای مبتنی بر «ایدئولوژی یهود» اسرائیل، نباید عجیب به‌نظر برسد. این موضوع قبلاً مورد توجه تعدادی از محققین قرار گرفته بود که مهم‌ترین آنان، «موشه هاداس»[3] بود. وی ادعا کرده بود که «یهودیت کلاسیک» یعنی یهودیتی که توسط حکمای تلمود بنیان نهاده شده، اساساً از فلسفهٔ افلاطونی به‌ویژه

---

1. Hug Trevor-Roper
2. *Sir Thomas More and Utopia*
3. Moses Hadas

پندارهٔ اسپارت، آن گونه که در آثار افلاطون آمده، تأثیر پذیرفته است.(۴) بر طبق نظریهٔ «هاداس»، طرح اصلی نظام سیاسی افلاطونی که قبل از دورهٔ مکابیان[1] (۶۳-۱۴۲ قبل از میلاد) مورد قبول یهودیت قرار گرفته، عبارت از این بود که: «هر یک از مراحل هدایت انسان تابع محدودیتهای مذهبی است که در واقع در اختیار حاکم است.»

هیچ تعریفی از «یهودیت کلاسیک» و راههای استفادهٔ ماهرانهٔ ربّیها از آن نمی‌تواند بهتر از تعریفی که فلسفهٔ افلاطونی به‌دست می‌دهد، باشد. مخصوصاً «هاداس» ادعا می‌کند که یهودیت آنچه را که افلاطون به‌عنوان «اهداف برنامه‌اش» در قطعهٔ معروف ذیل خلاصه کرده، پذیرفته بوده است:

> «موضوع اصلی این است که هیچ کس اعم از مرد یا زن هرگز نباید بدون مافوق باشد، و اینکه هیچ احدی نباید عادت کند که با مسؤولیت شخصی، چه به‌طور جدی و چه به شوخی از پیش خود دست به اقدامی بزند. در حالت صلح نیز مانند زمان جنگ هرکس باید چشم به‌دست و گوش به فرمان مافوقش باشد. در یک کلام، فکر ما باید طوری تربیت شود که در هیچ مورد شخصاً وارد عمل نشویم و از خود اجتهاد نکنیم که یک کار چگونه باید انجام شود.» (قوانین، از صفحهٔ ۹۴۲)

اگر کلمهٔ «ربّی» را جانشین کلمهٔ «مافوق» کنیم، آن وقت تصویر کاملی از یهودیت کلاسیک خواهیم داشت. کلمهٔ «مافوق» هنوز هم بر جامعهٔ یهودی اسرائیل عمیقاً نفوذ دارد و تا حدود زیادی تعیین‌کنندهٔ سیاستهای اسرائیل است.

---

۱. Maccabean (توضیح در بخش ارجاعات همین کتاب، ذیل نام یهودا مکابیوس آمده است. ـ مترجم).

کارل پوپر[1] در کتاب «جامعهٔ باز و دشمنانش» آنجاکه به تشریح ماهیت «جامعهٔ بسته» می‌پردازد، از پارگراف فوق‌الذکر استفاده می‌کند. در این کتاب، «یهودیت تاریخی» و دو جانشین آن یعنی «یهودیت ارتدکس» و «صهیونیسم»، دشمنان قسم‌خوردهٔ جامعهٔ باز در اسرائیل به‌شمار آمده‌اند. یک دولت یهود، چه مبتنی بر «ایدئولوژی یهود» کنونی خود باشد و چه از حیث خصوصیات، یهودی‌تر از آنچه که الان هست بشود، به‌هرحال از نقطه نظر «یهودیت ارتدکس» هیچ گاه نمی‌تواند یک جامعهٔ باز باشد. جامعهٔ یهودی اسرائیل دو راه پیش روی خود دارد: یا به یک گِتُو یا محلهٔ کاملاً بسته و جنگی، یعنی یک اسپارتای[2] یهودی با اتکاء به نیروی کار رعایای عرب تبدیل شود و با نفوذی که بر دستگاه سیاسی آمریکا دارد و تهدید به استفاده از سلاح هسته‌ای، خودش را روی پا نگهدارد یا اینکه سعی کند به یک جامعهٔ باز تبدیل شود. انتخاب دوم بستگی به بررسی دقیق و صادقانه گذشتهٔ خود، پذیرش موجودیت شوونیسم و انحصارگرایی یهود، و بررسی صادقانهٔ دیدگاههای یهودیت نسبت به‌غیر یهودیان دارد.

---

1. Karel Popper

۲. sparta یا spartan (کلمهٔ لاتین مأخوذ از اسپارت، شهری در یونان قدیم ـ جامعهٔ منظم ـ مترجم).

فصل دوم

غرض‌ورزی و زبان‌بازی

اولین مشکل در نوشتن این موضوع آن است که اصطلاح «یهودی» طی صد و پنجاه سال گذشته به دو معنای نسبتاً متفاوت به کار رفته است. برای فهمیدن این مسأله، فرض کنیم در سال ۱۷۸۰ زندگی می‌کنیم. در آن زمان معنای مورد قبول همگان از اصطلاح «یهودی» با آنچه که خود یهودیان از عناصر متشکلهٔ هویتشان می‌فهمیدند، در اساس منطبق بود. این هویت قبل از هرچیز، یک هویت مذهبی بود و احکام مذهب در تمام شؤون زندگی اجتماعی و خصوصی، هم در بیان یهودیان و هم در روابط بین یهودیان و غیر یهودیان، بر جزئیات رفتار روزانه، حاکم بود. در آن زمان یک یهودی واقعاً نمی‌توانست در خانهٔ یک غیر یهودی یک لیوان آب بنوشد و از یمن تا نیویورک یک قانون اساسی با اعتباری یکسان در مورد رفتار با غیر یهودیان اعمال می‌شد. صرفنظر از اصطلاحی که برای توصیف یهودیان در سال ۱۷۸۰ می‌توانست به کار رود، و من نمی‌خواهم وارد بحث متافیزیکی دربارهٔ اصطلاحاتی نظیر «ملت» و «مردم» بشوم،(۱) این روشن است که در آن ایام، تمامی جوامع یهودی در مراکز زندگیشان از اجتماعات غیر یهودی جدا بودند.

اما این اوضاع در اثر دو جریان موازی دستخوش تغییر شد، ابتدا در

هلند و انگلیس و ادامهٔ آن در فرانسهٔ انقلابی و کشورهایی که از مدل انقلاب فرانسه پیروی می‌کردند و سپس در رژیمهای سلطنتی مدرن قرن نوزدهم، یهودیها به میزان قابل توجهی از حقوق فردی (و در برخی موارد تساوی حقوق کامل) دست یافته بودند، و اقتدار حقوقی جامعهٔ یهودی نسبت به اعضایش از بین رفته بود. لازم به ذکر است که هر دو تحول به‌صورت همزمان رخ داد و دومی، اگرچه نسبت به اولی کمتر شناخته شده بود، اما مهم‌تر به‌شمار می‌آمد.

از زمان امپراطوری قدیم رُم به این طرف، جوامع یهودی از اقتدار حقوقی قابل ملاحظه‌ای نسبت به اعضای خود برخوردار شدند. منشأ این قدرت، تنها بهره‌برداری اختیاری از عوامل فشار اجتماعی (مثلاً امتناع از انجام هر نوع معامله با یک یهودی مطرود یا حتی ممانعت از دفن جسد او) نبود، بلکه از زور محض مثل شلاق زدن، حبس، و نفی بلد که می‌توانست به‌طور کاملاً قانونی در مورد یک یهودی توسط دادگاههای شرع یهود و در مورد انواع جرایم تحمیل شود، نیز استفاده به‌عمل می‌آمد. در بسیاری از کشورها مثل اسپانیا و لهستان، حتی حکم اعدام نیز می‌توانست اجرا شود و می‌شد. گاهی اوقات روشهای ظالمانهٔ خاصی مثل شلاق زدن تا حد مرگ به‌کار می‌رفت. تمام اینها نه تنها مجاز بود بلکه از سوی مقامات دولتی در کشورهای مسیحی و مسلمان که در کنار منافع کلی خود در حفظ «قانون و نظم» بعضاً منافع مستقیم‌تر مالی هم داشتند، تشویق نیز می‌شد. به‌عنوان مثال در آرشیو اسپانیا سوابق زیادی از فرامین مفصل متعلق به قرون سیزدهم و چهاردهم، صادره توسط پارساترین پادشاهان کاتولیک کاستیل و آراگون[1] وجود دارد که طی آنها، این پادشاهان به مأمورین متدین خود دستور داده‌اند که در جهت اجرای قانون «شنبه» توسط یهودیها، با ربّیها همکاری کنند. چرا؟ زیرا هر گاه یک

---

۱. Castil and Aragon (از شهرهای قدیمی اسپانیا ـ مترجم)

یهودی از سوی دادگاه شرع یهود به‌خاطر عدم رعایت قانون «شنبه» محکوم به پرداخت جریمه می‌شد، این ربّیها موظف بودند $\frac{۹}{۱۰}$ جریمهٔ وصول شده را تسلیم پادشاه کنند که در جای خود یک رسم سودآور مؤثر به‌شمار می‌رفت. همین طور، می‌توان از پاسخنامهٔ[۱] «موشه سوفر»[۲] ربّی شهر «پرسبورگ[۳]» که در آن زمان یک سلطان‌نشین مجاری خودمختار در امپراطوری اتریش بود و اندکی قبل از ۱۸۳۲ نوشته شده، مطلبی را خطاب به یهودیان وین در اتریش امروز که از حقوق فردی قابل ملاحظه‌ای برخوردارند، نقل کرد.(۲) سوفر از این واقعیت ابراز تأسف می‌کند که از زمانی که جامعهٔ یهودیان وین اختیارات خود را برای تنبیه متخلفین از دست داده‌اند، یهودیان آنجا نسبت به انجام فرائض مذهبی سهل‌انگار شده‌اند: «در اینجا، در پرسبورگ، اگر به من گفته شود که فلان مغازه‌دار یهودی جرأت کرده مغازه‌اش را در تعطیلات «لسر»[۴] باز کند، بلافاصله پلیس می‌فرستم تا او را دستگیر و زندانی کند.»

این مهم‌ترین واقعیت اجتماعی زندگی یهودیان قبل از ظهور دولت جدید به‌شمار می‌رود: اجرای قوانین مذهبی یهود، همچنین گنجانیدن این قوانین در برنامه‌های آموزشی که به زور تنبیه بدنی به‌خورد یهودیان داده می‌شد و فرار از آن تنها در صورتی میسر بود که فرد از دین یهود خارج شده به دین اکثریت (غیر یهودیان) در آید، در شرایطی تا مرز بروز یک شورش تمام عیار اجتماعی پیش می‌رفت و به همین دلیل تحمیل این قوانین مگر در جریان یک بحران مذهبی، امری اجرانشدنی بود.(۳)

به‌هرحال دولت جدید وقتی پای به عرصهٔ وجود نهاد که جامعهٔ یهود

---

۱. Responsa (جزوه‌ای حاوی سؤال و جواب ـ مترجم)

2. Moses Sofer

۳. Perssburg (نام قبلی براتیسلاوا پایتخت امروز جمهوری اسلواک در اروپای شرقی ـ مترجم).

4. Leser

اختیاراتش را نسبت به تنبیه و یا ارعاب افراد یهودی از دست داده و زنجیرهای یکی از بسته‌ترین «جوامع بسته» و یکی از مستبدترین جوامع تاریخ بشر از هم گسسته بود. این آزادسازی بیشتر از «خارج» هدایت شد، اگرچه یهودیان معدودی هم بودند که از داخل جوامع به این جریان کمک کردند. اینها در ابتدا بسیار اندک بودند. این شکل آزادسازی تبعات بسیار سنگین و خطرناکی برای آینده داشت. درست مثل مورد آلمان (طبق تحلیل استادنهٔ ای. جی. پی. تیلور)[1] که ارتجاع و میهن‌پرستی به‌راحتی می‌توانست در کنار هم قرار گیرد، زیرا حقوق فردی و تساوی در مقابل قانون عملاً توسط ارتشهای انقلاب فرانسه و ناپلئون آورده شد و یک نفر می‌توانست «آزادی» را به‌خاطر «غیر آلمانی» بودن، بدنام کند. اتفاقی که دقیقاً در میان یهودیان، مخصوصاً در اسرائیل، افتاد و باعث شد که افکار و ایدآلهای انساندوستانه و حاکمیت قانون (نمی‌گوییم دموکراسی) به بهانهٔ غیر یهودی بودن یا ضد یهودی بودن (چون در عمل و از نظر تاریخی این گونه هست) و به‌عنوان اصولی راکه می‌تواند در جهت «منافع یهود» مورد بهره‌برداری قرار گیرد اما چنانچه از سوی اعراب مطرح شود، دیگر به‌عنوان «منافع یهود» اعتباری ندارد، به راحتی مورد حمله قرار گیرد. این نیز درست مثل مورد آلمان و سایر ملل اروپای قبل از جنگ جهانی اول به نگارش فریبکارانه، احساساتی و فوق رومانتیک تاریخ یهود منجر شد که تمامی واقعیات ناخوشایند از متن آن حذف شده است.

بنابراین در آثار مفصل خانم «هانا آرنت»[2] پیرامون استبداد و چه دربارهٔ یهودیان یا در مورد هر دو(۴)، نمی‌توان کوچکترین اشاره‌ای راجع به شباهت واقعی جامعهٔ یهودی آلمان با جامعهٔ قرن هیجدهم از نظر: سوزانیدن کتابها، اعدام نویسندگان، منازعات مربوط به‌قدرت جادویی طلسم، ممنوعیت ابتدایی‌ترین تعلیمات غیر یهودی مثل آموزش زبان

---

1. A.J.P. Taylor 2. Hanna Arendt

آلمانی فصیح یا محاوره‌ای که با الفبای لاتین نوشته شده باشد،(۵) یافت و یا اینکه در کتب متعددی که پیرامون «تاریخهای یهود» به زبان انگلیسی نوشته شده، به واقعیات ابتدایی در مورد نگرش تصوّف یهودی[1] (که این قدر در حال حاضر در برخی محافل مد شده است) نسبت به‌غیر یهودیان دسترسی پیدا کرد که چگونه غیر یهودیان، بازیچه‌های واقعی شیطان شمرده شده‌اند و اگر معدودی افراد غیر شیطانی در میان آنها به چشم می‌خورد (یعنی کسانی که به آیین یهود گرویده‌اند)، در واقع اینها ارواح یهودیانی هستند که وقتی شیطان به بانوی مقدس یا بانوی شوهردار[2] تجاوز کرد (یکی از اجزاء مؤنث خدای اصلی[3]، خواهر و همسر خدای مذکر جوان، طبق احادیث روایی یهود)[4] در منزل او در بهشت گم شدند. حیثیت و اعتبار آثار گرانقدری نظیر گرشوم شولم[5] به‌خاطر یک مشت دروغ و فریب از بین رفته و نتیجتاً در تمام موارد و مباحث «حساس» هرچه اثر معروف‌تر است، نادرست‌تر و گمراه‌کننده‌تر است.

اما تبعات اجتماعی این جریان آزادسازی، این بود که برای اولین بار از حوالی سال ۲۰۰ بعد از میلاد(۶)، یک یهودی این آزادی را داشت تا در چارچوب قانون مدنی کشورش هر کاری که می‌خواهد بکند، بدون آنکه مجبور باشد بهایی برای این آزادی عمل از طریق تغییر مذهب خود به مذهب دیگر، بپردازد. آزادی یادگیری زبان خارجی و خواندن کتاب به زبانهای مدرن، آزادی خواندن و نوشتن به زبان عبری بدون نیاز به تأیید ربّیها (در حالی که قبلاً خواندن یا نوشتن هر کتاب به زبان عبری یا زبان مختلط عبری ـ آلمانی می‌باید توسط یک ربّی تأیید می‌شد)، آزادی

---

1. Jewish Mysticism 2. Matronit

۳. Godhead (یکی از سه خدای در تثلیث مسیحیت ـ مترجم).

۴. cabbala (مکتب پیروان احادیث روایی در دین یهود ـ برای توضیح بیشتر رجوع کنید به فصل یادداشتها و ارجاعات این کتاب ذیل بند ۵، فصل ۳ ـ مترجم).

5. Greshom Scholem

خوردن غذاهای غیر ذبیحه[1]، آزادی بی‌اعتنایی به انبوهی از ممنوعیتهای نامعقول در تنظیم روابط جنسی و آزادی فکر کردن، حتی به «افکار ممنوعه» که در زمرهٔ جدی‌ترین گناهان هستند، همهٔ اینها به یهودیان اروپا (و متعاقباً به یهودیان سایر کشورها) توسط رژیمهای مدرن و یا حتی استبدادی اروپا، اعطا گردید، و این در حالی است که رژیمهای اخیر، همزمان رژیمهای یهودستیز و ستمگری بودند. نیکلای اول، تزار روسیه، از جملهٔ اینها و یک یهودستیز بدنام بود که قوانین زیادی را بر ضد یهودیان در دولت خود تصویب کرد، او در عین حال نیروهای «قانون و نظم» را در روسیه (نه تنها پلیس مخفی بلکه پلیس عادی و ژاندارمری) نیز تقویت نمود، نتیجه‌اش این بود که کشتن یهودیان به‌دست‌ور ربّیهایشان که در سالهای قبل از ۱۷۹۵ لهستان به‌سادگی انجام می‌شد، بسیار مشکل شده بود. در تاریخ «رسمی» یهود، تزار نیکلا در هر دو کشور (لهستان و روسیه) محکوم شده است. به‌عنوان مثال در اواخر دههٔ ۱۸۳۰، یک «ربّی مقدس» به نام تزادیک[2]، در یک شهر کوچک یهودی‌نشین واقع در اوکراین، دستور کشتن یک مفسد را به‌وسیلهٔ انداختن او در دیگ آب جوش حمام شهر صادر کرد، منابع یهودی معاصر با شگفتی و وحشت از آن عمل یاد می‌کنند و می‌نویسند که این عمل وحشیانه «دیگر قابل اجرا نیست» و اینکه نه تنها مسببین و مرتکبین این واقعه بلکه آن ربّی مقدس نیز به‌شدت مجازات شده است. رژیم مترنیخ[3] در اتریش نیز رفتارش نسبت به یهودیان به رفتاری ارتجاعی و غیردوستانه معروف بود اما در عین حال اجازه نمی‌داد که مردم، حتی ربّیهای لیبرال، مسموم شوند. در سال ۱۸۴۸ وقتی که این رژیم موقتاً به ضعف گرایید اولین کاری که

---

1. Non-Kosher

2. Tzadik

۳. Metternich (صدر اعظم اتریش قبل از ۱۸۴۸ ـ مترجم).

رهبران جامعهٔ یهودی شهر فرانسوی «لمبرگ»[1] (در حال حاضر لوو[2] نامیده می‌شود) در پرتو آزادی بازیافته انجام دادند این بود که ربّی لیبرال شهر را که به‌وسیلهٔ گروه کوچک یهودی غیر ارتدکس از آلمان آورده شده بود، مسموم کردند. یکی از بزرگترین بدعتهای این ربّی، انجام مراسم «بارمیتسوا»[3] و دفاع از آن بود که به تازگی ابداع شده بود.

آزادسازی از «خارج»

در یکصد و پنجاه سال اخیر، اصطلاح «یهودی» در اثر سردرگمی بیش از حد تعدادی از مردم عادی، به‌ویژه در کشورهای انگلیسی زبان که تصور می‌کنند هر یهودی که آنان در جامعه با او برخورد می‌کنند نمایندهٔ «کل» یهودیان است، معنایی دوگانه پیدا کرده است. در کشورهای اروپای شرقی و نیز در دنیای عرب، یهودیان خیلی دیر از ظلم و ستم مذهب و جامعهٔ خود، توسط «نیروهای خارجی» آزاد شدند، این آزادسازی در زمانی صورت گرفت که شرایط برای جاانداختن تغییرات اجتماعی بسیار نامساعد بود. در اکثر این کشورها مخصوصاً در اسرائیل، مفهوم قدیمی و منسوخ جامعه با همان طرز فکر قدیمی که به‌ویژه نسبت به‌غیر یهودیان وجود داشت و همان برداشت کاملاً غلط از مفهوم تاریخ، باقی مانده بود. این وضعیت در مورد برخی از یهودیان که به جنبشهای «مترقی» یا چپ پیوستند هم صادق است. با یک بررسی در احزاب تندرو، سوسیالیست و کمونیست، می‌توان نمونه‌های زیادی از نژادپرستها و شوونیستهای تغییر قیافه داده را یافت که فقط به‌خاطر «منافع یهود» به این حزاب پیوستند. اینها در اسرائیل از طرفداران اعمال تبعیض در مورد غیر یهودیان هستند.

---

۱. Lemberg (این شهر در گُل یا فرانسهٔ قدیم واقع شده بوده که اهالی آن به استقلال کلیسا و عدم اطاعت از پاپ معتقد بودند ـ مترجم).

2. Lvov 3. Bar Mitzvah

کافی است یک نفر فقط بررسی کند تا دریابد که چگونه تعدادی از «سوسیالیستهای» یهودی در پی انتشار مطالبی دربارهٔ کیبوتصها بوده‌اند، بدون آنکه زحمت اشاره به این نکته را به خود بدهند که کیبوتصها نهادهای نژادپرستی هستند و شهروندان غیر یهودی اسرائیل را با زور اخراج می‌کنند و یا با یک بررسی متوجه غیرعادی بودن پدیدهٔ مورد اشارهٔ ما بشود.(۷)

بنابراین ضمن اجتناب از زدن برچسب تجاهل یا ریاکاری، مشاهده می‌کنیم که کلمهٔ «یهودیت» و مشتقات آن، توصیف‌کنندهٔ دو گروه متفاوت و حتی متضاد اجتماعی است و به‌خاطر سیاست کنونی اسرائیل، ارتباط و پیوستگی بین این دو به سرعت در حال از بین رفتن است. در یک سو یهودیت به معنای استبدادی و سنتی آن واقع شده است که قبلاً در موردش صحبت کردیم و در طرف دیگر، یهودی‌زاده‌هایی قرار دارند با مجموعه عقایدی که کارل پوپر آنها را مشخصات «جامعهٔ باز» نامیده است. (البته گروههای دیگری هم به‌ویژه در آمریکا هستند که اگرچه عقاید پوپر را قبول ندارند، اما وانمود می‌کنند که آنها را پذیرفته‌اند.)

توجه به این نکته مهم است که کلیهٔ مشخصه‌های فرضی یهود، منظورم ویژگیهایی است که به اصطلاح روشنفکران عوام غرب به یهودیان نسبت می‌دهند، مشخصه‌های مدرنی هستند که در بخش اعظم تاریخ یهود کاملاً ناشناخته مانده و تنها زمانی آشکار شدند که جامعهٔ استبدادی یهود شروع به از دست دادن اقتدار خود کرد. مثلاً مشخصهٔ معروف «شوخ طبعی» یهودیان را درنظر بگیرید، این شوخ‌طبعی نه تنها در ادبیات عبری قبل از قرن ۱۹ بسیار به‌ندرت یافت می‌شود (و فقط در چند برههٔ زمانی آن هم در کشورهایی که یهودیان طبقات بالای اجتماع نسبتاً از قید مذهب یهود رها بودند، مثل ایتالیای بین قرون ۱۴ و ۱۷ یا اسپانیای مسلمان)، بلکه اصولاً در مذهب یهود، شوخ طبعی و لطیفه‌گویی به‌شدت نهی شده است، مگر لطیفه‌هایی که علیه مذاهب

دیگر گفته شود. هجو کردن ربّیها و رهبران جوامع یهودی هرگز، حتی یک ذره ــ آن گونه که در مسیحیت لاتین وجود داشت ــ به یهودیت راه نیافت. در یهودیت، چیزی به نام کمدی وجود نداشت. درست همان‌طور و به همان دلیل که در «اسپارتا» چنین چیزی نبود.(۸) یا فی‌المثل عشق به‌یادگیری را درنظر بگیرید. به‌جز یادگیری مسائل صرفاً مذهبی، که آن هم در سطحی نازل و رو به انحطاط قرار داشت، یهودیان اروپا (و تا حدودی، یهودیان کشورهای عربی)، قبل از حدود سال ۱۷۸۰ به‌شدت از انواع یادگیری (از جمله یادگیری متون تلمود و تصوف یهودی) متنفر بوده آن را اهانت‌آور می‌دانستند. بیشتر قسمتهای انجیل عهد عتیق، اشعار عبری غیر عبادی و اغلب کتب فلسفهٔ یهود خوانده نمی‌شدند و حتی نامشان منفور بود. آموختن همهٔ زبانها و همین طور ریاضی و علوم مجاز نبود. جغرافیا(۹)، تاریخ ــ حتی تاریخ یهود ــ کاملاً ناشناخته بود. حس انتقاد که تصور می‌شد مشخصهٔ ذاتی یهودیان است از صحنه غایب بود و هیچ چیز به اندازهٔ متواضعانه‌ترین نوآوریها یا بی‌ضررترین انتقادها، ممنوع، ترس‌آور و در نتیجه قابل تعقیب نبود.

جهانی بود غرق در منفورترین نوع خرافه‌پرستی، فناتیزم و جهل. جهانی که می‌توانست در مقدمهٔ اولین کتاب جغرافیا که به زبان عبری در سال ۱۸۰۳ در روسیه منتشر شد، بسیاری از ربّیهای عالیرتبه را متهم کند که چگونه اینها وجود قاره‌ای به‌نام آمریکا را انکار کرده و می‌گفتند که «چنین چیزی غیر ممکن است» بین آن جهان و جهانی که غالباً در غرب برای توصیف یهودیان به کار می‌رود، هیچ وجه مشترکی به‌جز نامی که اشتباهاً به کار رفته وجود ندارد.

به هر صورت تعداد زیادی از یهودیان امروزه، برای آن جهان، بهشت گمشده‌شان، جامعهٔ بستهٔ راحتی که هنوز آن قدر آزادی به‌دست نیاورده بودند که از آن بیرون رانده شدند، احساس دلتنگی می‌کنند. بخش اعظم جنبش صهیونیست همواره خواهان حفظ آن جهان بود، و این بخش در

حال حاضر دست بالا را دارند. بسیاری از انگیزه‌هایی که در ورای سیاست اسرائیل پنهان شده و دوستان بیچاره و گیج غربی این کشور را گمراه کرده است، زمانی به‌طور کامل آشکار خواهد شد که کاملاً به‌عنوان عکس‌العمل تلقی شود، عکس‌العمل به معنای سیاسی، عکس‌العملی که این جهان دو قرن اخیر را با آن سپری کرده است: یک عکس‌العمل اجباری و از بسیاری جهات بدیع، و نتیجتاً گمراه‌کننده نسبت به جامعهٔ بستهٔ گذشتهٔ یهود.

موانع تفاهم

تاریخ شاهد آن است که یک جامعهٔ بسته هیچ گاه به توصیف خود علاقه‌ای نداشته است. بدون شک به این دلیل که هر توصیفی به سهم خود نوعی تحلیل انتقادی است و می‌تواند «افکار ممنوعهٔ» انتقادآمیز را تشویق نماید. هرچه یک جامعه بازتر شود، به نمایاندن حیات کنونی و گذشته‌اش، ابتدا به‌صورت توصیفی و سپس به‌صورت انتقادی علاقه‌مندتر می‌شود. حال اگر یک گروه از روشنفکران بخواهند جامعه‌ای را که در حال حاضر به میزان قابل ملاحظه‌ای باز شده است با زور به وضعیت استبدادی گذشته‌اش بازگردانند، چه پیش می‌آید؟ بالطبع در این صورت همان ابزارهای پیشرفت سابق مثل فلسفه، علوم، تاریخ و مخصوصاً جامعه‌شناسی، به‌مؤثرترین اهرمهای «خیانت روشنفکران» تبدیل می‌شود. این ابزارها با انحراف از هدف، در جهت فریب به‌کار گرفته شده و به تباهی کشیده می‌شوند.

یهودیت کلاسیک[۱۰]، علاقهٔ چندانی به توصیف خود برای اعضاء جامعهٔ یهود اعم از تحصیلکرده (در مطالعات تلمود) یا غیر آن، ندارد.[۱۱] این مهم است که نگارش تاریخ یهود، حتی در خشک‌ترین

سبک تحلیلی آن، از زمان یوزفوس فلاویوس[1] (پایان قرن اول) تا رونسانس کاملاً تعطیل شد تا آنکه برای زمان کوتاهی در ایتالیا و سایر کشورهایی که ایتالیا بر جوامع یهودی آنجا نفوذ داشت مجدداً رواج یافت.(۱۲) ربّیها اصولاً از تاریخ یهود بیشتر واهمه داشتند تا تاریخ عمومی و لذا اولین کتاب مدرن تاریخ که به زبان عبری (در قرن ۱۶) منتشر شد، «تاریخ پادشاهان فرانسه و سلاطین عثمانی»[2] نام داشت. به‌دنبال این کتاب، کتب تاریخی دیگری منتشر شد که فقط به شکنجهٔ یهودیان پرداخته بود. اولین کتابی که دربارهٔ تاریخ واقعی یهود(۱۳) (مربوط به عهد عتیق) نوشته شد، بلافاصله توسط مقامات مذهبی یهود ممنوع و توقیف شد، و تا قبل از قرن نوزدهم دیگر هرگز دوباره به بازار نیامد. مقامات مذهبی یهود در اروپای شرقی علاوه بر این دستور داشتند کلیهٔ مطالعات غیر تلمودی حتی آنهایی راکه هیچ مورد معینی که سزاوار تکفیر باشد در آنها نبود، ممنوع کنند، زیرا از نظر آنان، این مطالعات، سوء استفاده از وقتی بود که می‌باید صرف مطالعهٔ تلمود یا کسب پولی شود که به‌صورت سوبسید در اختیار طلبه‌های مذهبی یهود قرار می‌گرفت. بدین ترتیب برای یک یهودی متدین تنها وقتی که می‌ماند، وقتی بود که باید اجباراً در مستراح می‌گذرانید و چون در این مکان ناپاک و کثیف مطالعهٔ کتب مقدس گناه داشت، مانعی نبود که در آنجا، یعنی در مستراح، تاریخ خوانده شود. به‌شرط آنکه اولاً به زبان عبری و ثانیاً کاملاً غیر دینی باشد و این در واقع به معنای آن بود که این مطالعات صرفاً باید مربوط به موضوعات غیر یهودی باشد (می‌توان تصور کرد که اندک یهودیانی که در آن زمان بدون شک با وسوسهٔ شیطان، به مطالعهٔ تاریخ پادشاهان فرانسه علاقه نشان می‌دادند، مرتباً به همسایگانشان از ناراحتی یبوست مزاج شکایت

---

1. Josephus Flavious

2. *History of the Kings of France and of the Ottoman Kings.*

کنند...) یکی از نتایج این وضعیت در دویست سال پیش این بود که اکثریت قابل توجهی از یهودیان در تاریکی مطلق جهل به‌سر می‌بردند، نه فقط به این دلیل که نمی‌دانستند قاره‌ای به نام آمریکا در جهان وجود دارد بلکه حتی در مورد تاریخ یهود و دولت معاصر یهود هم چیزی نمی‌دانستند و خیلی هم راضی بودند که در این وضعیت باقی بمانند.

یک تاریخ استبدادی

به‌هرحال در یک زمینه یهودیان مجاز نبودند بی‌تفاوت بمانند و آن در مورد حملاتی بود که از سوی مسیحیت نسبت به بخشهایی از تلمود و یا متون مربوط به آن صورت می‌گرفت و مشخصاً بخشهایی که ضد مسیحی یا کلی‌تر بگوییم ضد غیر یهودیان بود. شایان ذکر است که این چالش در تاریخ روابط یهودیها و مسیحیها خیلی دیر یعنی از قرن سیزدهم به بعد بروز کرد. قبل از آن مقامات مسیحی با استفاده از کتاب مقدس یا مباحث کلی به یهودیت حمله می‌کردند اما ظاهراً در مورد محتوای تلمود خیلی با احتیاط و اغماض برخورد می‌کردند. تبلیغات مسیحیت علیه تلمود آشکارا با تغییر مذهب یهودیان به مسیحیت افزایش یافت، مخصوصاً یهودیانی که کاملاً با دقایق تلمود آشنا بودند و بسیاری از آنان همزمان با رشد فلسفهٔ مسیحیت با آن ویژگی قدرتمند ارسطویی (و طبعاً جهانی‌اش) جذب آن شده بودند.

قبل از همه باید پذیرفت که تلمود و سایر کتب مربوط به آن ــ جدای از خط کلی ضدیت با غیر یهودیان که در سرتاسر آن به چشم می‌خورد و در فصل پنجم به‌طور مفصل‌تر به آن خواهیم پرداخت ــ محتوی اظهارات و احکام اهانت‌آور زیادی به‌ویژه علیه مسیحیت است. به‌عنوان مثال، علاوه بر یک رشته اتهامات جنسی سخیف علیه مسیح، در تلمود آمده است که مجازات مسیح در جهنم، فرو بردن او در نجاست جوشان است، عبارتی که قطعاً ارزش تلمود را نزد مسیحیان متدین بالا نخواهد برد، یا

می‌توان حکمی را از تلمود نقل کرد که بر طبق آن یهودیان دستور دارند، حتی‌المقدور در ملاءعام، هر نسخه‌ای از انجیل عهد جدید را که به‌دست‌شان رسید، بسوزانند. (این حکم نه تنها همچنان معتبر است بلکه عملاً امروزه اجرا نیز می‌شود، در ۲۳ مارس ۱۹۸۰ صدها نسخه از انجیل عهد جدید در ملاءعام و طی مراسمی در اورشلیم تحت نظارت یک سازمان مذهبی یهود، به نام «یاد لاخیم»[1] که از وزارت مذهب اسرائیل سوبسید دریافت می‌کند، سوزانیده شد.

به هر صورت از قرن سیزدهم به بعد یک حملهٔ همه جانبه که از بسیاری جهات خوب پایه‌ریزی شده بود علیه یهودیت مبتنی بر تلمود، جریان یافت. در اینجا منظورمان اتهامات جاهلانه، نظیر آنچه که راهبان نادان در شهرهای کوچک به یهودیت نسبت می‌دادند، نیست بلکه دعواهای جدی و دامنه‌داری است که در معتبرترین دانشگاههای اروپای آن زمان جریان داشت و در مجموع به بهترین وجهی که در شرایط قرون وسطایی ممکن بود، رهبری می‌شد.(۱۵)

پاسخ یهود، یا بهتر بگوییم روحانیون یهود، چه بود؟ ساده‌ترین جواب همان سلاح قدیمی ارتشاء و تطمیع بود. در اغلب کشورهای اروپایی خیلی اوقات رشوه کارساز بود. در هیچ کجای اروپا این قاعدهٔ کلی به اندازهٔ رُم زمان پاپهای رونسانس مصداق نداشت. کتاب «احکام تورات»[2] اثر دکتر میمونیدس، نویسندهٔ شهیر «مجمع‌القوانین کامل تلمود»، که نه تنها انباشته از اهانت‌آورترین احکام علیه همهٔ غیر یهودیان بلکه لبریز از حملات آشکار بر ضد مسیحیت و شخص مسیح (که بعد از نام مسیح نویسنده از روی دینداری این عبارت را می‌افزاید که: «نام زشتش نابود باد») است، بدون آنکه هجویات آن حذف شود در سال ۱۴۸۰ در رُم در زمان سیکستوس چهارم[3] که از نظر سیاسی یک پاپ فعال و از نظر مالی

---

1. yad Lé akhim

۲. *Mishneh Torah* (عنوان عبری کتاب ـ مترجم).

3. Sixtus IV

دائم به‌دنبال پول بود، انتشار یافته بود. (چند سال پیش از این، تنها نسخهٔ کتاب «الاغ طلایی»[1] نوشتهٔ آپولیوس[2] که حملهٔ شدید علیه مسیحیت از آن حذف نشده بود نیز در رُم منتشر شد.) الکساندر ششم «بورگیا»[3] نیز در این مورد بسیار با تساهل برخورد می‌کرد.

حتی طی آن دوره، و نیز قبل از آن، همیشه کشورهایی بودند که هرچند وقت یک بار در آنها موج تعقیب و آزار طرفداران تلمود وجود داشت. اما حملهٔ همه جانبه و مداوم نسبت به تلمود با جنبش «اصلاح‌طلبی» و «ضداصلاح‌طلبی» یهود آغاز شد که موجب گردید تا سطح بالاتری از امانت‌داری معنوی و همچنین شناخت بهتر زبان عبری در میان محققین مسیحی حاصل آید. از قرن شانزدهم کتب مربوط به تلمود و اصل تلمود، آماج سانسور مسیحیت در کشورهای مختلف شد. در روسیه این وضعیت تا سال ۱۹۱۷ ادامه داشت. در بعضی از کشورها مثل هلند این سانسور کمتر و در برخی دیگر شدیدتر بود و عبارات اهانت‌آور آن حذف یا اصلاح شده بود.

مطالعات جدیدی که به‌ویژه توسط یهودیان در یهودیت انجام شده، نوعاً متأثر از همان کشمکش اولیه است و تا به همین امروز آثار غیرقابل اجتناب ناشی از ریشهٔ این کشمکش مثل فریب، مدافعات یا مشاجرات خصومت‌آمیز و بی‌تفاوتی یا حتی خصومت آشکار نسبت به پی‌گیری حقیقت در این مطالعات به چشم می‌خورد. تقریباً تمام مطالعات به اصطلاح یهودی پیرامون یهودیت، از همان ایام تا همین اواخر به جای آنکه مربوط به بحثهای داخلی باشد مربوط به مشاجره با یک دشمن خارجی است.

شایان ذکر است که تاریخنگاری در ابتدا و در همه جوامع شناخته شده، همین ویژگی را داشت. (به‌جز یونان باستان که تاریخنگاران آزاداندیش قدیم به‌خاطر به‌اصطلاح ضعفشان در میهن‌پرستی! از سوی

---

1. *the Golden Ass* 2. Apuleius 3. Alexander VI Borgia

سفسطه‌بازهای جدید مورد حمله قرار می‌گرفتند.) این مسأله در مورد تاریخنگاران قدیم کاتولیک و پروتستان مصداق داشت که دائم با یکدیگر در مشاجره بودند. تاریخهای ملی خیلی قدیم اروپا نیز مشحون از ناسیونالیزم افراطی و متعصبانه و تحقیر دیگران، ملل همسایه، است، اما دیر یا زود بالاخره زمانی فرا خواهد رسید که تلاش در جهت شناخت ملیت و مذهب دشمن، همزمان با انتقاد از برخی وجوه مهم و عمیق تاریخ خودی صورت گیرد و این دو تحول با هم رخ خواهد داد. تنها زمانی که تاریخ‌نگاری به قول «پیترژیل»[1] به جای یک جنگ مداوم با استفاده از ابزار تاریخ‌نویسی به یک «بحث بی‌پایان» تبدیل شود، آنگاه یک تاریخ‌نگاری انسانی به‌وجود خواهد آمد که می‌کوشد دقیق و منصفانه باشد و آن وقت است که به یکی از قدرتمندترین ابزار انسان‌سازی و خودسازی تبدیل خواهد شد.

به همین دلیل است که رژیمهای استبدادی جدید، یا تاریخ را از نو می‌نویسند، یا تاریخ‌نگاران را مجازات می‌کنند.(۱۶) تاریخ استبداد وقتی نوشته می‌شود که کل جامعه گرایش به بازگشت به استبداد داشته باشد و این جریان نه در اثر فشار طبقات بالای جامعه، بلکه تحت فشار طبقات پایین که به‌مراتب اثرش بیشتر است، صورت می‌گیرد. و این آن چیزی است که در تاریخ یهود اتفاق افتاده و اولین مانعی است که باید آن را از میان برداریم.

راهکارهای دفاعی

راهکارهای مفصلی (غیر از رشوه) که توسط جوامع یهودی با همکاری نیروهای خارجی به‌منظور دفع حمله از تلمود و سایر کتب مذهبی به کار گرفته شد کدامها بودند؟ چند نمونه از این روشها یا

---

1. Pieter Geyl

راهکارها متمایزتر از بقیه هستند. اما همهٔ آنها اثرات سیاسی مهمی بر سیاستهای جاری اسرائیل گذاشته‌اند. ارائهٔ نمونه‌های جداگانه از راهکارهای نوع بگین یا جنبش کارگری صهیونیست برای هر مورد، کار خسته‌کننده‌ای است، مطمئنم خوانندگانی که تا حدودی با جزئیات مسائل سیاسی خاورمیانه آشنا هستند خود متوجه شباهتها خواهند شد.

اولین راهکاری که در مورد آن بحث خواهم کرد «مقاومت پنهانی همراه با موافقت ظاهری» است. همان طور که گفتیم، عبارات ضد مسیحی یا ضد یهودی تلمود(۱۷) باید حذف و یا اصلاح می‌شد زیرا فشار برای این کار خیلی زیاد بود و در نتیجه کاری که انجام شد این بود که تعدادی از اهانت‌آورترین بخشها از کلیهٔ نسخ چاپ شده اروپای بعد از قرن شانزدهم به‌طور کلی حذف شد. در سایر بخشها، تعابیری از قبیل «غیر کلیمی»،[1] «غیر یهودی»[2]، «بیگانه»[3] (گوی، اینو، یهودی، نوخری)[4] که در تمام نسخ خطی و چاپی و نیز کلیهٔ نسخه‌های منتشره در کشورهای اسلامی وجود داشت جای خود را به واژه‌هایی نظیر «بت‌پرست»، «کافر» یا حتی «کنعانی» یا «سامری» داد که نسبت به تعابیر قبلی هم از معنای اصلی دور نبود و هم خوانندهٔ غیر یهودی آن را تعبیر نمی‌کرد.

هرچه حمله بالا می‌گرفت دفاع نیز شکلی استادانه‌تر می‌یافت و بعضاً نتایج غم‌انگیزی به‌دنبال داشت. در بعضی از دوره‌ها که سانسور تزاری روسیه شدیدتر می‌شد، حتی مشاهدهٔ کلماتی نظیر آنچه در بالا به‌عنوان جایگزین واژه‌های

قبلی ذکر شد، موجب می‌گردید که استفاده از آنها نیز ممنوع شود. در نتیجه از آن به بعد مقامات مذهبی یهود، از لغات «عرب» یا «مسلمان» (و

---

1. Gentile 2. Non-Jew 3. stranger

۴. Nokheri, Jehudi, eino, goy از تمام این تعابیر به‌عنوان معادل برای کلمهٔ «غیر یهودی» استفاده می‌شده است ـ مترجم.

در زبان عبری از واژهٔ «یشماثیلی» که به معنای هر دو است) یا گاهی اوقات از کلمهٔ «مصری» به جای معادلهای «غیر یهودی» استفاده می‌کردند، چون حدس می‌زدند که مقامات تزاری با این سوء استفاده مخالفتی نخواهند کرد و این حدس درستی بود. همزمان، فهرستهایی تحت نام «حذفیات تلمود» به‌صورت دستخط منتشر شد که در آن ضمن توضیح کلیهٔ اصطلاحات و لغات جدید، به تمامی موارد محذوف نیز اشاره شده بود. در آن زمان در صفحهٔ اول هر جلد از کتب مربوط به تلمود یک «انکارنامه»[1] چاپ می‌شد که به‌طور رسمی و بعضی اوقات همراه با قسم اعلام می‌داشت که منظور از تعابیر خصومت‌آمیز موجود در این کتاب، «بت‌پرستان زمان قدیم» یا حتی کنعانیهایی هستند که در زمانهای دور می‌زیسته‌اند و امروز اثری از آنان باقی نیست، نه «مردمی که ما در سرزمینشان زندگی می‌کنیم». پس از تصرف هند توسط انگلستان بعضی از ربّیها بهانه و مفرّ خوبی پیدا کردند، بدین ترتیب که می‌گفتند مراد از تعبیرات موهن و ناشی از عصبانیت مذکور در این کتاب، هندیها بوده‌اند. گاهی اوقات هم بومیان استرالیا به‌عنوان آماج این تعبیرات موهن در کنار هندیها و دیگران قرار می‌گرفتند.

ناگفته پیداست که همهٔ اینها از اول تا به آخر یک دروغ حساب شده بود، زیرا پس از تأسیس دولت اسرائیل و به محض آنکه ربّیها احساس امنیت کردند، بلافاصله تمام این تعبیرات و واژه‌های اهانت‌آور را در چاپهای جدید آوردند (هم اکنون در چاپهای جدید، به‌خاطر بالا بودن هزینهٔ چاپ، بخش قابل ملاحظه‌ای از کتب مربوط به تلمود و حتی خود تلمود، همچنان از روی نسخه‌های قدیم تجدید چاپ می‌شود. به‌همین دلیل، بخش «حذفیات تلمود» فوق‌الذکر، در حال حاضر در اسرائیل، در

---

1. Disclaimer

چاپهای ارزان، تحت عنوان «هسرونات شاس»[1] منتشر می‌گردد.) حالا هرکس به‌راحتی می‌تواند این عبارت را در این کتابها بخواند (و بچه‌های یهودی هم همین‌طور آموزش داده شده‌اند) که این گونه به یهودیان دستور می‌دهد(۱۸): «هنگامی که از کنار گورستان عبور می‌کنید، اگر این گورستان متعلق به یهودیان است، دعای خیر نثار کنید و اگر متعلق به‌غیر یهودیان است بر والدینشان لعنت بفرستید.»(۱۹) در نسخه‌های قدیمی یا لعن و نفرین حذف شده و یا به جای «غیر یهودیان» از تعابیر بهتری استفاده شده بود. اما در نسخهٔ جدید اسرائیلی متعلق به ربّی «آدین اشتاین‌سالز»[2] (دارای توضیحات تکمیلی به زبان عبری و حاشیه‌هایی در بخشهای آرامی[3] متن به نحوی که بچه‌های دبستانی مشکلی در خصوص آنچه که باید بگویند، نداشته باشند، واژه‌های واضح «غیر یهودی» و «بیگانه» مجدداً به کار برده شده است.

ربّیها با فریب بعضی از عبارات را تحت فشار خارجی، حذف و یا اصلاح کردند، اما نه آنچه را که این عبارات انجام آن را تجویز می‌کرد، و این واقعیتی است که یهودیان حداقل خودشان باید آن را به‌خاطرشان بسپارند که قرنهاست جامعهٔ استبدادی ما مجموعه‌ای از رسوم غیر انسانی و وحشیانه را به‌منظور مسموم کردن افکار اعضایش به کار گرفته است و همچنان به این عمل ادامه می‌دهد. (این رسوم غیر انسانی را نمی‌توان صرفاً به‌عنوان عکس‌العملی در قبال یهودستیزی یا شکنجهٔ یهودیان توجیه کرد؛ اینها اعمال وحشیانه‌ای بودند که بی‌خود و بی‌جهت علیه کلیهٔ افراد بشر انجام می‌گرفتند. یک یهودی متدین که برای اولین بار وارد استرالیا می‌شود، و تصادفاً از کنار گورستان بومیان استرالیا عبور می‌کند، به‌عنوان یک دعا به درگاه خداوند، می‌گوید: «لعنت بر والدین

---

1. Hesronot Shas
2. Adin Steinsalz
۳. Aramic، آرامی، ریشهٔ زبان عبری ـ مترجم.

کسانی که در اینجا دفن شده‌اند».) اگر با این واقعیت اجتماعی برخورد نکنیم، همهٔ ما در فریب دادن و مسموم کردن افکار نسلهای حال و آینده و عواقب آن، شریک جرم خواهیم بود.

فریب ادامه دارد

محققین جدید یهود نه تنها به این فریبکاری ادامه دادند بلکه در روشهای قدیمی روحانیت یهود، وقاحت و دروغ را از حد گذراندند. من در اینجا از نقل داستانهای مختلف ضدیت با یهود، که شایستهٔ ملاحظهٔ جدی نیست، صرفنظر کرده و فقط به ذکر سه نمونهٔ مشخص و یک نمونهٔ کلی از فریبکاریهای جدید که ظاهری علمی و تحقیقی دارند اکتفا خواهم کرد.

در سال ۱۹۶۲ بخشی از مجمع‌القوانین میمونیدس که قبلاً از آن یاد کردیم، تحت عنوان «دانشنامه»، محتوی اساسی‌ترین قوانین اعتقادی و عملی یهود، در اورشلیم به دو زبان منتشر شد، به نحوی که ترجمهٔ انگلیسی در صفحهٔ مقابل متن عبری چاپ شده بود.(۲۰) در این نسخه، نسبت به نسخهٔ اصلی، حفظ امانت شده و فرمان قلع و قمع و نابود کردن «کافرهای یهود» بدون کم و کاست در آن آمده است: «نابود کردن آنان با دستان خود، وظیفهٔ هر فرد است.» در ترجمهٔ انگلیسی، این عبارت قدری ملایم‌تر شده: «این یک وظیفه است که برای نابودی آنان اقدامات جدی صورت گیرد.» اما متن عبری در ادامه، مصادیق «کافران یهودی» را که باید نابود شدند، این‌گونه مشخص می‌کند: «مسیح اهل ناصرهٔ جلیل»[1] و شاگردانش، «زادق»[2] و «بیتوس»[3] و شاگردانشان(۲۱)، که نام پلیدشان محو و نابود باد.» یک کلمه از اینها در متن انگلیسی صفحهٔ مقابل عبری (۷۸ الف) نیامده است و حتی مهم‌تر از این علیرغم توزیع این کتاب در

1. Jesus of nazareth 2. Tzadoq 3. Beitos

سطح وسیع در میان محققین علوم دینی کشورهای انگلیسی زبان، تا آنجا که من می‌دانم حتی یک نفر، علیه این فریب و دروغ آشکار، اعتراض نکرده است.

نمونهٔ دوم مربوط به آمریکا و باز هم در مورد ترجمهٔ انگلیسی یکی از کتابهای میمونیدس است. او در کنار کار تدوین مجمع‌القوانین تلمود، یک فیلسوف هم بود و کتاب او تحت عنوان «راهنمای سرگشتگان» که به‌حق می‌تواند یکی از شاهکارهای فلسفهٔ مذهبی یهود به‌شمار آید در گذشته در سطح وسیعی مورد استقبال واقع شده و حتی امروز نیز مورد استفاده است. متأسفانه میمونیدس علاوه بر دیدگاهش نسبت به‌غیر یهودیان به‌طور اعم، و مسیحیان به‌طور اخص، یک نژادپرست ضد سیاهپوست بود. در اواخر کتاب «راهنمای سرگشتگان» در یک فصل کامل (جلد سوم، فصل ۵۱) به این موضوع می‌پردازد که چگونه گروههای مختلف بشر می‌توانند به عالیترین ارزشهای مذهبی یعنی پرستش واقعی خداوند دست یابند. سپس اضافه می‌کند که: «در میان آنها کسانی که حتی قادر به‌دست‌یابی به پرستش خداوند هم نیستند عبارتند از:

«بعضی از ترکها، (یعنی نژاد مغول) و عشایر شمال، و سیاهپوستان و عشایر جنوب، و کسانی که خود را با شرایط اقلیمی ما تطبیق داده‌اند اما طبیعت آنان مثل حیوان غیر ناطق است. به‌نظر من اینها در سطح افراد بشر نیستند بلکه سطح آنها در میان کائنات پایین‌تر از انسان و بالاتر از میمون است، زیرا دارای تصور هستند و کارهایشان به اعمال انسان شبیه‌تر است تا کارهایی که میمونها انجام می‌دهند.»

حال، انسان با مشاهدهٔ چنین عبارتی در مهم‌ترین و واجب‌الاطاعه‌ترین منابع یهود چه باید بکند؟ با واقعیت و عواقب آن برخورد کند؟ پناه بر خدا! یا اینکه مطالب یک فیلسوف برجستهٔ یهودی را که ضمناً دارای نقطه نظر متعصبانه و نژادپرستانه نیز هست، بپذیرد، (کاری که بسیاری از

محققین مسیحی در شرایط مشابه انجام دادند) و با این پذیرش سعی کند به خود درس انسانیت بدهد!؟ خدا نکند! من تا حدودی می‌توانم تصور کنم که محققین یهودی در آمریکا در مورد اینکه این قضیه چه راه‌حلی دارد با هم مشورت می‌کنند، زیرا این کتاب به‌خاطر نقص اطلاعات یهودیان آمریکا نسبت به زبان عبری، بالاخره بایستی ترجمه شود. یک راه حل امیدوارکننده، از طریق مشورت، شاید هم به‌طور تصادفی پیدا شد: در مشهورترین ترجمهٔ آمریکایی از کتاب «راهنمای سرگشتگان» توسط یک محقق خارجی[1]، که اولین بار خیلی جلوتر از سال ۱۹۲۵ انتشار یافته بود، و از آن به بعد نسخ متعددی از این ترجمه در چاپهای مختلف از جمله با جلد شومیز چاپ شد، کلمهٔ عبری «کوشیم»[2] به معنای سیاهپوستان، به سادگی، به «کوشیت»[3] ترجمه شد، واژه‌ای که برای کسانی که از عبری چیزی نمی‌دانستند یا یک ربّی دم دست نداشتند که شفاهاً به آنان توضیح دهد، هیچ معنایی نداشت.(۲۲) در طول این سالها حتی یک کلمه که به این فریبکاری، یا به واقعیات اجتماعی که ادامهٔ آن را مورد تأکید قرار می‌داد اشاره‌ای داشته باشد، گفته نشده است. این رویه در طول جنجال تبلیغاتی مارتین لوترکینگ[4] که از سوی تعداد زیادی از ربّیها حمایت می‌شد، نیز ادامه پیدا کرد. نیازی به ذکر نام یهودیان سرشناس دیگری که برخی از آنان علی‌القاعده بایستی از این نگرش نژادپرستانهٔ ضد سیاهپوستی که بخشی از میراث یهودی آنان بود، مطلع می‌بودند، نیست.(۲۳)

طبیعی است انسان به این فرضیه برسد که تعداد بسیار کم حامیان روحانی یهودی مارتین لوتر کینگ، یا نژادپرستهای ضد سیاهپوستی

---

۱. Friedlander، محقق آلمانی یهودی (۱۸۳۴-۱۷۵۰) که معتقد بود یهودیت و مسیحیت هر دو یک حقیقت مذهبی هستند ـ مترجم.

2. Kushim 3. Kushite 4. Martin Luther King

بودند که به دلایل تاکتیکی «منافع یهود» از او حمایت می‌کردند (می‌خواستند به‌خاطر منافع یهودیان آمریکا و سیاستهای اسرائیل در مسابقهٔ حمایت از سیاهان برنده شوند)، و یا ریاکاران تربیت شده‌ای بودند، در حد بیماران روانی، که قادر بودند به سرعت، خوشحالی درونی خود ناشی از نژادپرستی متعصبانه را مخفی نموده به‌صورت مدعی طرفداری از مبارزات ضد نژادپرستی ظاهر شوند و مرتباً به این تغییر موضع ادامه دهند.

نمونهٔ سوم دربارهٔ اثری است به نام شیرینیهای زبان ییدیش»[1] نوشتهٔ «لئوروستن»[2] که چندان محققانه نیست اما روی هم رفته به‌خاطر موضوع آن مشهور است. این اثر سرگرم‌کننده که اولین بار در سال ۱۹۶۸ در آمریکا منتشر شد و بعداً به تعداد زیاد از جمله چندین نوبت با جلد شومیز توسط انتشارات پنگوئن تجدید چاپ گردید، در واقع یک نوع فرهنگ لغت ییدیش است که غالباً مورد استفادهٔ یهودیان، یا حتی غیر یهودیان در کشورهای انگلیسی زبان قرار می‌گیرد. در مدخل هر واژه علاوه بر تعاریف مفصل و امثال و حکم سرگرم‌کننده برای نشان دادن موارد کاربرد لغت، فقه‌اللغه یا ریشه‌شناسی کلمه نیز آمده است که (در مجموع با دقت) زبانی را که واژهٔ مزبور از آن وارد زبان ییدیش شده است و معنای اولیهٔ آن را معرفی می‌کند. تنها استثناء، واژهٔ sheygets است که معنای اصلی آن «پسربچه یا نوجوان غیر یهودی» است. در ریشه‌شناسی این لغت به‌صورت رمزگونه‌ای آمده است: «اصل این لغت عبری است»، بدون آنکه شکل یا معنای ریشهٔ اصلی عبری آن را بیان کند. اما در مدخل واژهٔ «shiksa» که مؤنث «sheygets» است، مؤلف، ریشهٔ عبری آن یعنی «sheqetz» (که تلفظ آن در زبانهای دیگر «sheques» است) را می‌آورد و آن

---

۱. yiddish، ترکیبی از زبان عبری و آلمانی ـ مترجم.

2. Leo Rosten

را در زبان عبری «صدمه یا عیب» معنا می‌کند. این دروغ واضحی است که هر عبری زبانی آن را می‌فهمد. به معنای صحیح واژهٔ «sheqetz» در فرهنگ لغت انگلیسی ـ عبری مدرن «مگیدو»[1] منتشره در اسرائیل، عبارت است از: حیوان کثیف، مخلوق نفرت‌انگیز، پلیدی (در محاوره «sheygets» تلفظ می‌شود)، بدبخت، پسربچه یا نوجوان سرکش، پسربچه یا نوجوان غیر یهودی.

نمونهٔ آخر و کلی‌تر من، اگر بشود گفت، تکان‌دهنده‌تر از نمونه‌های دیگر است. این نمونه مربوط به طرز برخورد و رفتار جنبش «هسید»[2] با غیر یهودیان است. هسیدیسم، ادامهٔ تصوف یهودی (و نوع تحقیر شدهٔ آن!) هنوز یک جنبش زنده و موجود است، با صدها هزار عضو فعال که متعصبانه گوش به فرمان «ربّیهای مقدس» خود هستند، ربّیهایی که برخی از آنها در اسرائیل و در میان رهبران اغلب احزاب و حتی بیش از آن در رده‌های بالای ارتش، نفوذ فوق‌العاده زیادی به‌دست آورده‌اند.

و اما نظرات این جنبش در مورد غیر یهودیان چیست؟ اجازه بدهید کتاب مشهور و اساسی «هاتانیا»[3] از جنبش «هباد»[4]، یکی از مهم‌ترین شعبه‌های جنبش هسیدیسم را مثال بزنیم. بر طبق این کتاب، غیر یهودیان مخلوقاتی شیطانی هستند که «در آنها مطلقاً چیز خوبی وجود ندارد.» حتی یک جنین غیر یهودی از حیث کیفیت با جنین یهودی فرق دارد. اصولاً یک غیر یهودی، موجودی «زیادی» است زیرا تمام کائنات فقط محض خاطر یهودیان خلق شده‌اند.

۷۷ـ این کتاب به دفعات و در تیراژ بالا چاپ و منتشر گردیده و عقاید

---

۱. Megiddo، این نام از یک شهر باستانی فلسطین گرفته شده است. ـ مترجم.

۲. Hassid، یک فرقهٔ یهود قبل از مسیحیت که اصل آنان مشخص نیست و به اجرای بی‌چون و چرای قوانین یهود سخت پای‌بند بودند. ـ مترجم.

3. Hatanya

۴. Habbad، شعبهٔ فرعی جنبش مذهبی و اجتماعی هسیدیسم. ـ مترجم.

مطروحه در آن هنوز در جلسات درس متعدد «ام. ام. شنورسون»[1] رئیس[2] تشکیلات موروثی کنونی جنبش هباد و ربّی «لوباویچر»[3] که از قصرش در نیویورک، این سازمان جهانی را هدایت می‌کند، تدریس و تبلیغ می‌شود. این عقاید در اسرائیل به‌طور وسیعی در میان عموم، در مدارس و در ارتش منتشر شده است. (بنا به شهادت «شولامیت آلونی»[4] یکی از اعضای کنست، این تبلیغات هباد مخصوصاً قبل از هجوم اسرائیل به لبنان در مارس ۱۹۷۸ به‌منظور وادار کردن پزشکان و پرستارها به مضایقه کمک دارویی از «مجروحین غیر یهودی»، شدت یافت و این روش یا ایدهٔ شبه نازی فقط متوجه اعراب یا فلسطینیها نبودو بلکه هر غیر یهودی را شامل می‌شد.) شازار[5]، رئیس جمهور اسبق اسرائیل، از طرفداران سرسخت هباد بود، و خیلی از سیاستمداران ردهٔ بالای اسرائیلی و آمریکایی به سرکردگی نخست وزیر بگین، آشکارا به این تشکیلات ابراز علاقه و از آن حمایت می‌کردند. در عین حال، ربّی لوباویچر صرفنظر از عدم محبوبیت قابل ملاحظه‌اش در اسرائیل به‌خاطر امتناع از رفتن به «سرزمین مقدس» حتی برای یک دیدار کوتاه، و اقامت در نیویورک به‌دلیل آنکه می‌خواست مثل یک منجی موعود در هاله‌ای از ابهام بماند، آن هم در زمانی که عقاید ضد سیاهپوستی وی زبانزد خاص و عام بود، به‌شدت مورد انتقاد قرار داشت.

این واقعیت که جنبش هباد علیرغم این همه اشکالات و ایرادات عملی توانست آشکارا از سوی بسیاری از چهره‌های سیاسی ردهٔ بالا مورد حمایت قرار گیرد، بیش از هرچیز مدیون رفتار سراپا ریاکارانه و گمراه‌کنندهٔ اکثریت قریب به اتفاق محققینی است که دربارهٔ جنبش هسید

---

1. M.M. Schneurssonhn

۲. Feuhrer، واژهٔ آلمانی به معنای زودتر، قبل، کسی که خط بدهد و رهبری کند. ـ مترجم.

3. Lubavitcher 4. Shulamit Aloni 5. Shazar

و شعبهٔ آن هباد، مطلب نوشته‌اند، مخصوصاً آنهایی که در این خصوص به زبان انگلیسی نوشته یا می‌نویسند. اینان مدارک واضح و روشنی مثل متون قدیمی هسید، همچنین گرفتاریهای سیاسی ناشی از نوشته‌های خود را که آثارش بلافاصله در روز بعد در چهرهٔ خوانندگان معمولی مطبوعات عبری مشهود بود، نادیده می‌گرفتند. مطبوعاتی که هر روز در صفحات خود بیرحمانه‌ترین و خشمگینانه‌ترین سخنرانیها و موعظه‌های ربّی لوباویچر و سایر رهبران جنبش هسید علیه اعراب را به‌خورد خوانندگان می‌دادند.

سر دسته این گمراه‌کنندگان و ریاکاران و نمونهٔ اعلای ریاکاری، «مارتین بوبر»[1] بود. در آثار متعدد او که کل جنبش هسید (از جمله شعبهٔ فرعی آن، هباد) مورد ستایش قرار گرفته، مطلب زیادی پیرامون فرضیه‌های واقعی این جنبش در مورد غیر یهودیان، دیده نمی‌شود. جرم فریبکاری «مارتین بوبر» بیشتر به این خاطر خیلی سنگین است که ستایشهای او از «هسیدیسم» برای اولین بار در دورهٔ اعتلای ناسیونالیسم آلمان و درست در زمان قدرت گرفتن نازیسم منتشر شد. بوبر در حالی که ظاهراً با نازیسم مخالفت می‌کند، جنبش و سازمانی را که حافظ و آموزش‌دهندهٔ فرضیه‌هایی دربارهٔ غیر یهودیان است و بی‌شباهت به فرضیه‌های نازیسم در همین زمینه نیست، مورد تحسین قرار می‌دهد. البته می‌شود این طور استدلال کرد که یهودیانی که هفتاد یا پنجاه سال پیش پیرو جنبش هسید بودند، بی‌گناه و معصوم بودند و «دروغ مصلحت‌آمیز» به‌نفع یک بی‌گناه قابل بخشش است. اما آثار و تبعات این فریبکاری بیشتر از اینهاست. آثار ترجمه شدهٔ بوبر به زبان عبری که عنصر قدرتمندی را در آموزش زبان عبری در اسرائیل به‌وجود آورده بود، تشنگی رهبران جنبش هسید را به خون غیر یهودیان افزایش داده و در

---

1. Martin Buber

نتیجه عامل مهمی در ظهور شوونیسم اسرائیلی و تنفر از غیر یهودیان به‌شمار می‌آمد. اگر به انسانهای بی‌شماری بیندیشیم که در اثر عدم مراقبت پرستاران ارتش اسرائیل از آنان، تحت تأثیر تبلیغات هسید، جان خود را از دست دادند، آنگاه به مسؤولیت سنگین خون آنان که بر دوش مارتین بوبر است پی خواهیم برد.

باید خاطرنشان کنم که بوبر در ستایش چاپلوسانهٔ «هسیدیسم»، از سایر محققین یهود به‌ویژه آنهایی که به زبان عبری (یا قبلاً به زبان ییدیش) یا حتی به زبانهای اروپایی ولی فقط برای یهودیها، مطلب می‌نوشتند، پیشی گرفت. در مورد مسائل مربوط به منافع داخلی جوامع یهود، زمانی انتقادات موجه زیادی به‌عمل می‌آمد: مثلاً انتقاد از تنفر آنان نسبت به زنان[1] (که به‌مراتب از آنچه که نزد یهودیهای ارتدکس عادی می‌نمود، افراطی‌تر بود)، زیاده‌روی‌شان در مصرف الکل، تقلید کورکورانهٔ آنان از «ربّیهای مقدس» خانوادگی خود که به هر بهانه‌ای از آنان به زور پول می‌گرفتند، موارد زیادی از خرافات که برایشان عجیب بود، و بسیاری از خصوصیات منفی دیگر که با دیدی انتقادی مورد تفسیر قرار می‌گرفت. اما بوبر در خیالپردازی احساساتی و فریبکارانه‌اش، به‌ویژه در آمریکا و اسرائیل، گوی سبقت را از بقیه ربود. به‌خاطر اینکه موضع او با ستایش هرچیز، به صرف آنکه «یهودی ناب» باشد، منطبق بود و دیگر آنکه، بعضی از محافل چپ که بوبر در آنها نفوذ ویژه و زیادی داشت، این موضع را پذیرفته بودند.

گرچه بوبر در نگرش خود تنها هم نبود، اما به‌نظر من در ترویج شرارت و تأثیری که از خویش بر جای گذاشت، بدترین نمونه بود. «یزقیل کافمن»[2]، جامعه‌شناس بسیار متنفذ و محقق دین یهود و مدافع نسل‌کشی

---

1. Mysogynism

2. yehezkiel Kaufman

به شیوهٔ کتاب یوشع[1] و «هوگو شموئیل برگمن»[2] فیلسوف آرمانگرا، که خیلی پیشتر از سالهای ۱۵-۱۹۱۴ از اخراج فلسطینیها به عراق دفاع کرد، و بسیاری دیگر، همه، مانند بوبر ظاهری «صلح‌طلب» داشتند، اما شیوه‌هایی را به کار گرفتند که می‌توانست به افراطی‌ترین احساسات ضدعربی تبدیل شود. همهٔ این افراد به آن نوع انزواطلبی مذهبی تمایل داشتند که تبلیغ فریبکاری را تشویق می‌کرد و آنچنان آرام و مهربان به‌نظر می‌رسیدند که حتی وقتی از اخراج، نژادپرستی و نسل‌کشی مذهبی دفاع می‌کردند، انسان فکر می‌کرد اینها قادر به آزار یک مورچه هم نیستند و به همین دلیل تأثیر فریبکاریشان بیشتر بود.

این ژست صلح‌طلبی در واقع عکس‌العملی است در قبال اظهارات آشکار نه فقط ربّیها بلکه بزرگترین و بی‌تردید متنفذترین محققین یهود در ستایش از بربریت، که باید با آن مبارزه کرد؛ و نیز در قبال اظهارات جانشینان پیامبران دروغین و کشیشهای ریاکار که باید در مورد آنان (حتی بر خلاف عقیدهٔ نسبتاً رایج در اسرائیل و در میان اکثر یهودیان کشورهایی نظیر آمریکا) اخطار لوکرتیوس[3] را تکرار کنیم که «قضاوت در مورد افراد نباید تحت تأثیر سخنوری رهبران مذهبی قرار بگیرد» او می‌گوید: «مذهب، افراد بشر را تا چه مراتب شیطانی می‌راند». مذهب (آن گونه که مارکس[4] گفت) افیون توده‌ها نیست ولی غالباً می‌تواند چنین باشد یعنی وقتی که با بدعمل کردن و زبان بازی به قصد فریب و بد جلوه دادن طبیعت واقعی آن به کار رود، چنین است و محققین و روشنفکرانی که این گونه با مذهب عمل می‌کنند، در واقع قاچاقچیهای افیون هستند.

از این تحلیل نتیجهٔ کلی‌تر دیگری هم در مورد مؤثرترین و

---

۱. Joshua، حضرت یوشع‌بن نون پیامبر بنی اسرائیل که بعد از حضرت موسی این قوم را در بیابان رهبری می‌کرد ـ مترجم.

2. Hugo Shmuel Bergman

3. Lucretius

۴. Karl Marx، بنیانگذار مکتب مارکسیسم ـ مترجم.

هولناک‌ترین ابزار وادار کردن دیگران به ارتکاب اعمال شیطانی، خدعه‌آمیز و فریبکارانه می‌توان گرفت یعنی در حالی که خود را کاملاً مبرّای از جور و ستم و تجاوز جلوه می‌دهیم، مردم را به فساد کشانده و حتی به ارتکاب قتل وادار کنیم. (زیرا دیگر هیچ تردیدی نیست که هولناک‌ترین اعمال سرکوبگرانه در «ساحل غربی»، به تحریک فناتیزم مذهبی یهود انجام شده است.) ظاهراً اکثر مردم تصور می‌کنند بدترین نوع حکومتهای استبدادی آنهایی هستند که از ابزار تهدید فیزیکی استفاده می‌کنند و به‌عنوان شاهد به شبیه‌سازیهای ۱۹۸۴ «اورول»[1] به‌عنوان نمونهٔ چنین رژیمهایی استناد می‌کنند، حال آنکه به عقیدهٔ من این دیدگاه کلی، کاملاً غلط است و این کشف اسحاق آزیموف[2] که در منظر علمی او بدترین نوع سرکوبگری همواره از درون سرچشمه می‌گیرد، از نظر خطراتی که برای بشریت دارد به‌مراتب صحیح‌تر است. برخلاف محققین علوم دینی رام و سربه‌راه زمان استالین، ربّیها (و حتی بیشتر از آنها، محققینی که در اینجا مورد حملهٔ ما هستند و در کنار آنها قشر به همان اندازه خاموش تحصیلکرده‌های قدیمی نظیر نویسندگان، روزنامه‌نگاران و افراد سرشناس که بیش از این محققین دروغ می‌گویند) با خطر مرگ و یا کار در اردوگاهها مواجه نبوده و تنها یک مقدار جزئی فشار اجتماعی را تحمل می‌کنند. اینان وطن‌پرست واقعی نیستند زیرا معتقدند که دروغگویی به‌خاطر آنچه آنان منافع یهود می‌خوانند وظیفهٔ آنهاست. اینها «دروغگویان میهن‌پرست»اند و این همان وطن‌پرستی‌ای است که آنها را در مقابله با تبعیض و ستم فلسطینیها به سکوت وامی‌دارد.

در همین زمینه ما با وفاداری گروهی یا حمیّت صنفی دیگری نیز مواجه هستیم، اما حمیتی که از خارج گروه سرچشمه می‌گیرد و بعضاً

---

1. Orwell 2. Isaac Azimof

حتی مضرتر هم هست. بسیاری از غیر یهودیان (از جمله روحانیون مسیحی، غیر روحانیون مذهبی، همچنین برخی از مارکیستها از تمام گروههای مارکسیستی) دارای این عقیدهٔ عجیب هستند که یکی از راههای «جبران» شکنجهٔ یهودیان این است که نسبت به اعمال شریرانه و شیطنت‌آمیز آنان هیچ اعتراضی نکنیم و به «دروغ مصلحت‌آمیز» اکتفا نماییم. اتهام اثبات نشدهٔ یهودستیزی (یا در مورد یهودیان، از خود بیزاری) به هرکس که نسبت به تبعیض علیه فلسطینیها اعتراض کند، یا کسی که به واقعیتی در مذهب یهود یا گذشتهٔ یهود اشاره کند که با «تعبیر تأیید شده» موجود منافات داشته باشد، بیشتر از ناحیهٔ «دوستان» غیر یهودیِ یهودیان، با خصومت مواجه می‌شود تا از ناحیهٔ خود یهودیها. وجود این گروه فشار در کشورهای اروپای غربی و به‌ویژه در آمریکا (همچنین سایر کشورهای انگلیسی زبان) به ربّیها و محققین علوم دینی یهود، این امکان را داده است تا نه تنها دروغهای خود را بدون ترس از مخالفت کسی تبلیغ کنند بلکه در این مسیر از کمکهای قابل ملاحظه‌ای نیز برخوردار گردند.

در واقع بسیاری از کسانی که به «ضد استالینیست» بودن خود معترفند صرفاً بت دیگری جایگزین بت قبلی کرده‌اند و حتی بدشان نمی‌آید که از نژادپرستی و فناتیزم یهودی با تعصب و ریاکاری بیشتری از آنچه که در میان استالینیستهای قدیم وجود داشت حمایت کنند. گرچه این پدیدهٔ حمایت کور و استالینیستی از هر عمل شیطانی از نوع یهودی آن مشخصاً از سال ۱۹۴۵ به بعد یعنی زمانی که حقایق مربوط به تبعید و قلع و قمع یهودیان اروپایی فاش شد، قدرت گرفت، اما اشتباه است اگر تصور شود که این حمایت از سال ۱۹۴۵ شروع شده است. برعکس، این مسأله مخصوصاً در محافل سوسیال ـ دموکراتیک به خیلی وقت قبل برمی‌گردد.

یکی از نخستین دوستان مارکس، «موشه هس»[1] که به‌عنوان اولین سوسیالیست آلمان معروف و عمیقاً مورد احترام بود، بعدها اعتراف کرد که یک نژادپرست یهودی افراطی است. همو که نظراتش در مورد «نژاد خالص یهودی» که در کتابی در سال ۱۹۵۸ منتشر شد، در مقام مقایسه با تز «نژاد خالص آریایی» آلمان از نظر ابتذال چیزی کم نداشت. اما همین سوسیالیستهای آلمانی که علیه نژادپرستی آلمان مبارزه کردند، در قبال نژادپرستی یهودی آنان ساکت ماندند.

در سال ۱۹۴۴، در جریان مبارزهٔ واقعی علیه هیتلر، حزب کارگر انگلیس طرحی برای اخراج فلسطینیها از فلسطین به تصویب رسانید که به طرحهای اولیه (حدود سال ۱۹۴۱) هیتلر بسیار شباهت داشت. این طرح تحت فشار اعضای یهودی رهبری حزب تصویب شده بود، افرادی که نگرش دوستانه و مبتنی بر روابط خویشاوندی آنان نسبت به سیاستهای اسرائیل به‌مراتب واضح‌تر از نگرشی بود که طرفداران متعصب «یان اسمیت»[2] نسبت به سیاستهای او داشتند. اما تابوهای استالینیستی در میان جناح چپ انگلیس قوی‌تر از جناح راست بود، به‌حدی که وقتی حزب کارگر از دولت بگین حمایت کرد، عملاً هیچ بحثی نشد.

در آمریکا نیز همین وضعیت غالب است و باز لیبرالها بدترین وضع را دارند. کشف تمام تبعات سیاسی این وضعیت در حوصلهٔ این بحث نیست اما به‌هرحال باید واقعیت را پذیرفت: واقعیت این است که در مبارزهٔ علیه نژادپرستی و فناتیزم یهودی، بزرگترین دشمنان ما فقط نژادپرستان یهودی (و بهره‌مندان از آن) نیستند بلکه غیر یهودیانی نیز هستند که در سایر جنبه‌ها ــ به‌نظر من به غلط ــ به «ترقی‌خواه» مشهور شده‌اند.

---

1. Moses Hess

۲. Ian Sumith نخست‌وزیر نژادپرست رودزیا، آفریقای جنوبی سابق. ـ مترجم.

فصل سوم

تعصب و تفسیر

این فصل به تشریح مفصل‌تر زیر ساخت حقوقی ـ الهی یهودیت کلاسیک اختصاص دارد[۱]، قبل از پرداختن به‌جزئیات این فصل لازم است حداقل تعدادی از سوء تعبیرات فراوانی را که تقریباً در همهٔ تفاسیر خارجی (غیر عبری) یهودیت رایج شده به‌ویژه از سوی کسانی که عبارات متداولی همچون «سنن یهودی ـ مسیحی» یا «ارزشهای مشترک ادیان یکتاپرست» را تبلیغ می‌کنند، بر طرف نماییم.

من در اینجا با توجه به حوصلهٔ بحث، تنها به مهم‌ترین موارد این نظرات اغفال‌کنندهٔ مشهور از جمله این نظریه که: «دین یهود همواره دین یکتاپرستی بوده و هست» می‌پردازم. همان طور که اکثر محققین تورات می‌دانند و به سادگی از مطالعهٔ دقیق تورات نیز برمی‌آید، این نظریهٔ تاریخی، امروزه کاملاً مردود است. در بسیاری ـ اگر نه اکثر ـ از کتب عهد عتیق یهود، وجود و قدرت «خدایان دیگر» به وضوح مورد اعتراف قرار گرفته و «یهوه»[۱] نیز که قدرتمندترین خداست[۲]، نسبت به رقبایش حسادت می‌ورزد و بندگانش را از پرستش آنها منع کرده است.[۳] فقط در

---

۱. Jahova، کلمهٔ عبری که به انگلیسی yahweh نوشته می‌شود و به معنای خدای دین یهود است ـ مترجم.

این اواخر است که در کتاب مقدس، در برخی از گفته‌های پیامبران بعدی بنی اسرائیل، وجود همهٔ خدایان غیر از یهوه انکار شده است.(۴)

به‌هرحال منظور ما یهودیت توراتی نیست بلکه یهودیت کلاسیک است. نکته‌ای که کاملاً روشن اما کمتر شناخته شده است این است که یهودیت کلاسیک، در خلال چند قرن اخیر عمر خود، در بسیاری از زمینه‌ها از یکتاپرستی ناب فاصلهٔ زیادی داشته است. همین مطلب را می‌توانیم در مورد فرضیه‌های حاکم بر یهودیت ارتدکس امروز، که دنبالهٔ مستقیم همان یهودیت کلاسیک است، بگوییم. انحطاط و زوال یکتاپرستی از طریق مکتب اسرارآمیز «کبالا» که در قرون ۱۲ و ۱۳ توسعه یافته و تا اواخر قرن ۱۶ تقریباً در کلیهٔ مراکز یهودیت رواج کامل پیدا کرد، اتفاق افتاد. جوانه‌های بیداری یهود که از درون بحران یهودیت کلاسیک به بار نشست، ناچار بود قبل از هرچیز دیگر با این صوفی‌نمایی و تأثیرات ناشی از آن و سپس بلافاصله با تعصب یهودی به مبارزه برخیزد؛ به‌خصوص در میان ربّیها که تأثیر مکتب کبالا بر آنان فوق‌العاده زیاد بود.(۵) نمونه‌اش جنبش «گوش امونیم» است که به میزان قابل‌ملاحظه‌ای از این مکتب اسرارآمیز الهام گرفته است.

بنابراین علم به عقاید این مکتب و فهم آن به دو دلیل اهمیت دارد: نخست آنکه هیچ کس بدون آن قادر به درک باورهای واقعی یهودیت نیست و دوم به این دلیل که عقاید کبالا نقش سیاسی مهمی در زمان معاصر دارد تا بدان حد که شکل‌دهندهٔ بخشی از سیستم آشکار عقاید بسیاری از سیاستمداران مذهبی از جمله رهبران جنبش گوش‌امونیم است. بسیاری از رهبران صهیونیست اغلب احزاب، از جمله صهیونیست چپ، به‌طور غیر مستقیم تحت تأثیر این عقاید هستند.

بر اساس مکتب کبالا، جهان تحت فرمان یک خدا نیست، بلکه خدایان متعدد با مشخصات و تأثیرات مختلف که از یک «تیرگی» سرچشمه گرفته‌اند، جدای از علت‌العلل، بر آن فرمان می‌رانند. این نظام اعتقادی را با حذف جزئیات می‌توان این‌گونه خلاصه کرد که: ابتدا از

علت‌العلل یک خدای مذکر به نام «عقل» یا «پدر» و سپس یک خدای مؤنث به نام «دانش» یا «مادر» متولد شده است: پسر نیز به اسامی متعددی مثل «ریزچهره» یا «برکت مقدس» و دختر هم به اسامی «بانو» (یا ماترونیت، کلمه‌ای که از زبان لاتین استخراج شده و به معنای «زن خانه‌دار» است) یا «شخینه»، «ملکه» و غیره نامیده می‌شود. این دو خدای جوان باید با هم یکی شوند ولی شیطان که در این نظام اعتقادی شخصیت خیلی مهم و مستقلی است، با تدبیر و دسیسه از یکی شدن آنان جلوگیری می‌کند. خلقت به عهدهٔ علت‌العلل است با این هدف که به آنان اجازهٔ یکی شدن بدهد. اما به‌دلیل «هبوط»، این دو بیش از هر زمان دیگر دچار جدایی شده‌اند و عملاً شیطان ترتیبی داده تا بتواند به خدای دختر کاملاً نزدیک شده و حتی به او تجاوز کند (عقاید در این زمینه که این تجاوز جسمانی بوده یا روحانی، متفاوت است.) خلقت ملت یهود بدین منظور صورت گرفت تا تخلفی که از سوی آدم و حوا سرزده، جبران شود و این هدف برای یک لحظه در دامنهٔ کوه سینا تحقق یافت و خدای مذکر، پسر، در هیأت «موسی»، با «شخینه»، خدای مؤنث، یکی شد؛ تا آنکه بار دیگر گناه «گوسالهٔ طلایی» موجب جدایی در الوهیت گردید، اما توبهٔ ملت یهود تا حدودی این مشکل را بر طرف کرد. در تاریخ یهودیت توراتی نیز اعتقاد بر این است که هر حادثه به نوعی با یکی شدن و یا جدایی دو خدا مرتبط است. تصرف فلسطین توسط یهودیان و خارج کردن آن از دست کنعانیها و بنای اولین و دومین معبد، محض خاطر شفاعت برای یکی شدن دو خدا صورت گرفت در حالی که انهدام معابد و تبعید یهودیان از سرزمین مقدس صرفاً علائم خارجی نه فقط جدایی دو خدا بلکه نشانهٔ واقعی «جستجو به‌دنبال خدایان بیگانه» است. خدای مؤنث، دختر، کاملاً به تسلط شیطان درمی‌یاید و در عوض خدای مذکر، پسر، افراد مؤنث و شیطان صفت متعددی را به جای همسر واقعی‌اش به بستر خود می‌برد.

وظیفهٔ یک یهودی متدین آن است که از طریق عبادت و انجام فرائض مذهبی، اتحاد واقعی دو خدا را در شکل یک آمیزش جنسی بین خدای

مذکر و خدای مؤنث، حفظ کند.[۶] بنابراین قبل از اکثر فرائض مذهبی هر یهودی متدین که روزانه چندین بار باید به‌جای آورده شود، این ورد خوانده می‌شود: «به‌خاطر آمیزش جنسی[۷] برکت مقدس و شخینه‌اش...». نماز صبح یهودیان نیز طوری ترتیب داده شده است که این اتحاد جنسی را اگر شده موقتاً، تشویق می‌نماید. تعقیبات نماز نیز با مراحل همبستر شدن مطابقت دارد. در یک جا خدای مؤنث به مستخدمه‌هایش نزدیک می‌شود و در جای دیگر خدای مذکر دستهایش را به دور گردن خدای مؤنث حلقه کرده و سینه‌اش را نوازش می‌دهد و در پایان فرض بر این است که عمل جنسی اتفاق می‌افتد.

سایر عبادات یا فرائض مذهبی، آن گونه که توسط صوفی‌نماهای یهودی تفسیر می‌شود، برای فریب فرشته‌های مختلف (خدایان کوچک با اندکی استقلال) و یا برای طلب شفاعت از شیطان طراحی شده است. در یک لحظهٔ معین از نماز صبح چند آیه به زبان آرامی (تا زبان خیلی معمولی‌تر عبری) ادا می‌شود.[۸] این عمل ظاهراً برای گول زدن فرشته‌های نگهبان در بهشت است. این فرشتگان قدرت آن را دارند که نمازگزاران را از عبادت باز دارند. اینها فقط زبان عبری بلدند و لذا با شنیدن آیات به زبان آرامی فریب‌خورده و اگر کمی کودن هم باشند (فرض بر این است که این فرشته‌ها از پیروان این صوفی‌نماها هوش کمتری دارند) بلافاصله در بهشت را باز می‌کنند و در این لحظه همهٔ نماز گزاران منجمله آنهایی که به زبان عبری آیات را خوانده‌اند، داخل خواهند شد. یا مثال دیگری بزنیم: قبل و بعد از هر وعدهٔ غذا یک یهودی متدین به‌عنوان یکی از آداب مذهبی، وضو می‌گیرد و در همین حال دعایی هم زیر لب زمزمه می‌کند. در یکی از این دو حالت (وضو گرفتن و خواندن دعا)، این یهودی از طریق تشویق خدای مؤنث و خدا مذکر به اتحاد الهی، به پرستش خدا مشغول است اما در حالت دیگر شیطان را نیز ستایش می‌کند، چون که شیطان به‌قدری به نمازگزاران و فرائض مذهبی علاقه‌مند است که اگر چند مورد از این عبادات برای او انجام گیرد، برای چند لحظه

سرگرم شده و از آزار خدای مؤنث منصرف می‌شود. پیروان مکتب کبالا معتقدند بعضی از قربانیانی که در معبد سوختند، در واقع خود را فدای شیطان کردند. به‌عنوان مثال هفتاد گوسالهٔ وحشی در جریان هفت روز جشن «معابد»[1] قربانی می‌شوند.(۹) فرض بر این است که این قربانیها به شیطان، به‌عنوان حاکم بر همه غیر یهودیان(۱۰)، پیشکش می‌شود تا آنکه وی را تا روز هشتم که قرار است قربانی خدا انجام شود، سرگرم نگهدارد. مثالهای بسیار دیگری از این دست می‌توان آورد.

در مورد این نظام اعتقادی (کبالا) و اهمیت آن در شناخت بهتر یهودیت چه در دورهٔ کلاسیک و چه از نظر تأثیر سیاسی کنونی آن در صهیونیسم چند نکته قابل ذکر است:

اولاً، این نظام اعتقادی اسرارآمیز را هرچیز می‌توان نامید الّا یکتاپرستی، مگر آنکه هر مکتبی مثل هندوئیسم، مذهب روم باستان یا حتی مذهب مصر باستان را هم یکتاپرست‌بدانیم.

ثانیاً، طبیعت واقعی یهودیت کلاسیک همان قدر ساده نشان داده شده که این مکتب بدان اعتقاد داشته است. ایمان و اعتقادات (به‌جز اعتقادات ناسیونالیستی) در یهودیت کلاسیک نقش فوق‌العاده ناچیزی دارند. آنچه که در درجهٔ اول اهمیت قرار دارد فرائض و تشریفات مذهبی است تا معنا و مقصودی که از فریضهٔ مذهبی مورد نظر است، یا مفهومی که اعتقاد باید متکی بدان باشد. لذا، زمانی که یک اقلیت مذهبی یهود از قبول اصول اعتقادی کبالا سرباز می‌زدند، (مشکلی که امروز یهودیت با آن روبروست) می‌توانستیم شاهد باشیم در حالی که تعداد اندکی از یهودیان به یک فریضهٔ مذهبی، به‌عنوان پرستش خداوند عمل می‌کنند. گروه دیگری در همان حال دقیقاً همان فریضه را برای طلب شفاعت از شیطان انجام می‌دهند اما از آنجا که نفس فریضه یکی است آنها به‌اتفاق نیایش می‌کنند و بدون هیچ تفاوتی اعضای یک کنگرهٔ مذهبی به‌شمار می‌آیند،

---

1. Tabernades

در حالی که ممکن است اصلاً یکدیگر را دوست نداشته باشند. اما اگر به جای «نیت» مستتر در آداب وضو، یک نفر جرأت کند در «روش وضو گرفتن»(۱۱) ابتکاری به خرج دهد، آن وقت مطمئناً وجه افتراق واقعی بین این دو گروه آشکار خواهد شد.

مطلب فوق در تمام دعاهای خاص یهود مصداق دارد. برای اینکه شکل ظاهری فرائض مذهبی دست نخورده باقی بماند، معنای دعا، حتی در بهترین نوع آن، یک موضوع ثانویه تلقی می‌شود. به‌عنوان مثال امروزه شاید بتوان یکی از مقدس‌ترین دعاهای یهودیان را که توسط هر یهودی متدین روزی چندین بار خوانده می‌شود یعنی «ای بنی اسرائیل، پروردگار، خدای ماست. این خدا یکتاست» به دو معنای کاملاً متضاد تفسیر کرد. این عبارت می‌تواند این معنا را بدهد که خدا واقعاً یکتاست، اما در عین حال این معنا را هم می‌تواند بدهد که مرحلهٔ معینی از یکی شدن آلهه مذکر و مؤنث تحقق یافته یا در اثر صحیح خواندن این دعا به این یکی شدن نزدیک شده است. به‌هرحال زمانی که یهودیان عضو گروه اصلاح‌طلبان[1] این دعا را به زبانی غیر از زبان عبری می‌خوانند، ربّیهای ارتدکس اعم از معتقدین به اتحاد الهی و یا معتقد به آمیزش جنسی خدای مؤنث با خدای مذکر به‌شدت عصبانی می‌شوند.

نهایت اینکه این اعتقادات در اسرائیل (و سایر مراکز یهود) حتی در زمان حاضر از اهمیت قابل ملاحظه‌ای برخوردار است. اهمیت فوق‌العادهٔ دعاهای مختص یهودیان (مثل دعای «قانون اورشلیم»)، عقاید و انگیزه‌های جنبش گوش‌امونیم، اصراری که در ایجاد تنفر نسبت به‌غیر یهودیان ساکن فعلی فلسطین وجود دارد. و نگرش مصیبت‌بار مخرّبی که متوجه کلیهٔ تلاشهای صلح‌آمیز کشورهای عربی است، همهٔ اینها و بسیاری از مشخصه‌های دیگر سیاستهای صهیونیستی که موجبات

---

۱. Reformed Congragation، مأخوذ از Reformed Yudaism، مکتب عقلایی قرون ۱۹ و ۲۰ یهود که پیرو اصول مذهبی، منهای تعصبات ملی است ـ مترجم.

سردرگمی عدهٔ زیادی از افراد ساده و خوش قلب را که تصور غلطی از یهودیت کلاسیک دارند، فراهم آورده است، با درنظر گرفتن این پیشینهٔ مذهبی و صوفی‌نمایانه قابل فهم‌تر می‌شود. در عین حال بایستی نسبت به افراط و تفریط، یعنی توجیه همهٔ سیاستهای صهیونیستی بر مبنای این پیشینه نیز هشدار بدهم. زیرا دامنهٔ تأثیرات هر یک با دیگری متفاوت است. «بن گوریون» در سوء استفاده از این سیاستها در مسیری کنترل شده برای یک هدف خاص مهارت بسیار داشت. در زمان بگین تأثیر گذشته بر حال به‌مراتب بیشتر بود. بنابراین هرگز نباید گذشته و تأثیرات آن نادیده گرفته شود، چرا که تنها با اطلاع از سوابق گذشته است که فرد می‌تواند نیروی عظیم خویش را مهار کند.

تفسیر کتاب مقدس

براساس مثالهایی که زده شد چنین بر می‌آید که آنچه اکثر مردم ظاهراً مطلع به خیال خودشان از یهودیت می‌دانند ممکن است کاملاً آنها را به اشتباه بیندازد مگر اینکه قادر به خواندن متون عبری باشند. همهٔ جزئیاتی که به آنها شاره شد تنها در متون اصلی و یا در مواردی، در کتب جدیدی که به زبان عبری و برای مطالعات نسبتاً تخصصی نوشته شده است یافت می‌شود. جستجوی این جزئیات در منابع انگلیسی زبان تلاشی بیهوده است مخصوصاً در مواردی که حذف واقعیات مهم اجتماعی از متن اصلی، تصویر کلی مطلب را مخدوش کرده است.

تصور غلط دیگری که هنوز در مورد یهودیت وجود دارد و به‌ویژه در بین مسیحیان یا مردمی که به‌شدت تحت تأثیر فرهنگ و سنن مسیحیت هستند، رایج است، این عقیده گمراه‌کننده است که یهودیت یک «مذهب مبتنی بر کتاب مقدس» است، بدین معنا که تورات عهد عتیق در یهودیت دارای همان قدرت قانونی و محوریتی است که انجیل در مسیحیت پروتستان یا حتی کاتولیک داراست.

این هم به مسألهٔ تفسیر مربوط می‌شود. در مسائل اعتقادی، شاهد آزادی عمل و بی‌قیدی در مقیاسی وسیع بوده‌ایم در حالی که در ارتباط با تفسیر حقوقی متون مقدس قضیه درست برعکس است، در اینجا اگرچه این تفسیر خیلی محکم و قطعی است اما این استحکام بیشتر در مورد متون تلمود است تا خود کتاب مقدس.(۱۲) برداشت یهودیت کلاسیک و نیز ارتدکس امروز از بسیاری و شاید اغلب آیات کتاب مقدس که اعمال و فرائض مذهبی را تشریح می‌کنند، با معنای تحت‌اللفظی و قابل فهم آن برای مسیحیان یا سایر خوانندگان تورات عهد عتیق که فقط با متن ظاهری و بدون ترجمه و تفسیر آن سر و کار دارند، کاملاً متفاوت و یا حتی مغایر است. اختلاف مشابهی نیز در حال حاضر در اسرائیل بین تحصیلکرده‌های مدارس مذهبی یهود و تحصیلکرده‌های مدارس عبری «غیر دینی» که در آنها در تمام سطوح متن ظاهری و بدون ترجمه و تفسیر تورات عهد عتیق تدریس می‌گردد، وجود دارد.

این نکتهٔ مهم با چند مثال روشن خواهد شد. در فصول بعدی خواهیم گفت که تغییرات در معنا از نظر اخلاقی لزوماً با آنچه که امروز از خود اصطلاح فهمیده می‌شود یکی نیست. محققین یهودی مدعی هستند که تفسیر فریسیون[1] از کتاب مقدس که در تلمود آمده همواره آزادانه‌تر[2] از معنای تحت‌اللفظی آن بوده است اما مثالهای زیر نشان می‌دهد که این ادعا با واقعیت فاصلهٔ زیادی دارد.

۱. اجازه بدهید که از خود «ده فرمان» شروع کنیم. فرمان هشتم، «تو نبایستی دزدی کنی» (اکسودس[3] ۲۰:۱۵) ظاهراً به حرمت «دزدیدن» یک

---

۱. Pharisees، فریسی در لغت به معنای زاهد آمده است و فریسیون در تاریخ به فرقه‌ای از یهودیان در عهد باستان اطلاق می‌شود که به سنن و قوانین مکتوب یهود سخت پایبند بوده، مدعی تقدس خیلی زیاد هستند. ـ مترجم.

2. More Liberal

۳. Exodus، داستان مهاجرت بنی اسرائیل از مصر به کنعان. ـ مترجم.

شخص یهودی تعبیر شده است. (که به معنای آدم‌ربایی است) دلیلش این است که بر اساس تلمود، کلیهٔ اعمالی که با «ده فرمان» نهی شده جزو گناهان کبیره محسوب می‌شود. مبنای این تفسیر این است که سرقت اموال، گناه کبیره نیست (در حالی که دزدیدن غیر یهودی توسط یهودیها بر اساس قوانین تلمود مجاز است.) اما به‌هرحال جمله‌ای نظیر «شما نبایستی دزدی کنید» (لوی تیکوس[1] ۱۹:۱۱) می‌تواند به معنای تحت‌اللفظی هم به کار رود.

۲. آیهٔ معروف «چشم در مقابل چشم، دندان در مقابل دندان» الخ (اکسودس ۲۱:۲۴) به «پول چشم در برابر چشم» تعبیر شده که در واقع به معنای پرداخت جریمه به جای در آوردن چشم (کیفر فیزیکی) است.

۳. در اینجا یک مورد کمیاب از تغییر معنای تحت‌اللفظی درست به معنای متضاد آن ملاحظه می‌شود. متن کتاب مقدس به وضوح نسبت به پیروی از یک گروه، با انگیزه و آرمان غیر عادلانه، اخطار می‌دهد: «تو نباید از یک گروه در کارهای بد پیروی کنی، و نباید در مورد یک آرمان آن چنان صحبت کنی» که مجبور باشی به‌خاطر پیروی از اکثریت رأیت را عوض کنی (اکسودس ۲۳:۲.) آخرین کلمات این جمله یعنی «اجبار برای تغییر رأی» از متن حذف شده و نتیجتاً فقط معنای «نهی پیروی از اکثریت» از آن مستفاد می‌شود!

۴. آیهٔ «تو نباید جوش شیر مادر طفل را بزنی» (اکسودس ۲۳:۱۹) به ممنوعیت مخلوط کردن انواع گوشت با هر نوع شیر یا محصولات لبنی تفسیر شده است. از آنجا که در دو جای دیگر در اسفار پنجگانه[2] همین آیه تکرار شده، صرف تکرار آن برای بار سوم باعث شده تا به ممنوعیت سه برابر یا سه جانبه یعنی ۱) ممنوعیت خوردن مخلوط شیر و گوشت، ۲) منع پختن آن برای هر نوع مصرف، و ۳) نهی استفاده یا لذت بردن از

---

1. Leviticus 2. Pentateuch

آن به هر طریقی، تفسیر شود.(۱۳)

۵. در موارد زیادی، از اصطلاحات کلی نظیر «رفیق تو»، «اجنبی» یا حتی «مرد» معانی انحصارگرایانه و شوونیستی گرفته شده است. از آیهٔ معروف «تو باید رفیقت را مثل خودت دوست بداری»(۱۴) (لوی تیکوس ۱۹:۱۸) یهودیت کلاسیک (و یهودیت ارتدکس امروز)، ممنوعیت دوست داشتن «رفیق یک فرد یهودی» را استنباط می‌کنند نه هر رفیق انسان دیگری را. همین طور آیهٔ «تو نباید به‌خاطر جان رفیقت فداکاری کنی» (همان منبع، ۱۶) که ظاهراً به معنای این است که: یک نفر نباید بیهوده تا مرز به‌خطر افتادن جان دوست یک یهودی، مقاومت کند، ولی همان‌طوری که در فصل پنجم خواهیم دید برای یک یهودی، نجات جان یک غیر یهودی ممنوع است زیرا: «او دوست تو نیست». ممنوعیتِ بخشیدن «ته خرمن» مزرعه و تاکستان یک نفر به فقیر و اجنبی (همان منبع ۱۰-۹)، منحصراً خطاب به فقرای یهودی و یهودی شده تعبیر شده است. قوانین تابو[1] دربارهٔ اجساد با این آیه شروع می‌شود: «این قانون است، وقتی آدمی در خیمه‌ای می‌میرد: آنچه که به داخل خیمه آورده می‌شود... باید تا هفت روز نجس تلقی شود. (نامبرز[2] ۱۹:۱۶) اما کلمهٔ «فرد» یا «آدم» به معنای «یهودی» تفسیر شده است، با این حساب فقط جسد یک یهودی تابو است (یعنی هم نجس و هم مقدس.) بر اساس این تفسیر یهودیان متدین حرمت عجیب و غریبی برای اجساد یهودیها و گورستان آنان قائلند. بنابراین، از یک سو صدها گورستان متعلق به مسلمانان در اسرائیل (در یک مورد برای ساختن هتل هیلتون تل‌آویو) به‌کلی ویران می‌شود و از سوی دیگر به‌خاطر خسارت وارده به گورستان یهودیان واقع در «کوه زیتون» در زمان فرمانروایی اردنیها، کلی سر و صدا به راه می‌افتد.

---

۱. Taboo، محرماتی که جنبهٔ اعتقادی دارند. ـ مترجم.

2. Numbers

مثالهای زیادی در این خصوص می‌توان نقل کرد، در فصل پنجم برخی از تبعات غیر انسانی این تفسیر مورد بحث قرار خواهد گرفت.

۶. در پایان، یکی از زیباترین عبارات پیامبر گونه اشعیاء[1] محکومیت شدید ریاکاری و آداب توخالی و توصیهٔ وی به رعایت تواضع را مورد بررسی قرار می‌دهیم. یک آیه (اشعیاء ۱:۱۵) در این عبارت می‌گوید: «و هنگامی که شما دستانتان را به آسمان می‌گشایید، من چشمانم را از شما پنهان خواهم کرد: آری وقتی شما زیاد نماز بخوانید من گوش نخواهم داد: دستان شما پر از خون است.» از آنجا که کاهنهای یهود در جریان انجام فرائض مذهبی، موقع دعا کردن برای مردم دستهایشان را به آسمان بلند می‌کنند، مراد از این آیه آن است که کاهنهایی که مرتکب قتل غیر عمد می‌شوند، صلاحیت ندارند موقع دعا کردن دستهایشان را به طرف آسمان بلند کنند (حتی اگر توبه کنند) زیرا دستهای آنان آغشته به خون است.

از همین مثالها هم کاملاً آشکار می‌شود که کتاب مقدسی که امروزه یهودیان ارتدکس (یا کل یهودیان قبل از حدود سالهای ۱۷۸۰) می‌خوانند با کتاب مقدسی که غیر یهودیان یا یهودیهای غیر ارتدکس می‌خوانند کاملاً متفاوت است. این تفاوت حتی در اسرائیل که هر دو گروه کتاب مقدس را به زبان عبری می‌خوانند نیز وجود دارد. این موضوع مخصوصاً از سال ۱۹۶۷ به بعد بارها به تجربه ثابت شده است. بسیاری از یهودیانی که ارتدکس نیستند و اطلاعات کمی در مورد مذهب یهود دارند، در اسرائیل (و در همه‌جای دیگر) سعی کرده‌اند تا یهودیان ارتدکس اسرائیل را (یا جناح راست اسرائیل را که به‌شدت تحت تأثیر مذهب قرار دارند) به‌خاطر نگرش غیر انسانی‌شان نسبت به فلسطینیها با استناد به آیاتی از کتاب مقدس در مورد احساسات طبیعی بشری، شرمنده کنند. اما

---

۱. Isaiah، یکی از انبیاء بنی اسرائیل. ـ مترجم.

به‌هرحال در اغلب موارد این گونه منازعات کمترین تأثیر را روی پیروان یهودیت کلاسیک داشته است. اینان حتی آنچه را که به آنان گفته می‌شود نمی‌فهمند زیرا معنای متن کتاب مقدس برای آنان کاملاً با معنای این کتاب برای دیگران متفاوت است.

حال که چنین فاصله و مشکلی در برقراری ارتباط بین خود یهودیان در اسرائیل، یعنی جایی که مردم قادر به خواندن زبان عبری هستند و اگر بخواهند می‌توانند از همین طریق اطلاعات صحیح کسب کنند، وجود دارد، می‌توان مجسم کرد در خارج از این کشور و مثلاً در میان مردمی که با رسوم و آیین مسیحیت تربیت شده‌اند، این سوء تعبیر و تفاهم می‌تواند تا چه اندازه عمیق باشد. در واقع هرچه این افراد بیشتر کتاب مقدس بخوانند، علم آنان نسبت به یهودیت ارتدکس کمتر است. زیرا از نظر اینها، تورات عهد عتیق یک متن ادعیهٔ مقدس و غیرقابل انکار است که تلاوت آن ثواب دارد اما معنی آن در جای دیگری تعیین می‌شود. و همان‌طور که «آلیس»[1] به «هامپتی دامپتی»[2] گفت: «در ورای این مسأله که چه کسی می‌تواند معنای کلمات را تعیین کند، در واقع این سؤال وجود دارد که: کدام یک قرار است رئیس باشند؟»

ساختار تلمود

بنابراین این نکته باید تفهیم شود که منبع اعتبار یهودیت کلاسیک (و در حال حاضر یهودیت ارتدکس) در تمام فرائض، و مبنای تعیین‌کنندهٔ ساختار حقوقی آن، تلمود یا به عبارت دقیق‌تر همان تلمود بابلی[3] است، در حالی که بقیهٔ نوشته‌های مربوط به تلمود (از جمله تلمود به اصطلاح اورشلیمی)، منابع تکمیلی محسوب می‌شوند.

---

1. Alice 2. Humpty Dumpty

۳. Babylonian، منسوب به شهر بابل قدیم. ـ مترجم.

در این بحث مختصر نمی‌شود به بیان جزئیات تلمود و ادبیات تلمود پرداخت و لذا تنها به ذکر نکات اساسی مورد نیاز برای بحثمان اکتفا می‌کنیم. تلمود در اصل شامل دو بخش است. بخش اول «میشنا»[1] مجموعه قوانین مختصری که مشتمل بر ۶ جلد و هر جلد شامل چند «گفتار» یا «مبحث» است که به زبان عبری نوشته شده و در حدود سال ۲۰۰ قبل از میلاد در فلسطین ویراستاری شده است و این جدای از مطالب حقوقی جامع‌تری است (غالباً شفاهی) که در دو قرن اخیر جمع‌آوری شده است. بخش دوم و تا به حال بخش حاکم، «گماره»[2] است که شامل مدارک مفصلی در باب مباحث میشنا و پیرامون آن است. دو مجموعهٔ کاملاً مشابه از «گماره» موجود است، یکی در بین‌النهرین در فاصلهٔ سالهای ۲۰۰ و ۵۰۰ قبل از میلاد، و دیگری بین سالهای ۲۰۰ و خیلی پیش‌تر از سال ۵۰۰ قبل از میلاد در فلسطین گردآوری شده است. تلمود بابلی (یعنی میشنا به‌علاوهٔ گمارهٔ تألیف بین‌النهرین) به‌مراتب مفصل‌تر و منظم‌تر از تلمود فلسطینی است و به تنهایی به‌عنوان تلمود اصلی و معتبر شناخته می‌شود. در این نکته اتفاق‌نظر هست که تلمود اورشلیمی (فلسطینی) و تعدادی دیگر از تألیفات، از حیث اعتبار در مرتبهٔ پایین‌تری نسبت به تلمود بابلی قرار دارند. به این مجموعه روی هم «ادبیات تلمود»[3] می‌گویند و شامل مطالبی است که ویرایشگران دو تلمود، از قلم انداخته‌اند.

برعکس میشنا، بقیهٔ تلمود و ادبیات تلمود، به زبان مختلط عبری ـ آرامی نوشته شده است، زبان آرامی زبان حاکم بر تلمود بابلی است و منحصر به مسائل حقوقی هم نیست. در این متن، یک بحث حقوقی،

---

۱. Mishnah، سنن و روایات یهودی قبل از قرن سوم میلادی که از روی فتاوای متشرعین یهود جمع‌آوری شده است، مجمع‌القوانین فقهای یهود که اساس تلمود را تشکیل می‌دهد. ـ مترجم.

2. Gemarch 3. Talmud Literature

بدون هیچ نظم و یا دلیل مشخص به‌طور ناگهانی با نقل یک حکایت که آمیزه‌ای از افسانه و تمثیل و ضرب‌المثل در مورد ربّیها یا مردم عادی، شخصیتهای کتاب مقدس، فرشته‌ها، جنیان، جادوها و معجزات است، قطع می‌شود.(۱۵) این عبارات داستانگونه اگرچه در خلال قرون وسطی از تأثیر قابل ملاحظه‌ای بر یهودیت برخوردار بوده اما همواره (حتی توسط خود تلمود) دارای ارزش ثانویه تلقی شده است. مهم‌ترین قسمتهای یهودیت کلاسیک، بخشهای حقوقی آن است، به‌ویژه بحث در مواردی که «مسأله‌دار» تلقی شده‌اند. خود تلمود دسته‌های مختلفی از یهودیان را به‌صورت سلسله مراتب بدین شرح تعریف می‌کند: پایین‌ترین دسته یا طبقه که اصلاً به حساب نمی‌آیند، بعد طبقه‌ای که فقط کتاب مقدس را بلدند، سپس گروهی که با میشنا و حکایات آن آشنا هستند و بالاخره طبقهٔ ممتازه یعنی کسانی که اهل مطالعه بوده و قادر به بحث پیرامون بخش حقوقی «گماره» هستند. تنها طبقهٔ اخیرالذکرند که مناسب رهبری دوستان یهودی خود در همهٔ زمینه‌ها به‌شمار می‌روند.

نظام حقوقی تلمود را می‌توان یک نظام کاملاً جامع، طرفدار تمرکز قدرت و تا به امروز قادر به توسعهٔ نامحدود بدون تغییر در مبانی متعصبانه‌اش، توصیف کرد. هر یک از شؤون زندگی یهودیان، اعم از فردی یا اجتماعی، مملو از تحریمها و تنبیه‌هایی است که معمولاً با ذکر جزئیات کامل در مورد هر گناه یا تخلف از قوانین پیش‌بینی شده است. برای هر موضوع، مقررات اولیه به نحوی غیرقابل انعطاف بیان شده و نمی‌تواند مورد سؤال واقع شود. آنچه که می‌تواند مورد بحث قرار گیرد و به‌طور مفصل قرار می‌گیرد نحوهٔ تعریف و از کار در آوردن این قوانین در عرصهٔ عمل است. به چند مثال توجه کنیم:

«هیچ کاری را در روز شنبه انجام ندهید» در این مثال مفهوم «کار» دقیقاً شامل ۳۹ نوع کار است. نه بیشتر و نه کمتر. معیار لازم برای قرار گرفتن در این لیست، هیچ ربطی به دشواری وظیفهٔ محوله ندارد. بلکه

فقط به تعریف دینی تعصب‌آمیز[1] از «کار» مربوط می‌شود. یکی از انواع کارهای ممنوع، «نوشتن» است. از اینجا به بعد سؤالها شروع می‌شود: نوشتن چند حرف در روز شنبه مصداق ارتکاب گناه «نوشتن» است؟ (جواب: دو حرف)، آیا اینکه با دست راست یا چپ بنویسیم در میزان گناه تفاوت می‌کند؟ (جواب: خیر)، در هر حال برای مصون ماندن از ارتکاب گناه نوشتن، ممنوعیت اولیهٔ این گناه، با یک ممنوعیت ثانویه یعنی عدم لمس هر گونه نوشت‌افزار در روز شنبه تضمین و حفظ می‌شود.

یک نمونهٔ دیگر از کارهای ممنوع در روز شنبه، آسیاب کردن حبوبات است. در این مورد، از راه قیاس این طور می‌توان استنباط کرد که آسیاب کردن هرچیز به هر مقدار ممنوع است. جلوگیری از ارتکاب این گناه نیز (مانند مورد قبل) از طریق منع استفاده از دارو در روز شنبه (به‌جز در مواردی که پای جان یک یهودی در کار باشد) تضمین می‌شود. ذکر این نکته که در عصر حاضر چنین خطری وجود ندارد (در بسیاری از موارد حتی در عهد تلمود نیز خطری وجود نداشت) بی‌مورد است. برای پرهیز از این پدیده منع اندر منع (یا حصار در حصار)، تلمود صراحتاً استفاده از داروهای مایع و شربتهای تقویتی را کلاً در روز شنبه منع کرده است و چیزی که رسم شد برای ابد ماندگار می‌شود، هرچند پوچ و بی‌معنا باشد. پدر ترتولیان[2] یکی از کشیشهای قدیمی کلیسا نوشته بود: «من به آن اعتقاد دارم، گرچه پوچ و بی‌معناست.» این گفته در مورد انگیزهٔ اکثر قوانین تلمود مصداق پیدا می‌کند، فقط کافی است به جای «اعتقاد دارم» جملهٔ «عمل می‌کنم» را بگذاریم.

مثال زیر به نحو بارزتری نشان می‌دهد که این نظام تا چه حد عبث و نامعقول است:

یک نمونهٔ دیگر از کارهای ممنوع در روز شنبه «درو کردن» است. این

---

1. Dogmatic 2. Tertullian

ممنوعیت از طریق قیاس، به منع قطع شاخهٔ درخت نیز تعمیم داده شده است. بنابراین اصل، اسب‌سواری (یا سواری با هر حیوان دیگر) هم ممنوع است، چراکه این ممنوعیت وسوسهٔ شکستن شاخهٔ درخت برای شلاق زدن به حیوان را نیز شامل می‌شود. بحث پیرامون اینکه شما باید یک شلاق آماده با خود داشته باشید و یا اینکه در جایی سواری کنید که اصولاً فاقد درخت باشد، بحثی بی‌فایده است. آنچه که ممنوع شود برای همیشه ممنوع باقی می‌ماند گرچه می‌تواند به موارد دیگر نیز تعمیم یابد یا اینکه شدت بیشتری پیدا کند: در عصر جدید دوچرخه سواری نیز در روز شنبه ممنوع شده چراکه از طریق قیاس، همان اسب سواری است.

آخرین مثال من نشان‌دهندهٔ آن است که چگونه این روشها در موارد صرفاً نظری که تحقق آن در عالم واقع غیرقابل تصور است، نیز اعمال می‌شود. در طول دورانی که هنوز معبد [هیکل سلیمان] وجود داشت، کاهن اعظم تنها کسی بود که مجاز بود با یک باکره ازدواج کند. اگر چه در طول تمامی دوران تلمود، دیگر کاهن اعظم و یا معبدی وجود نداشت، اما تلمود یکی از مباحث بسیار پیچیده (و بی‌ربط) خود را به تعریف دقیق اصطلاح «باکره» مناسب برای ازدواج با کاهن اعظم اختصاص می‌دهد. از این قبیل: حکم زنی که بکارتش تصادفاً پاره شده است چیست؟ آیا تفاوت دارد که این اتفاق قبل یا بعد از سه سالگی رخ داده باشد؟ این بکارت در اثر تماس فلز پاره شده یا چوب؟ آیا در اثر بالا رفتن از درخت این طور شده؟ و اگر چنین است موقع بالا رفتن این اتفاق افتاده یا در حال پایین آمدن؟ آیا این اتفاق به‌طور طبیعی افتاده یا غیر طبیعی؟ تمام این سؤالات و بسیاری سؤالهای دیگر به‌طور مفصل و با جزئیات کامل مورد بحث قرار گرفته است و هر طلبهٔ علوم دینی در یهودیت کلاسیک مجبور بود در پاسخ به صدها مورد از این قبیل سؤالات کاملاً استاد شود. هنوز هم طلبه‌های خوب و با استعداد را در بسط و شاخ و برگ دادن به این سؤالات می‌سنجند، زیرا همان‌طور که در مثالها نشان داده شده است همواره زمینه برای بسط و توسعهٔ بیشتر این گونه سؤالات، گرچه فقط در

یک جهت، وجود دارد. بعد از ویراستاری نهایی تلمود هم این گونه شاخ و برگ دادنها عملاً ادامه یافت.

به‌هرحال دو تفاوت عمده بین دورهٔ تلمود (تا حدود سال ۵۰۰ قبل از میلاد) و دورهٔ یهودیت کلاسیک (از حدود سال ۸۰۰ قبل از میلاد) وجود دارد. از آنجاکه جامعهٔ یهودی مذکور در تلمود، یک جامعهٔ «کامل» است، محدودهٔ جغرافیایی آن، به‌صورت یک منطقهٔ کشاورزی، به‌عنوان منشأ این جامعه نشان داده شده است (این در مورد بین‌النهرین و فلسطین مصداق دارد.) گرچه در آن زمان یهودیانی بودند که در سرتاسر امپراطوری روم و در بسیاری از مناطق امپراطوری ساسانیان زندگی می‌کردند، اما از متن تلمود صراحتاً پیداست که ترکیب این جامعه برای مدتی بیش از نیمی از یک هزاره یک موضوع صرفاً محلی بوده است. نه هیچ محقق و طلبه‌ای غیر از کشورهای واقع در بین‌النهرین و فلسطین در این جامعه شرکت داشت و نه در متن تلمود به شرایط اجتماعی خاصی به‌غیر از این دو منطقه اشاره شده است.

در مورد شرایط اجتماعی و مذهبی یهودیان در فاصلهٔ این سه قرن (از ۵۰۰ تا ۸۰۰ قبل از میلاد)، اطلاعات بسیار کمی وجود دارد. اما از سال ۸۰۰ به بعد که مجدداً جزئیات بیشتری از اطلاعات تاریخی مربوط به آن در دسترس است، مشاهده می‌کنیم که دو مشخصهٔ فوق وارونه شده است. تلمود بابلی (و خیلی کمتر سایر کتب مربوط به تلمود) به‌عنوان یک متن معتبر مورد تأیید واقع شده، در تمام جوامع یهودی رواج یافته و مورد مطالعه قرار گرفته است. همزمان جامعهٔ یهودی دستخوش تغییرات عمیقی شده است. اما این تغییرات صرفنظر از ماهیت و محل آن «شامل روستاییان نشده است».

نظام اجتماعی حاصل از این تغییرات در فصل چهارم مورد بحث واقع خواهد شد. در اینجا ما به بیان این نکته می‌پردازیم که چگونه تلمود خود را با شرایط یهودیت کلاسیک (از نظر جغرافیایی خیلی بیشتر و از نظر اجتماعی بسیار کمتر، به‌هرحال با تفاوت چشمگیر) منطبق کرد، و بر

نکته‌ای که از دید من مهم‌ترین روش این انطباق بوده است یعنی «کلاه شرعی» متمرکز خواهیم شد.

کلاه شرعیها

همان‌گونه که گفته شد، نظام مبتنی بر تلمود، جزمی‌ترین نظام است تا حدی که اگر تحت شرایطی مجبور شود به درجهٔ پوچی تنزل یابد اجازهٔ انعطاف در قوانین خود را نمی‌دهد. در مورد تلمود، برعکس کتاب مقدس، معنای تحت‌اللفظی متن محدود بوده و هیچ کس حق ندارد آن را متفاوت با تفسیر موجود معنا کند. اما در دورهٔ یهودیت کلاسیک بسیاری از قوانین تلمود برای طبقات حاکمه مثل ربّیها و ثروتمندان به‌صورت غیر قابل دفاع در آمده بود. یک روش فریب سیستماتیک در جهت منافع این طبقهٔ حاکم وضع شده بود که در عین حفظ شکل ظاهری قانون، روح و معنای آن را مورد تجاوز قرار می‌داد. به‌نظر من مهم‌ترین دلیل تنزل درجهٔ یهودیت در دورهٔ کلاسیک آن، همین سیستم ریاکارانهٔ «کلاه شرعیها[1] بود (دلیل دوم، صوفی‌نمایی یهودی بود که برای مدت زمان بسیار کوتاه‌تری از آن استفاده شد). مجدداً با چند مثال نحوهٔ عمل این سیستم را روشن می‌کنیم:

۱. رباخواری

قوانین تلمود، یک یهودی را از گرفتن ربا از یک یهودی دیگر به‌شدت منع می‌کند و برای این کار تنبیه سختی در نظر گرفته است. (بر طبق اغلب منابع تلمود، گرفتن هرچه بیشتر ربا از غیر یهودیان وظیفهٔ دینی هر یهودی است.) مقررات بسیار مفصلی در باب ممنوعیت هر نوع معامله حتی در

---

۱. Dispensations، این کلمه که به معنای تعلیق و یا انطباق است در سرتاسر این کتاب، کلاه شرعی ترجمه شده که معادل کلمهٔ Heterim عبری است. ـ مترجم.

بعیدترین شکل ممکن که طی آن یک وام‌دهندهٔ یهودی از یک وام‌گیرندهٔ یهودی بهره بگیرد، پیش‌بینی و وضع شده است. به کلیهٔ یهودیانی که شریک جرم یک چنین معاملهٔ غیر شرعی شوند مثل کاتب و شاهد، بر اساس قانون تلمود، برچسب «انسانهای منفور و رسوا» زده می‌شود. این افراد شایستگی ادای شهادت در دادگاه را ندارند. زیرا یک یهودی با شرکت کردن در چنین معامله‌ای به صراحت اعلام می‌دارد که: «هیچ سهمی در ایجاد اسرائیل ندارد.» بدیهی است که این قانون بسیار متناسب با نیازهای روستاییان یا صنعتگران یا جوامع کوچک یهودی بود که از پول خود برای وام دادن به‌غیر یهودیان استفاده می‌کردند ولی در اروپای شرقی (مخصوصاً لهستان) حدود قرن شانزدهم، وضع کاملاً فرق می‌کرد. در آنجا یک جامعهٔ یهودی نسبتاً بزرگ وجود داشت و در بسیاری از شهرهای آن یهودیان نسبت به جمعیت شهر، اکثریت داشتند. روستاییان که در معرض سخت‌ترین شرایط نه چندان متفاوت با بردگی قرار داشتند به‌ندرت در وضعیتی بودند که توانایی قرض کردن داشته باشند، حال آنکه قرض دادن به اشراف به‌صورت تجارت یک عدهٔ قلیل از یهودیان ثروتمند در آمده بود. بسیاری از افراد این طبقه از یهودیان با یکدیگر داد و ستد ربوی داشتند.

در این شرایط، ترتیبات زیر که «کلاه شرعی تجارت» نامیده می‌شد به‌منظور اعطای وام ربوی بین یهودیان وضع گردید. این روش با ظاهر قانون هیچ منافاتی ندارد زیرا به‌هیچ وجه رسماً به آن وام گفته نمی‌شود: وام‌دهنده، پول خود را در یک معامله با وام گیرنده به قید دو شرط «سرمایه‌گذاری» می‌کند. شرط اول این است که وام گیرنده در موعد مورد توافق، مبلغ معینی از پول (در واقع بهرهٔ وام) را به‌عنوان «سهم وام‌دهنده از سود» به وی بپردازد و شرط دوم بر این فرض استوار است که وام‌گیرنده در این معامله آن قدر سود می‌کند که سهم وام‌دهنده را بپردازد، مگر آنکه خلافش با شهادت ربّی شهر یا قاضی شرع یا نظیر آن ثابت شود که آنها هم برطبق تبانی قبلی از ادای چنین شهادتی امتناع خواهند کرد. اما عملاً،

کاری که باید انجام شود نوشتن متن این کلاه شرعی به زبان آرامی (که فهم آن برای اکثر افراد غیرممکن است) و آویزان کردن آن به دیوار اتاقی است که این معامله در آنجا انجام می‌شود. (یک نسخه از این متن در کلیهٔ شعب بانکهای اسرائیل در معرض دید مراجعین نصب شده است) یا آنکه در گاوصندوق نگهداری می‌شود. بدین ترتیب اعطای وام ربوی بین یهودیان کاملاً قانونی و بی‌عیب و نقص انجام می‌گیرد.

۲. سال استراحت زمین[۱]

بر اساس قوانین تلمود (مبتنی بر لوی تیکوس، ۲۵) سرزمینی که در فلسطین واقع شده و مالک آن یهودی است(۱۶) هر هفت سال یک بار باید برای یک سال عاطل گذاشته شود. در این یک سال هر نوع فعالیت کشاورزی روی چنین زمینی ممنوع است. شواهد فراوانی وجود دارد دال بر اینکه این قانون برای مدت هزار سال، یعنی از قرن پنجم قبل از میلاد تا نابودی کامل کشاورزی در فلسطین کاملاً رعایت می‌شده است. زمانی هم که موقعیت برای پیاده کردن این قانون مناسب نبوده، از نظر تئوری دست نخورده باقی مانده است. به‌هرحال در دههٔ ۱۸۸۰ همزمان با تأسیس اولین مهاجرنشینهای کشاورزی در فلسطین این قانون عملاً تبدیل به یک موضوع نگران‌کننده شد. ربّیهایی که نسبت به شهرک‌نشینهای یهودی ابراز همدردی می‌کردند از روی چاره‌سازی اقدام به وضع یک مجموعه «کلاه شرعی» کردند که بعدها توسط جانشینانشان در احزاب مذهبی صهیونیستی کامل‌تر شد و رفته رفته تبدیل به یک عمل نهادینهٔ اسرائیلی گردید.

و اما طرز پیاده کردن این قانون. کمی قبل از سال استراحت زمین، وزیر امور داخلی اسرائیل سندی را به سرربّی (رئیس ربّیها) می‌دهد که

---

۱. sabbatical year، عدم استفاده از اراضی زراعتی هر هفت سال یک بار و عاطل گذاردن آن برای یک سال طبق سنت قدیم یهود. ـ مترجم.

به‌موجب آن مالکیت کل سرزمین اسرائیل اعم از املاک خصوصی یا دولتی، قانوناً به وی تعلق می‌گیرد. سرربی با در دست داشتن این سند مهم به سراغ یک غیر یهودی می‌رود و کل سرزمین اسرائیل را در ازای یک قیمت صوری به وی می‌فروشد. (همان کاری که از سال ۱۹۶۷ به این طرف در مورد سرزمینهای اشغالی انجام شد.) بر طبق یک سند جداگانه نیز قرار می‌شود که «خریدار» پس از یک سال مجدداً این سرزمین را به «فروشنده» بفروشد و این معامله هر هفت سال یک بار، معمولاً با یک خریدار، تکرار می‌شود.

ربّیهای غیر صهیونیست اعتبار این نوع معافیت را به رسمیت نمی‌شناسند.(۱۷) با این استدلال صحیح که: چون قوانین مذهبی، یهودیان را از فروش زمین به‌غیر یهودیان در فلسطین منع می‌کند لذا این معامله کلاً مبنای حرام داشته و از اعتبار ساقط است. در مقابل، ربّیهای صهیونیست پاسخ می‌دهند که این ممنوعیت مربوط به معاملات واقعی است، نه معاملات جعلی!

۳. شیر دوشیدن در روز شنبه

این عمل قبل از دورهٔ تلمود و همزمان با افزایش سختگیری مذهبی که فوقاً به آن اشاره شد، ممنوع گردیده بود. رعایت این ممنوعیت در میان جوامع یهودی خارج از اسرائیل آسان بود. چون یهودیانی که گاو داشتند معمولاً آن قدر ثروتمند بودند که پیشخدمت غیر یهودی داشته باشند و (با استفاده از کلاه شرعیهایی که ذیلاً توضیح داده خواهد شد) می‌توانستند کار دوشیدن شیر را به این افراد واگذار کنند. اولین مهاجرنشینهای یهودی فلسطین برای این کار و کارهای مشابه از اعراب استفاده می‌کردند، اما با سیاست تحمیلی صهیونیسم مبنی بر منع استخدام کارگران غیر یهودی که به‌شدت اعمال می‌گردید، نیاز به یک نوع کلاه شرعی احساس شد. (این مسأله به‌ویژه قبل از اختراع شیردوش

مکانیکی در اواخر دههٔ ۱۹۵۰ اهمیت داشت) در این مورد نیز بین ربّیهای صهیونیست و غیر صهیونیست اختلاف‌نظر وجود داشت.

بر اساس کلاه شرعی قدیمی اگر رنگ شیر به جای سفید آبی کمرنگ می‌شد، دوشیدن آن مجاز می‌شد. این شیر آبی کم‌رنگ شنبه، منحصراً برای درست کردن پنیر مورد استفاده قرار می‌گرفت و رنگ آبی آن به‌صورت آب پنیر از آن خارج می‌شد. ربّیهای غیر صهیونیست روش بسیار دقیق‌تر و ظریف‌تری را (که من شخصاً شاهد کاربرد آن در یک کیبوتص مذهبی در سال ۱۹۵۲ بودم) طراحی کردند. این ربّیها یک مادهٔ قانون قدیمی را کشف کرده بودند که به آنها اجازه می‌داد در روز شنبه بتوانند پستان گاو را از شیر خالی کنند. این کار صرفاً به‌منظور نجات دادن حیوان از درد پستان ناشی از لبریز شدن از شیر صورت می‌گرفت و شرط مهم آن این بود که این شیر تلف شود یعنی روی زمین بریزد. و اما این کار چگونه انجام می‌شد: یک صبح شنبه، مزرعه‌دار متدین یهودی وارد طویله می‌شود و ظرفهای شیر را زیر پستان گاوها قرار می‌دهد. (در سرتاسر ادبیات تلمود چنین عملی منع نشده است.) این مزرعه‌دار پس از انجام این کار برای عبادت به کنیسه[1] می‌رود. سپس نوبت به دوست این مزرعه‌دار می‌رسد که تنها «نیت خیرخواهانه‌اش» این است که این حیوانات را از درد کشیدن رهانیده شیرشان را روی زمین بریزد. اما اگر تصادفاً ظرف شیری زیر پستان این گاوها قرار گرفته باشد، آیا او اجباری برای برداشتن آن ظرف دارد؟ مسلماً خیر، وی به‌راحتی ظرفها را ندیده می‌گیرد، مأموریت خیرخواهانه‌اش را انجام داده راهی کنیسه می‌شود. و بالاخره در پایان کار، دوست سوم مزرعه‌دار که او هم آدم متدینی است وارد طویله می‌شود و باکمال تعجب می‌بیند که ظرفها مملو از شیر است. ظرفهای شیر را در سردخانه گذاشته و به دوستانش در کنیسه می‌پیوندد. حالا همه چیز رو به راه است و لازم نیست با درست کردن شیر آبی رنگ، پول را حرام کنیم.

---

۱. synagogue، محل عبادت یهودیان ـ مترجم.

۴. کشت بذر مخلوط

کلاه شرعی مشابهی از سوی ربّیهای صهیونیست در ارتباط با ممنوعیت کشت دو نوع بذر مختلف در یک مزرعه (براساس لوی تیکوس ۱۹:۱۹) ابداع شده بود. از آنجا که اگرونومی[1] ثابت کرده که در برخی موارد (به‌ویژه در مورد علوفهٔ خشک)، کشت بذر مخلوط بسیار پرفایده‌تر است، ربّیها یک کلاه شرعی ابداع کردند که به‌موجب آن ابتدا فرد مزرعه‌اش را از اول تا به آخر با یک بذر کشت می‌کرد. در همان روز، کمی بعدتر، دوست او که ظاهراً از کشت مزرعه توسط دوستش اطلاعی نداشت مجدداً از اول تا آخر مزرعه را با یک نوع بذر دیگر کشت می‌کرد. اما به‌نظر می‌رسید که این روش، کار و نیروی انسانی زیادی می‌برد و لذا روش دیگری طراحی شد: فردی یک مشت از یک نوع بذر را در یک مکان عمومی می‌ریزد و رویش را با یک کیسهٔ بزرگ ضخیم یا یک قطعه تخته یا فیبر می‌پوشاند. سپس نوع دیگری از بذر را روی کیسه یا تخته می‌پاشد و می‌رود. فرد بعدی می‌آید و در مقابل شهود اعلام می‌کند که «من به این کیسه یا تخته احتیاج دارم.» و آن را برمی‌دارد و بدین ترتیب بذرها با هم «به‌طور طبیعی» مخلوط می‌شوند و بالاخره نفر سوم از راه می‌رسد و به او گفته می‌شود: «این بذر را بردار و زمین را بکار» و او هم همین کار را می‌کند.(۱۸)

۵. مواد خمیر ترش (خمیر مایه)

این مواد نباید طی هفت روز جشن «عید فصح»[2]، (در خارج از فلسطین: هشت روز) توسط یک یهودی مورد استفاده واقع شده یا در

---

۱. Agronomy، علم کنترل خاک برای تولید بیشتر و بهتر غلات. ـ مترجم.

۲. Passover، یک جشن مذهبی یهود که به‌یادبود آزادی بردگان یهودی در مصر، برگزار می‌شود. ـ مترجم.

دسترس او قرار گیرد. تحریم مواد خمیرمایه و مخالفت نسبت به آن تا بدان حد تعمیم یافت که در جریان جشن «عید فصح» به‌صورت سرسام یا حالت عصبی بروز می‌کرد. این مواد حتی انواع آرد و حبوبات آسیاب نشده را نیز شامل می‌شد. در یک جامعهٔ یهودی مبتنی بر تعلیمات تلمود، اصل این مسأله قابل تحمل بود زیرا نان (اعم از ورآمده یا فطیر) معمولاً هفته‌ای یک‌بار پخت می‌شد. یک خانوادهٔ روستایی می‌توانست آخرین ماندهٔ غلات سال گذشتهٔ خود را برای پختن نان ورآمده برای مراسم عید فصح که همزمان با فصل برداشت محصول جدید آغاز می‌شود، مصرف کند. اما در یک جامعهٔ یهودی که شرایط قبل از تلمود بر آن حاکم بود این نظارت در خانواده‌های متوسط یهودی بسیار شدید و در مورد یک تاجر غله به‌مراتب شدیدتر بود. نتیجتاً یک کلاه شرعی طراحی شد که به‌موجب آن قبل از جشن، تمام این مواد طی یک معاملهٔ خیالی و موهوم به یک غیر یهودی فروخته می‌شد و به‌طور اتوماتیک بعد از این مراسم بازخرید می‌شد. در واقع تنها کاری که باید صورت می‌گرفت، حبس این مواد حرام در طول جشن بود. در اسرائیل، حبس این مواد حرام به‌شکلی مؤثرتر انجام می‌گرفت. بدین ترتیب که یهودیان معتقد، مواد خمیرمایهٔ خود را به ربّیهای محلی «می‌فروختند» و این ربّیها نیز به نوبهٔ خود آنها را به سر ربّیها می‌فروختند. سرربّیها این مواد را به یک غیر یهودی فروخته و با یک کلاه شرعی مخصوص فرض را بر این می‌گذاشتند که این فروش، شامل مواد خمیرمایهٔ متعلق به یهودیانی که فرائض مذهبی خود را انجام نمی‌دهند نیز می‌شود (به عبارت دیگر یهودیانی که فرائض مذهبی خود را انجام نمی‌دهند در حکم غیر یهودی هستند و دسترسی آنها به مواد خمیرمایه بلااشکال است.)

۶. غیر یهودی شنبه[1]

شاید پیشرفته‌ترین نوع کلاه شرعیها مربوط به «غیر یهودی شنبه» باشد. همانطوری که گفته شد، محدودهٔ کارهایی که انجامشان در روز شنبه ممنوع است دائم در حال توسعه بوده است. در عین حال آن تعداد از کارها و یا نظارتهایی که باید به‌منظور تأمین نیازها یا افزایش رفاه انجام می‌شد نیز توسعه یافته است. گرچه این مسأله به‌ویژه در عصر جدید مصداق پیدا می‌کند، اما اثر تغییرات ناشی از پیشرفت تکنولوژی از خیلی وقت قبل شروع شده بود. ممنوعیت «آرد کردن» برای یک کشاورز یا صنعتگر یهودی در فلسطین قرن دوم که برای کارهای جزئی خانگی از دستاس[2] استفاده می‌کرد، یک موضوع جزئی به‌شمار می‌رفت در حالی که برای یک آسیابان (آبی یا بادی) که یکی از رایج‌ترین مشاغل یهودی در اروپای شرقی محسوب می‌شد، کاملاً فرق می‌کرد. اما حتی یک «مسألهٔ» سادهٔ انسانی مثل آرزوی آشامیدن یک فنجان چای داغ در یک بعدازظهر روز شنبه مخصوصاً با یک سماور وسوسه‌انگیز که در سایر روزهای هفته مرتباً در گوشهٔ اتاق مشغول قلقل کردن است، تبدیل به یک موضوع پیچیده می‌شود. این دو مثال تنها دو نمونه از موارد بی‌شمار به اصطلاح «مسائل و مشکلات نظارت شنبه» است، و با اطمینان می‌توان گفت که این مشکلات برای جامعه‌ای صرفاً متشکل از یهودیان ارتدکس حداقل در

---

1. Sabbath-Goy

۲. hand-Mill دستاس، وسیله‌ای که در قدیم در منازل با آن غلات را آرد می‌کردند و هم‌اکنون نیز کم و بیش در برخی از منازل یافت می‌شود. این واژه مرکب از دو کلمهٔ «دست» و «آس» است، به‌معنای آرد کردن با نیروی دست. کلمهٔ «آسیاب» نیز مرکب از «آس» و «آب» و به معنای وسیلهٔ بزرگی است که برای آرد کردن از نیروی آب استفاده می‌کند. واژهٔ «خراس» نیز همین ترکیب را دارد که در آن وسیله آرد کردن را حیوان به‌دنبال خود می‌کشد. بنابراین به کار بردن عبارت «آسیاب کردن» به‌جای «آرد کردن» یک غلط مصطلح است.

هفت هشت قرن اخیر، بدون کمک غیر یهودیان کاملاً قابل حل بوده است. این مشکل امروزه در «دولت یهود» حتی مصداق بیشتری دارد چرا که بسیاری از خدمات عمومی نظیر آب، برق و گاز در این گروه قرار می‌گیرند. یهودیت کلاسیک حتی برای یک هفته نمی‌توانست بدون استفاده از چند غیر یهودی روی پای خود بایستد.

اما بدون وجود کلاه شرعیهای ویژه، مانع بسیار بزرگی بر سر راه استخدام غیر یهودیان برای انجام این گونه کارهای یهودیان در روز شنبه، وجود داشت، زیرا مقررات تلمود یهودیان را از درخواست انجام این نوع کارها از غیر یهودیان منع می‌کرد.(۱۹) من دو نوع از این کلاه شرعیها راکه در این مواقع به کار می‌رفت توضیح می‌دهم:

روش اول. یک روش برای «اشاره کردن» است که به منطق موضوع بستگی دارد. منطقی که براساس آن یک درخواست گناه آلوده، چنانچه به‌صورت اشاره بیان شود، جنبهٔ گناه آلودهٔ آن از بین می‌رود. این اشاره کردن علی‌القاعده باید «مبهم» باشد ولی در موارد لازم (نیاز مبرم) اشاره واضح مجاز است. به‌عنوان مثال در آخرین کتابچهٔ مقررات مذهبی مورد استفادهٔ سربازان اسرائیلی این مسأله آموزش داده شده که چگونه با کارگران عربی که به‌عنوان «غیر یهودیهای شنبه» به استخدام ارتش اسرائیل در آمده بودند، ارتباط برقرار کنند. در موارد اضطراری مثل مواقعی که هوا خیلی سرد است و باید آتش روشن کرد یا زمانی که روشن کردن چراغ برای انجام عبادت لازم است، یک سرباز مذهبی یهود می‌تواند از اشارهٔ واضح برای صحبت کردن با یک عرب استفاده کرده و به او بگوید: «اینجا سرد است. یا اینجا تاریک است.» اما معمولاً یک اشارهٔ مبهم باید کافی باشد مثلاً: «اگر اینجا گرم می‌بود خیلی بهتر بود»(۲۰) این روش اشاره خیلی زننده و خلاف شؤونات است، زیرا این نوع اشارات معمولاً در مورد غیر یهودیانی به کار می‌رود که به‌خاطر فقر یا پایین بودن طبقهٔ اجتماعیشان کاملاً در اختیار کارفرمای یهودی خود

هستند. یک پیشخدمت غیریهودی (یا مستخدم ارتش اسرائیل) که آموزش لازم را برای فهمیدن این اشارات ندیده باشد بی‌رحمانه از کار بر کنار می‌شود.

روش دوم. این روش در مواردی به کار می‌رود که آنچه یک غیر یهودی لازم است در روز شنبه انجام دهد، کار عادی و مستمر او بدون نظارت دائم یک یهودی باشد نه یک کار اتفاقی و یا شخصی که هر وقت نیاز ایجاب کرد بتوان آن را تذکر داد. مطابق این روش که «شمول ضمنی»[1] شنبه در میان سایر ایام هفته نامیده می‌شود، این غیریهودی برای کل یک هفته (یا یکسال) اجیر می‌شود، بدون آنکه در قرارداد کلمهٔ شنبه چندین بار تکرار شود. اما در عمل، کار فقط در روز شنبه انجام می‌شود. این روش در گذشته برای اجیر کردن یک غیر یهودی به کار می‌رفت تا شمعهای کنیسه را بعد از جشن نماز شنبه (به جای آنکه بگذارد بسوزند و تلف شوند) خاموش کند. مثال جدید این مورد در اسرائیل، تنظیم ذخیرهٔ آب یا نظارت بر منابع آب در روزهای شنبه است.(۲۱)

در مورد یهودیان نیز همین روش و ایده به کار رفته است منتهی با هدف متفاوت. یهودیان حق ندارند برای کاری که در روز شنبه انجام می‌دهند مزد دریافت دارند، حتی اگر آن کار مجاز باشد. بهترین مثال در این مورد مربوط به مشاغل مقدسی نظیر ربّی یا دانشجوی تلمود که در مراکز مذهبی یهود در روز شنبه وعظ یا تدریس می‌کند، رهبر گروه سرود مذهبی که فقط شنبه‌ها و سایر روزهای مقدس (روزهایی که محدودیتهای مشابهی مثل شنبه نسبت به آنها اعمال می‌شود) سرود می‌خواند، سرایدار اماکن مذهبی، و مقامات مشابه آن است. در دورهٔ تلمود و در بعضی از کشورها حتی تا چند قرن بعد، این گونه مشاغل بدون مزد انجام می‌گرفت. اما بعدها که این مشاغل در ازای دریافت مزد انجام

---

1. implicit inclusion

می‌شد، کلاه شرعی «شمول ضمنی» مورد استفاده قرار گرفت و بدین ترتیب این افراد با حقوق ماهانه یا سالانه استخدام شدند. در خصوص ربّیها یا دانشجویان مذهبی، مسأله قدری پیچیده‌تر است، زیرا قوانین تلمود آنان را از دریافت هر گونه وجهی در ازای وعظ، تدریس یا تحصیل مسائل تلمود حتی در سایر روزهای هفته منع کرده است.(۲۲) برای این گروه یک کلاه شرعی دیگر وضع شده که به‌موجب آن آنچه اینان به‌عنوان حقوق دریافت می‌کردند، به هیچ وجه «حقوق واقعی» نبود، بلکه «جبران بطالت»[1] محسوب می‌شد. نتیجهٔ ترکیب این دو کلاه شرعی یا جعل، این شد که حق‌الزحمهٔ آنها در قبال کل کار انجام شده یا حتی آنچه که فقط در ازای کار در روز شنبه به آنها پرداخت می‌شد، به پرداخت در ازای «به بطالت گذراندن سایر ایام هفته» تغییر نام داد.

ابعاد اجتماعی کلاه شرعی

دو وجه اجتماعی از این کلاه شرعیها و موارد مشابه آنها شایان ذکر و توجه ویژه است:

وجه اجتماعی اول و یا وجه غالب این سیستم کلاه شرعی و یهودیت کلاسیک تا آنجا که بر کلاه شرعی مبتنی است، «فریبکاری» است و قبل از هرچیز، فریب خداوند، اگر بشود این کلمه را برای حیله‌ای استعمال کرد که ربّیها به سادگی آن را به کار می‌بستند. ربّیهایی که خود را از خدا هم مکّارتر می‌دانستند. هیچ تضادی فاحش‌تر از تضاد بین خدای کتاب مقدس (به‌ویژه کتب پیامبران اولوالعزم) و خدای یهودیت کلاسیک نیست. خدای یهودیت کلاسیک بیشتر به «ژوپیتر»[2] روم قدیم که او نیز توسط پرستندگانش فریب می‌خورد، یا خدایان موصوف در «شاخه‌های

---

1. Compensation for Idleness

۲. Jupiter، خدای خدایان نزد یونانیان و رومیان قدیم ـ مترجم.

طلایی»[1] اثر «فریزر»[2] شباهت دارد.

از نظر علم اخلاق، یهودیت کلاسیک، نماد یک جریان انحطاط تدریجی است که هنوز هم ادامه دارد. این انحطاط به سمت مجموعه‌ای از آداب بی‌محتوای قبیله‌ای و خرافات جادویی، تبعات بسیار مهم اجتماعی و سیاسی به‌دنبال دارد. باید به‌خاطر داشت که دقیقاً همین خرافات یهودیت کلاسیک نسبت به سایر بخشهای کتاب مقدس و حتی تلمود که دارای ارزش اخلاقی و مذهبی واقعی است، بیشترین تأثیر را روی توده‌های یهود دارند. (مذاهب دیگری که در حال حاضر مراحل تجدید حیات و بیداری مذهبی را می‌گذرانند نیز وضعیت مشابهی دارند.) فکر می‌کنید مردم برای چه مناسبتی به‌عنوان مقدس‌ترین مناسبت در سال عبادی یهود که حتی کسانی که چندان مذهبی هم نیستند در آن شرکت می‌کنند، احترام قائلند؟ این مناسبت، «کل نیدری»[3] در عید «یوم کیپور»[4] است. یک سرود خوانی کاملاً پوچ و بی‌معنا و یک کلاه شرعی فریب‌آمیز که به‌وسیلهٔ آن تمام قول و قرارهای خصوصی که برای سال آینده با خدا گذاشته شده، قبل از موعد لغو می‌گردد.(۲۳) یا در زمینهٔ فرائض فردی مذهبی، نماز قدیش[5] که در روز تشییع جنازهٔ والدین توسط پسران آنان خوانده می‌شود تا روح والدین تازه گذشته را به بهشت ببرد، بسیار مورد احترام است. این نماز با تلاوت یک متن به زبان آرامی انجام می‌گیرد به‌طوری که برای اکثر قریب به‌اتفاق مردم غیر قابل فهم است. مسلماً احترامی که مردم برای این گونه مراسم، یعنی خرافی‌ترین بخشهای مذهب یهود، قائلند، برای قسمتهای بهتر این مذهب قائل نیستند.

در کنار فریب خداوند، فریب سایر یهودیان، عمدتاً به‌نفع طبقهٔ حاکمهٔ

---

1. Golden Bough 2. Frazer 3. Kol Nidery

۴. Yom Kippour، یکی از تعطیلات سالانهٔ یهودیان که در آن روزه می‌گیرند و نماز می‌خوانند. ـ مترجم.

5. Qadish

یهود، در جریان است. شایان ذکر است که وضع کلاه شرعی به‌نفع یهودیان فقیر اصلاً جایز نیست، مثلاً یهودیانی که از گرسنگی رنج می‌برند اما هنوز به سرحد مرگ نرسیده‌اند به هیچ وجه از سوی ربّیهایشان (که غالباً طعم گرسنگی را نچشیده‌اند) اجازه ندارند با هیچ یک از غذاهای ممنوعه که معمولاً از غذاهای حلال یا ذبیحه ارزان‌ترند، سدّ جوع کنند.

وجه اجتماعی دوم این کلاه شرعیها این است که انگیزهٔ قریب به اتفاق آنها، منفعت‌طلبی است و در واقع این ترکیب ریاکاری و منفعت‌طلبی است که به‌طور فزاینده‌ای یهودیت کلاسیک را احاطه کرده است. در اسرائیل، جایی که این وضعیت حاکم است، علیرغم همهٔ تلاش دولت در شستشوی مغزها از طریق نظام آموزش و وسایل ارتباط جمعی، افکار عمومی کم و بیش متوجه این کلاه شرعی شده است. نهاد مذهب، یعنی ربّیها و احزاب مذهبی، و تا حدودی جامعهٔ ارتدکس، به‌عنوان یک‌مجموعه در اسرائیل خیلی منفورند. یکی از مهم‌ترین دلایل این مسأله قطعاً اشتهار آنان به دورویی و پول‌پرستی است. البته عقیدهٔ عمومی (که ممکن است غالب اوقات مورد سوء برداشت قرار گیرد)، با تحلیل جامعه‌شناسانه فرق می‌کند، اما در این مورد به‌خصوص، واقعیت آن است که نهاد مذهب در یهود به‌دلیل تأثیر تباه‌کنندهٔ تعصب یهودی، تمایل شدیدی به حقه‌بازی و ساخت و پاخت دارد. زیرا در زندگی روزمره، مذهب تنها یکی از عوامل مؤثر اجتماعی است که اثرش بر تودهٔ پیروان، آن‌قدر نیست که بر ربّیها و رهبران احزاب است. آن عده از یهودیان متدین اسرائیل که آدمهای درستکاری هستند، که بدون شک اکثر آنان چنینند، درستکاریشان ناشی از نفوذ مذهب و ربّیهایشان نیست، بلکه دلایل دیگری دارد. به عبارت دیگر میزان حقه‌بازی، پول‌پرستی و فساد، در بخشهای معدودی از شؤون اجتماعی که کاملاً تحت سلطهٔ محافل مذهبی قرار دارد شرم‌آور و بسیار فراتر از متوسط تحمل بخش غیرمذهبی جامعه است.

در فصل چهارم خواهیم دید که چگونه غلبهٔ انگیزهٔ سودجویی در یهودیت کلاسیک، با ساختار جامعهٔ یهود عجین شده است و همچنین فصل مشترک آن را با جامعه‌ای که در دورهٔ «کلاسیک»، یهودیان در مرکز آن زندگی می‌کردند، مطالعه خواهیم کرد. در اینجا من فقط می‌خواهم این نکته را تذکر بدهم که «سودجویی» صفت ممیزهٔ همهٔ دوره‌های تاریخ یهودیت نیست. تنها یک مغالطهٔ افلاطونی که به‌جای مشاهدهٔ تغییرات تاریخی در جامعهٔ یهود، به‌دنبال «جوهر» جاودانهٔ ماوراءالطبیعهٔ یهودیت است باعث شده که این واقعیت، بغرنج و نامفهوم جلوه کند. (این مغالطه و برداشت نادرست از یهودیت به‌شدت از سوی صهیونیستها ترویج می‌شود، آنجا که با تکیه بر «حقوق تاریخی» مواردی را از کتاب مقدس استخراج می‌کنند که هیچ ارتباط با تاریخ ندارد.) بر همین اساس است که مدافعین یهودیت به‌درستی ادعا می‌کنند که کتاب مقدس مخالف منفعت‌طلبی است در حالی که تلمود نسبت به آن بی‌تفاوت است. در حالی که این ناشی از شرایط اجتماعی کاملاً متفاوتی است که این دو کتاب تحت آن شرایط تدوین شده‌اند. همان طور که فوقاً اشاره شد تلمود متشکل از دو بخش کاملاً متمایز و مربوط به دوره‌ای است که یهودیان آن دوره جامعه‌ای بر محور کشاورزی با جمعیت عمدتاً روستایی، کاملاً متفاوت با جامعهٔ یهودیت کلاسیک تشکیل داده بودند.

در فصل پنجم، مفصلاً به تشریح برخوردهای خصومت‌آمیز یهودیت کلاسیک با غیر یهودیان و فریبکاریهای آنان خواهیم پرداخت. اما آنچه از نظر اجتماعی مهم‌تر از این است، فریبکاری مبتنی بر منفعت‌طلبی است که از سوی یهودیان ثروتمند علیه دوستان یهودی فقیرشان (مثل وضع کلاه شرعی مربوط به بهرهٔ وام) اعمال می‌شد. علیرغم مخالفتم با مارکسیسم چه از نظر فلسفی و چه به‌عنوان یک فرضیهٔ اجتماعی باید اشاره کنم که مارکس کاملاً حق داشت در دو مقاله‌اش پیرامون یهودیت، آن را مرامی توصیف کند که «سودجویی» بر آن غلبه دارد. به شرط آنکه

این توصیف را محدود به یهودیتی کنیم که او آن را می‌شناخت، یعنی یهودیت کلاسیک که در زمان جوانی مارکس وارد مرحلهٔ زوال خود شده بود. مارکس، این مطلب را از پیش خود، بدون توجه به تاریخ و بدون ارائهٔ مدرک، اما درست گفته بود. مسلماً او با فراست و به‌شیوهٔ کشف و شهود به‌این نتیجه رسیده بود، و این دریافت او، با در نظر گرفتن شرایط خاص تاریخی، درست بود.

فصل چهارم

سابقهٔ تاریخی

در تلاش برای تدارک یک تفسیر اجتماعی و یا عرفانی از یهود یا یهودیت، مطالب بی‌ربط زیادی به رشتهٔ تحریر در آمده است. ارائهٔ چنین تفسیری از یهودیت امکان ندارد زیرا بنیان اجتماعی مردم یهود ساختار ایدئولوژیک یهودیت در خلال قرون و اعصار تغییرات چشمگیری یافته است. در این رابطه چهار مرحلهٔ عمده قابل تشخیص است:

۱. مرحلهٔ امپراطوریهای باستان اسرائیل و یهودا[1] تا زمان انهدام اولین معبد (در سال ۵۸۷ قبل از میلاد) و عهد بابلی، تبعید در بابل. (بخش اعظم تورات عهد عتیق مربوط به این دوره است، هرچند که کتب اصلی عهد عتیق نظیر اسفار پنجگانه، تا جایی که ما می‌دانیم، بعد از این تاریخ نگاشته شده‌اند.) از نظر جامعه‌شناسی، این امپراطوریهای باستانی یهودی کاملاً مشابه امپراطوریهای همسایه، فلسطین و سوریه بودند و همان طوری که از مطالعهٔ دقیق کتب و آثار پیامبران بنی اسرائیل برمی‌آید، این تشابه شامل فرقه‌های مختلف مذهبی که اکثریت قریب به اتفاق مردم بدان اعتقاد داشتند نیز می‌شد.(۱) عقایدی که قرار بود بعدها معرف

---

۱. Judah، فرزند یعقوب پیامبر ـ مترجم.

یهودیت شود، مثل جدایی نژادی و انحصارگرایی مبتنی بر یکتاپرستی، در این مرحله منحصر به محافل کوچک کشیشها و پیامبران بود که نفوذ اجتماعیشان بستگی به حمایت دربار داشت.

۲. مرحلهٔ مرکزیت دوگانه، فلسطین و بین‌النهرین، یعنی از ابتدای بازگشت از بابل (سال ۵۳۷ قبل از میلاد) تا حدود ۵۰۰ بعد از میلاد. مشخصهٔ این دوره، حضور این دو جامعهٔ یهودی خودمختار بود که از ابتدا هر دو مبتنی بر کشاورزی بودند. جوامعی که در آن «مذهب یهود» به‌صورتی که قبلاً در محافل کاهنان و کاتبان تورات ساخته و پرداخته شده بود، و با قدرت و اعتبار امپراطوری ایران تحمیل گردیده بود رواج داشت. کتاب تورات عهد عتیق «عزرا»[1]، مشتمل بر شرحی از فعالیتهای عزرای نبی، یکی از کاتبان تورات در شریعت موسی است، کسی که از سوی خشایار اول[2] پادشاه ایران فرمان داشت تا «دادرسان و قضات» حاکم بر یهودیان فلسطین را منصوب کرده و مخالفین اجرای فرمان خدا و فرمان شاه را از طریق قانون بلافاصله محکوم به مرگ، نفی بلد، مصادرهٔ اموال و یا حبس نماید(۲) و در کتاب «نهه‌میاه»[3] (خشایار شاه که از سوی او به‌عنوان حاکم ایرانی یهودیه[4] با قدرتی بیش از خود شاه، منصوب شده بود) مشاهده می‌کنیم که تا چه حدّ فشار خارجی (که این روزها به آن امپریالیسم گفته می‌شود)، به‌عنوان یک اهرم در تحمیل دین یهود «با نتایجی ماندنی و پایدار» به کار می‌رفت.

در هر دو مرکز و در طول بخش اعظم این دوره، خودمختاری یهود همچنان پابرجا بود و هرگونه انحراف از تعصب مذهبی به‌شدت سرکوب می‌شد. استثنائات این قاعده هنگامی بروز کرد که اشرافیت مذهبی به

---

۱. Ezra، عزرای نبی، پیامبر یهود که پنج قرن قبل از میلاد مسیح زندگی می‌کرده است. ـ مترجم.

2. Artaxerxes I

3. Nehemiah

۴. Judea، قسمت جنوبی فلسطین ـ مترجم.

عقاید یونانی «آلوده شد» (از سال ۳۰۰ تا ۱۶۶ قبل از میلاد و مجدداً تحت حکومت هرودکبیر[1] و جانشینانش، از سال ۵۰ قبل از میلاد تا ۷۰ بعد از میلاد)، یا زمانی که در پاسخ به تحولات جدید دچار انشعاب گردید. (به‌عنوان مثال انشعاب بین دو حزب (فرقه) بزرگ فریسیون و «زنادقه»[2] که در سال ۱۴۰ قبل از میلاد به‌وجود آمد.) به‌هرحال هر زمان که یکی از این دو حزب قدرت می‌یافت با استفاده از تشکیلات سرکوبگرانه خودمختاری یهود (یا، برای یک مدت کوتاه، به بهانهٔ استقلال) نظرات مذهبی خود را بر یهودیان هر دو مرکز تحمیل می‌کرد.

در اغلب این ایام به‌ویژه پس از سقوط امپراطوری ایران و تا حدود سال ۲۰۰ بعد از میلاد، یهودیان خارج از این دو مرکز، از قید تهدید و فشار مذهب یهود آزاد بودند. در میان اسناد پاپیروس محفوظ در الفانتین[3] (مصر علیا) نامه‌ای از سال ۴۱۹ قبل از میلاد وجود دارد که شامل متن یک فرمان متعلق به داریوش دوم پادشاه ایران است که در آن به یهودیان مصر که عازم شرکت در مراسم عید فصح بودند، دستوراتی می‌دهد.(۳) اما پادشاهیهای یونان، جمهوری روم یا امپراطوریهای قبل از آن خود را برای چنین مسائلی به زحمت نمی‌انداختند. آزادیی که یهودیان یونانی در خارج از فلسطین از آن برخودار بودند، امکان خلق ادبیات مکتوب یهود به زبان یونانی را پدید آورد که بعدها یهودیت کل آن را رد کرد و مسیحیت بقایای آن را حفظ نمود.(۴) رشد اخیر مسیحیت در پرتو این آزادی نسبی که جوامع یهودی خارج از مراکز یاد شده از آن برخوردار بودند، میسر گردید. تجربهٔ «پدر پاول»[4] روحانی مسیحی، مثال خوبی در این زمینه

---

1. Herod the Great

۲. sadduceans، زندیقی‌ها ـ یهودیان متشرعی که نص تورات را قبول داشتند ولی منکر قیامت بودند. ـ مترجم.

3. Elephontine

4. paul

است: در «کُرِنْتس»[1]، هنگامی که پدر پاول از سوی جامعهٔ محلی یهود به کفر و ارتداد متهم شد، حاکم رومی وقت به نام «گالیو»[2] بلافاصله موضوع را مختومه اعلام نمود و حاضر نشد در چنین مواردی قضاوت کند.(۵) اما در «یهودیه»، فرمانروا «فستوس»[3] مجبور شد به‌طور ضمنی دعوایی را که به یک مسألهٔ کاملاً مذهبی و داخلی جامعهٔ یهود مربوط می‌شد، از نظر حقوقی تأیید کند.(۶)

این روش مدارا در حوالی سال ۲۰۰ بعد از میلاد کنار گذاشته شد و از این به بعد مذهب یهود، به شکلی که در این فاصله در فلسطین تعبیر و استنباط می‌شد، از سوی مقامات امپراطوری روم به کلیهٔ یهودیان قلمرو این امپراطوری تحمیل گردید.(۷)

۳. مرحله‌ای که ما آن را یهودیت کلاسیک می‌نامیم و در سطور بعد مورد بحث واقع خواهد شد.(۸)

۴. مرحلهٔ جدید، که فروریزی جامعهٔ استبدادی یهود و قدرت آن، و تلاش در جهت تحمیل مجدد این استبداد از مشخصه‌های آن است و صهیونیسم مهم‌ترین آنهاست. این مرحله در هلند از قرن هفدهم، در فرانسه و اتریش (مجارستان) از اواخر قرن هیجدهم و در برخی از کشورهای اسلامی از قرن بیستم آغاز می‌شود. (در سال ۱۹۴۸ یهودیان یمن هنوز در مرحلهٔ «کلاسیک» قرون وسطی زندگی می‌کردند.) برخی مسائل مربوط به وقایع و تحولات این مرحله بعداً بیان خواهد شد.

بین مراحل دوم و سوم که همان دورهٔ یهودیت کلاسیک است یک فاصلهٔ چندین صد ساله وجود دارد و اطلاعات کنونی ما در مورد یهودیان و جامعهٔ یهود آن دوران بسیار اندک است. همین اطلاعات اندک نیز تماماً از منابع خارجی (غیر یهودی) استخراج و استنتاج شده است. در

---

۱. Corinth، کرنتس یا قرنت از شهرهای قدیم یونان ـ مترجم.

2. Gallio 3. Festus

کشورهای مسیحیت لاتین[1] تا اواسط قرن دهم مطلقاً هیچ گونه سوابقی از ادبیات مکتوب یهود در دست نیست. اطلاعات داخلی یهود که غالباً از متون ادبی مذهبی گرفته شده است، تنها در قرن یازدهم و مشخصاً قرن دوازدهم زیاد شد. قبل از آن، اطلاعات ما در درجهٔ اول متکی بر مدارک و شواهد رومی و سپس مدارک مسیحی است. در مورد کشورهای اسلامی، نقص اطلاعاتی، این قدر زیاد نیست؛ هنوزدر مورد جامعهٔ یهودی قبل از سال ۸۰۰ بعد از میلاد و تغییراتی که می‌یابد طی سه قرن قبل از آن صورت گرفته باشد، اطلاعات کمی وجود دارد.

مشخصات عمدهٔ یهودیت کلاسیک

بنابراین بهتر است از سالیانی که اطلاعات کمی از آن در دسترس است صرفنظر کرده و برای سهولت، مطالعه را با دو قرن دهم و یازدهم (۱۲۰۰ـ۱۰۰۰) که اطلاعات زیادی پیرامون آن، هم از منابع داخلی و هم از منابع خارجی در خصوص تمامی مراکز یهودی شرق و غرب در دسترس است، شروع کنیم. یهودیت کلاسیک که در این دوره به وضوح قابل تشخیص است، دستخوش تغییرات بسیار اندکی شده است و (در پوشش یهودیت ارتدکس) همچنان تا به امروز یک نیروی قوی به‌شمار می‌رود.

چگونه می‌توان یهودیت کلاسیک را مشخص کرد؟ تفاوتهای اجتماعی متمایزکنندهٔ آن از مراحل قبل کدامها هستند؟ من معتقدم که در این رابطه سه مشخصهٔ عمده قابل ذکر است:

۱. «جامعهٔ یهودی کلاسیک فاقد طبقهٔ روستایی است» و از این بابت کاملاً با جوامع یهودی دو مرکز خودمختار قبلی فلسطین و بین‌النهرین متفاوت است. درک این موضوع برای ما در زمان حاضر مشکل است.

---

1. Latin Christendom

باید تلاش کنیم تا تصوری از ماهیت بردگی به‌دست آوریم. اجازه بدهید فقط آموزش را مثال بزنیم که از مشخصات آن تفاوت فاحش سطح سواد بین روستا و شهر در سرتاسر این دوره و آزادی به‌مراتب بیشتر اقلیتهای کوچک غیر روستایی است. برای اینکه این مسأله را در کل دورهٔ کلاسیک بهتر درک کنیم باید اشاره کنیم که یهودیان علیرغم تمام شکنجه‌هایی که می‌دیدند توانسته بودند یک بخش تمام و کمال از طبقات ممتاز جامعه را تشکیل دهند. تاریخ‌نگاری یهود به‌ویژه به زبان انگلیسی در این موضوع به‌خصوص، به‌خاطر تمایل به تمرکز بر فقر یهودیان و اعمال تبعیض نسبت به آنان، حقیقت را بیان نمی‌کند. اگرچه فقر یهودیان و تبعیض نسبت به آنان در آن زمان تا حدودی واقعیت داشت، اما در همین حال فقیرترین پیشه‌ور یهودی، یک دستفروش، یک پیشخدمت یا پیشکار، یک صاحب ملک یا گماشتهٔ یک روحانی کلیسا، وضعش به‌مراتب بهتر از یک برده بود. این وضعیت به‌ویژه در آن تعداد از کشورهای اروپایی که در آنها بردگی تا اواسط قرن نوزدهم با قوت هرچه تمام‌تر برقرار بود، مثل پروس، اتریش (شامل مجارستان)، لهستان و سرزمینهایی که روسیه از لهستان تصرف کرده بود، چه به‌طور نسبی و چه به‌طور افراطی، صدق می‌کرد. باید توجه داشت که قبل از شروع مهاجرتهای دسته جمعی یهودیان در عهد جدید (حدود سالهای ۱۸۸۰)، اکثریت قابل توجهی از اینان در آن مناطق می‌زیستند و مهم‌ترین کارشان در آنجا این بود که در سرکوب روستاییان مستضعف به‌نفع نجبا و شاهزادگان دلالی کنند.

یهودیت کلاسیک در همه جا نسبت به کشاورزی به‌عنوان یک حرفه و نسبت به روستاییان به‌عنوان یک طبقهٔ اجتماعی حتی بیشتر از سایر غیر یهودیان به دیدهٔ تنفر و حقارت می‌نگریست. این حقارت تا آنجا که من می‌دانم نظیرش در هیچ یک از جوامع دیگر یافت نمی‌شد. این مسأله برای کسانی که با متون ییدیش یا عبری قرن نوزدهم و بیستم آشنایی دارند، به راحتی قابل تشخیص است.(۹)

اغلب سوسیالیستهای یهودی اروپای شرقی (یعنی اعضای احزاب یا فرقه‌هایی که منحصراً یا اکثراً یهودی بودند) به‌خاطر اینکه هیچ گاه به این واقعیت اشاره نکردند، مقصرند. در واقع خیلی از آنان، شخصاً به این نگرش غیر انسانی و ددمنشانه ضدروستایی که از یهودیت کلاسیک به ارث برده بودند، متهم بودند. البته سوسیالیستهای صهیونیست از این نظر از بقیه بدتر بودند اما دیگران هم نظیر احزاب «باند»[1] وضعشان خیلی بهتر از صهیونیستها نبود. نمونهٔ این نگرش، مخالفت آنان با تشکیل تعاونیهای روستایی است که از سوی روحانیت کاتولیک تشویق می‌شد، به این بهانه که «این یک عمل ضد یهودی است». این نگرش هیچ گاه از بین نرفت و هم‌اینک به‌وضوح در نظرات نژادپرستانهٔ بسیاری از یهودیان که در اتحاد جماهیر شوروی با روسها مخالفند دیده می‌شود. نگرش مزبور بی‌آنکه نیازی به زمینه‌چینی قبلی باشد در دیدگاههای بسیاری از سوسیالیستهای یهودی نظیر «اسحاق دوشر»[2] نیز قابل مشاهده است. تبلیغات نژادپرستانه پیرامون موضوع موهوم برتری اخلاق و هوش یهودیان (که در آن بسیاری از سوسیالیستهای یهودی ید طولایی داشتند) تماماً ریشه در عدم حساسیت نسبت به رنجی داشت که بخش عمده‌ای از جامعهٔ انسانی یعنی روستاییان متحمل شده بودند. قشری که به‌ویژه در هزار سالهٔ اخیر در معرض بیشترین فشار و سرکوب قرار داشتند.

۲. «جامعهٔ یهودی کلاسیک مشخصاً به پادشاهان یا نجبای صاحب قدرت سلطنتی وابسته بود». در فصل بعد پیرامون قوانین مختلفی که علیه غیر یهودیان وضع شده و مخصوصاً قوانینی که به یهودیان امر می‌کند تا به‌غیر یهودیان ناسزا بگویند و از تمجید آنان یا آداب و رسومشان پرهیز

---

۱. Bund، به احزاب سوسیالیست یهود در کشورهای اروپایی اطلاق می‌شد و در لغت به معنای همان باند مصطلح یا ائتلاف پلید است. ـ مترجم.

2. Isaac Deutscher

کنند، بحث خواهیم کرد. در این قوانین فقط یک استثناء وجود دارد و آن اینکه این غیریهودی پادشاه باشد یا یک نجیب‌زاده که در محل از قدرت زیادی برخوردار است (به زبان عبری «پارتیز»[1] و به زبان ییدیش «پورتس».)[2] یک پادشاه همواره شایستهٔ تحسین و تکریم است و نه فقط در امور مدنی که در برخی امور مذهبی نیز امرش مطاع است. همان گونه که خواهیم دید پزشکان یهودی که کلاً از نجات جان غیر یهودیان عادی در روز شنبه منع شده‌اند، وظیفه دارند تا حداکثر تلاش خود را برای نجات جان نجیب‌زادگان و حاکمان به کار برند. این مسأله تا حدودی معلوم می‌کند که چرا پادشاهان، نجبا و اشراف، پاپها و اسقفها غالباً پزشک یهودی استخدام می‌کردند. این قانون فقط شامل پزشکان نمی‌شد، مأمورین یهودی جمع‌آوری گمرکات و مالیاتها یا مباشرین املاک اربابی[3] (در کشورهای اروپای شرقی)، نیز می‌باید در مورد پادشاهان یا بارونها بیش از سایرین تلاش به خرج می‌دادند در حالی که مأمورین گمرک و مالیات مسیحی، همیشه نمی‌توانستند این طور باشند.

جایگاه حقوقی یک جامعهٔ یهود در دورهٔ یهودیت کلاسیک، معمولاً مبتنی بر یک «امتیاز» بود، امتیازی که توسط یک پادشاه یا شاهزاده (یا در لهستان بعد از قرن ۱۶، از سوی یک نجیب‌زادهٔ قدرتمند) به یک جامعهٔ یهودی اعطا می‌شد و بر آن اساس به جامعهٔ یهودی حق خودمختاری واگذار می‌گردید که به معنای تفویض قدرت امر و نهی بر سایر یهودیان، به ربّیها بود. مهم‌ترین بخش چنین امتیازاتی که به زمانی خیلی پیش‌تر از امپراطوری روم قدیم برمی‌گردد، ایجاد یک رتبه یا مقام روحانی یهودی است که دقیقاً مثل روحانیت مسیحی قرون وسطی، معاف از پرداخت

---

1. Partiz 2. Pooretz

۳. Bailiffs of manors (پیشکاران یا جمع‌آورندگان مالیت. این مالیات در انگلستان بر اساس مساحت معینی از زمین اخذ می‌شد. ـ مترجم).

مالیات به حکومت و مجاز به تحمیل مالیات بر افراد تحت امر خود، یعنی یهودیان، به‌نفع خودشان هستند. نکتهٔ جالب توجه در این معامله، بین امپراطوری روم قدیم و ربّیها این است که عین امتیازاتی را که حداقل یک‌صد سال بعد از سوی «کنستانتین کبیر»[1] و جانشینانش به روحانیون مسیحی اعطا شد، پیش‌بینی می‌کند.

از حدود سال ۲۰۰ بعد از میلاد تا اوایل قرن پنجم موقعیت حقوقی جامعهٔ یهود در امپراطوری روم از این قرار بود: یک سیستم پدرسالاری[2] یهودی موروثی (که مقرآن در تیبریاس[3] فلسطین بود) هم به‌عنوان مقام عالی در سلسله مراتب رسمی امپراطوری و هم به‌عنوان بالاترین مرجع یهودیان در قلمرو امپراطوری به رسمیت شناخته شده بود.(۱۰) این مرجع عالی یا به اصطلاح پاتریارخ به‌عنوان یک مقام رسمی رومی دارای همان رتبه‌ای بود که کنسولها[4]، فرماندهان عالی ارتش امپراطور و وزرای ارشد دربار (مجلس سنای روحانی) داشتند و فقط خانوادهٔ سلطنتی خارج از این رده به‌شمار می‌رفتند. این مرجع عالی (که با حکم غیرقابل تغییر پادشاه به این سمت منصوب می‌گردید)، از نظر رده بالاتر از استاندار فلسطین محسوب می‌شد. امپراطور تئودوزیوس اول (کبیر)[5] که یک مسیحی ارتدکس و معتقد بود، استاندار فلسطین را که خودش او را منصوب کرده بود، به‌خاطر اهانت به مرجع عالی (پاتریارخ) اعدام کرد.

همزمان، کلیه ربّیهایی که می‌باید از سوی مرجع عالی منصوب می‌شدند، از پرداخت اکثر مالیاتهای ظالمانهٔ روم معاف بوده و از امتیازات رسمی زیادی نظیر معافیت از خدمت در شوراهای شهر (که یکی از اولین مزایایی بود که بعدها به روحانیون مسیحی نیز اعطاء گردید) برخوردار

---

1. Constantin the Great 2. Patriarchy 3. Tiberias

۴. Consuls، لقب یکی از دو حاکمی که سالی یک‌بار در جمهوری روم قدیم انتخاب می‌شدند. ـ مترجم.

5. Theodosius I, The Great

بودند. این مرجع عالی، علاوه بر این، حق وضع مالیات بر یهودیان و تنبیه آنان از طریق اخذ جریمه، شلاق زدن و سایر مجازاتها را نیز دارا بود. او از این قدرت در جهت بازداشت آن عده از وعاظ یهودی که وی را به اخذ مالیات از یهودیان فقیر به‌خاطر منافع شخصی، متهم می‌کردند، استفاده می‌برد.

اطلاعات مأخوذ از منابع یهودی حاکی از آن است که ربّیهای معاف از پرداخت مالیات با استفاده از روشهایی نظیر خلع لباس روحانیون و روشهای دیگری که در حدود اختیاراتشان بود، موجب تقویت قدرت و سلطهٔ مرجع عالی می‌شدند. همچنین شنیده شده است، غالباً به‌طور غیر مستقیم، که بسیاری از روستاییان و شهرنشینان فقیر یهودی در فلسطین به این ربّیها با دیدهٔ تنفر و تحقیر می‌نگریستند، ربّیها نیز برخورد اهانت‌آمیزی با روستاییان و فقرای یهودی داشتند. (ربّیها معمولاً، این دو قشر را «نادان» می‌دانستند.) معهذا این مقررات و ترتیبات استعماری، به‌خاطر قدرت و حمایت امپراطوری روم همچنان ادامه پیدا کرد.

این ترتیبات در داخل هر کشور در طول دورهٔ یهودیت کلاسیک وجود داشت، اما آثار اجتماعی آن بر جوامع یهودی بسته به وسعت جامعهٔ یهودی آن کشور متفاوت بود. در کشورهایی که گروه کوچکی از یهودیان زندگی می‌کردند، در چارچوب جامعهٔ یهودی که غالباً مرکب از یهودیان ثروتمند و طبقهٔ متوسط بود و اکثریت آنان تعلیمات کامل مذهبی تلمودی دیده بودند، طبعاً شکاف میان طبقات اجتماعی کمتر بود. اما در کشورهایی که تعداد یهودیان زیاد بود و طبقهٔ وسیعی از یهودیان فقیر در میان آنان بودند، شکاف طبقاتی یاد شده خودنمایی می‌کرد و می‌توانستیم شاهد همدستی طبقهٔ ثروتمند یهود و روحانیون در اجحاف به یهودیان فقیر در جهت منافع خود و منافع دولت یعنی شاه و طبقهٔ نجبا باشیم.

این وضعیت به‌خصوص در لهستان قبل از سال ۱۹۷۵ حاکم بود. شرایط ویژهٔ جامعهٔ یهودی لهستان در سطور بعد به‌طور خلاصه خواهد

آمد. در اینجا من فقط می‌خواهم اشاره کنم که به‌خاطر شکل‌گیری یک جامعهٔ بزرگ یهودی در آن کشور از قرن هیجدهم، شکاف عمیقی بین یهودیان طبقهٔ بالا (ربّیها و ثروتمندان) و تودهٔ مردم عادی یهودی به‌وجود آمد که تا پایان قرن نوزدهم ادامه داشت. از آنجا که جامعهٔ یهودی بر اعضای خود، سلطهٔ کامل داشت، نخستین شورشهایی را که توسط فقرا (طبقه‌ای که لطمات اصلی سیستم وصول مالیاتها را متحمل می‌شدند) بر پا شد، با قدرتی مرکب از خودکامگی یهود و اعمال تحریمهای مذهبی سرکوب نمود.

به‌دلیل همین وضعیت بود که در تمامی دورهٔ یهودیت کلاسیک (و همچنین دورهٔ جدید)، ربّیها وفادارترین ـ نمی‌گوییم متعصب‌ترین ـ حامیان قدرتهای موجود بودند، و هرچه رژیم حاکم ارتجاعی‌تر بود، از حمایت بیشتر ربّیها برخوردار می‌گردید.

۳. «جامعهٔ یهودی کلاسیک کلاً مخالف جامعهٔ غیر یهودی پیرامون خود به‌جز پادشاه (یا نجبا در زمانی که قدرت را در دست داشتند) است.» این موضوع در فصل پنجم مفصلاً بیان خواهد شد.

تبعات این سه مشخصهٔ اجتماعی، روی هم کمک مؤثری به تشریح تاریخ جوامع یهودی کلاسیک در کشورهای مسیحی و اسلامی می‌کند.

یهودیان به‌ویژه در رژیمهای قدرتمندی که مشخصات فئودالی خود را همچنان حفظ کرده‌اند و بیداری ملی در آنها هنوز از سطح ابتدایی فراتر نرفته است، موقعیت مناسبی دارند. این موقعیت در کشورهایی نظیر لهستان قبل از سال ۱۹۷۵ یا در پادشاهیهای شبه‌جزیرهٔ ایبری قبل از نیمهٔ دوم قرن پانزدهم، جایی که تشکیل رژیمهای سلطنتی ملی مبتنی بر فئودالیسم قدرتمند به‌طور موقت یا دائم ممنوع بود، حتی بهتر هم هست. در واقع یهودیت کلاسیک در رژیمهای قدرتمند بریده از اکثریت جامعه بیشتر شکوفا می‌شود. در چنان رژیمهایی یهودیان کارهایی را که معمولاً به طبقهٔ متوسط محول می‌شود بدون چون و چرا انجام می‌دهند و به

همین دلیل نه فقط مورد مخالفت روستاییان (که مخالفت آنان در آن زمان جز در موارد نادر شورشهای مردمی چندان اهمیتی نداشت) بلکه مهم‌تر از آن مورد مخالفت طبقهٔ متوسط غیر یهودی (که در اروپا در حال رشد بود) و روحانیون دون پایه قرار می‌گیرند، و در عین حال از سوی روحانیون عالیرتبه و نجبا حمایت می‌شوند. اما در کشورهایی که هرج و مرج فئودالی تحت کنترل در آمده است، طبقهٔ نجبا برای ادارهٔ یک دولت ظاهراً ملی یا طرفدار ملی‌گرایی، با پادشاه (و حداقل بخشی از بورژوازی) به ائتلاف می‌رسند و نتیجتاً موقعیت یهودیان به وخامت می‌گراید.

این وضعیت کلی که به‌طور یکسان در کشورهای اسلامی و مسیحی مصداق دارد، با چند مثال زیر به‌طور خلاصه نشان داده شده است:

انگلستان، فرانسه و ایتالیا

از آنجا که اولین دورهٔ اقامت یهودیان در انگلستان خیلی کوتاه بود و این دوره با تحول رژیم سلطنتی مبتنی بر فئودالیسم ملی در انگلیس مصادف شده بود، این کشور بهترین نمونهٔ وضعیت فوق‌الذکر به‌شمار می‌رود. یهودیها توسط «ویلیام فاتح»[1] به‌عنوان بخشی از طبقهٔ حاکمهٔ «نرمن»[2] فرانسوی زبان و به‌منظور اعطای وام به آن دسته از لُردهایی ــ اعم از روحانی یا غیر روحانی ــ که بدون دریافت وام قادر به پرداخت دیون تیول خود نبودند، به انگلستان آورده شده بودند. (این دیون در انگلستان نسبت به سایر رژیمهای سلطنتی اروپا بسیار سنگین بود و در آن دوره با سختگیری زیاد مطالبه می‌شد) و بزرگترین حامی آنان در خاندان

---

1. William the Conqueror

۲. Norman، اهل نرماندی ــ یکی از استانهای فرانسه در کنار کانال مانش. ـ مترجم.

سلطنتی، «هنری دوم»[1] بود. افول یهودیان با «فرمان کبیر»[2] آغاز شد و تا زمان جنگ بین بارونها و «هنری سوم»[3] ادامه یافت. قطع موقت این جنگ توسط ادوارد اول[4]، با تشکیل پارلمان و برقراری سیستم عادی و ثابت اخذ مالیات، و اخراج یهودیان همزمان گردید.

در فرانسه نیز به همین منوال، یهودیان در جریان شکل‌گیری بنیانهای نیرومند فئودالیسم در قرون یازدهم و دوازدهم، از جمله در قلمرو دربار سلطنت نشو و نما کردند و بهترین حامی آنان در میان سلسلهٔ پادشاهان «کاپت»[5] لویی هفتم[6] (۸۰-۱۱۳۷) بود که علیرغم پای‌بندی جدی‌اش به مسیحیت، از آنان جانبداری می‌کرد. در آن زمان یهودیان فرانسه خود را «شهسوار» (به زبان عبری پاراشیم) می‌شمردند و «رابن تام»[7]، مقام برجستهٔ یهودی در فرانسه، به آنان اخطار کرده بود که هیچ‌گاه دعوت هیچ لرد فئودال را برای اسکان در قلمروش نپذیرند مگر آنکه مزایایی شبیه سایر شهسواران به آنان اعطا کنند. دوران افول یهودیان در فرانسه با روی کار آمدن فیلیپ آگوستوس[8] دوم، بانی اتحاد سیاسی و نظامی بین مقام سلطنت و جنبش رو به رشد شهرنشینان «کمون»[9] آغاز می‌گردد و در زمان حکومت فیلیپ چهارم معروف به فیلیپ خوش سیما[10] که اولین پارلمان[11] را برای کل فرانسه به‌منظور کسب حمایت بر ضد پاپ تشکیل داد، به اوج

---

1. Henry II

۲. Magna Charta، فرمان آزادی صادره از سوی «جان» پادشاه انگلستان در سال ۱۲۱۵ میلادی ـ مترجم.

3. Henry III 4. EDward I

۵. Capetian، سلسله‌ای از پادشاهان فرانسه که توسط Hegh capet تأسیس شد و از سال ۹۸۷ تا ۱۳۲۸ میلادی در این کشور حکومت کردند. مترجم.

6. Lauis VII 7. Rabbenu Tam

8. Philip II Augustus 9. Commune

10. Philip IV the Handsome 11. Estate General

خود رسید. اخراج نهایی یهودیان از کل فرانسه همزمان با مسلم شدن اخذ مالیات به‌عنوان حق مقام سلطنت و جنبهٔ ملی پیدا کردن رژیم سلطنتی، اتفاق افتاد.

نمونه‌های مشابهی در سایر کشورهای اروپایی که یهودیان در دورهٔ یهودیت کلاسیک در آنجا زندگی می‌کرده‌اند قابل ذکر است. ضمن کنار گذاشتن اسپانیای مسیحی و لهستان برای بحثهای مفصل‌تر، خاطرنشان می‌کنیم که در مورد ایتالیا که قدرت «دولت ـ شهر»های آن از نوعی جمهوریت سرچشمه می‌گرفت نیز همین قاعده حاکم بود. یهودیان مخصوصاً در ایالتهای تحت قلمرو پاپ، در پادشاهیهای فئودالیته توأمان سیسیلی و ناپل[1] (تا زمان اخراج به‌دست‌ور اسپانیاییها، حوالی سال ۱۵۰۰ میلادی) و در نواحی پیدمونت[2] نشو و نما کردند. اما در شهرهای بزرگ مستقل و تجاری نظیر فلورانس تعدادشان معدود و نقش اجتماعیشان ناچیز بود.

دنیای اسلام

این قاعدهٔ کلی در مورد جوامع یهودی در کشورهای اسلامی در دورهٔ یهودیت کلاسیک نیز مصداق دارد، با این تفاوت مهم که اخراج یهودیان در این کشورها با آنکه مخالف قوانین اسلامی بود، وضع مشخصی نداشت. (به عبارت دیگر قانون اساسی کاتولیک قرون وسطی نه به چنین اخراجی حکم می‌کرد و نه آن را منع می‌نمود.)

رشد جوامع یهودی در کشورهای اسلامی در دوره‌ای که به غلط عصر طلایی یهود معروف شده و تحت سلطهٔ رژیمهایی که از اکثریت تودهٔ مردم گسسته و جدا بودند و قدرتشان صرفاً متکی بر زور و ارتش مزدور بود، آغاز شد. بهترین مثال اسپانیای مسلمان است. جایی که عصر طلایی

---

1. Twim Feudal Kingdoms 2. Piedmont

واقعی یهود (عصر اشعار عبری، مبادی و اصول، فلسفه و غیره) دقیقاً با سقوط خلافت بنی‌امیهٔ اسپانیا و بعد از مرگ «المنصور» حاکم غیر رسمی آن در سال ۱۰۰۲ و تأسیس پادشاهیهای متعدد به نام «طائفه»[1] (فرقه) که همهٔ آنها مبتنی بر زور صرف بودند، آغاز می‌گردد. روی کار آمدن فرماندهٔ کل معروف یهود و نخست‌وزیر پادشاهی قرناطه[2]، ساموئل کبیر (شموئیل حنّاجید[3] متوفی به سال ۱۰۵۶) که یکی از بزرگترین شعرای عبری زبان تاریخ نیز محسوب می‌شد، قبل از هرچیز معلول این واقعیت بود که رژیمی که او صدارتش را به‌عهده داشت، حکومت جائرانهٔ یک گروه نظامی نسبتاً کوچک «وحشی»[4] بر ساکنین عرب زبان به‌شمار می‌رفت. وضعیت مشابهی در پادشاهیهای دیگر عربی ـ اسپانیایی طائفه وجود داشت. موقعیت یهودیان تقریباً با تأسیس رژیم «المراوید»[5] (۹۰-۱۰۸۶) رو به افول گذاشت و با روی کار آمدن رژیم قدرتمند و مردمی «المهاد»[6] (بعد از سال ۱۱۴۷) یعنی زمانی که یهودیان در اثر شکنجه به پادشاهیهای مسیحی اسپانیا که پادشاهان آن قدرت کمتری داشتند، مهاجرت کردند، کاملاً متزلزل گردید.

ملاحظات مشابهی را می‌توان دربارهٔ دولتهای شرق مسلمان ذکر کرد. اولین دولتی که جامعهٔ یهودی آن به یک موقعیت مهم و متنفذ سیاسی رسید، امپراطوری فاطمیون به خصوص پس از تصرف مصر در سال ۹۶۹ میلادی بود. زیرا این امپراطوری مبتنی بر حکومت اقلیت شیعهٔ اسماعیلیه بود. همین وضع را در دولتهای سلجوقی، مبتنی بر ارتش فئودالی، سربازان مزدور و به‌طور فزاینده‌ای گروههای برده (مملوک)، و

---

1. Táifa

۲. Granada، گرانادای امروز ـ مترجم.

3. Shamuel Hannagid 4. Berber 5. Almoravid

6. Almohad

دولتهای جانشین آن می‌توان مشاهده کرد. لطفی که صلاح‌الدین[1] در حق جوامع یهودی، ابتدا در مصر و سپس در سایر بخشهای این امپراطوری وسیع کرد، نه فقط به‌خاطر ویژگیهای شخصی او مثل مدارا، خیرخواهی و درایت عمیق سیاسی بود بلکه به همان مقدار به‌دلیل به‌قدرت رسیدن او به‌عنوان فرماندهٔ متمرد ارتش مزدوران تازه وارد به مصر و سپس به‌عنوان غاصب قدرت خاندانی بود که او، پدر و عمویش به آنها خدمت کرده بودند.

اما شاید بهترین مثال در میان کشورهای اسلامی، دولتی باشد که موقعیت یهودیان در آن از زمان سقوط امپراطوری ایران باستان به بعد، بهتر از هرجای دیگر در شرق بود، یعنی امپراطوری عثمانی به‌ویژه در قرن ۱۶ که اوج رونق این امپراطوری به‌شمار می‌رود، همان گونه که شهرت دارد رژیم عثمانی قبل از هرچیز مبتنی بر کنار گذاشتن کامل ترکها (غیر از مسلمان‌زاده‌ها) از مناصب سیاسی و مهم‌ترین بخش ارتش یعنی، گروههای جان نثار[2]، بود. افرادی که توسط رژیم عثمانی در این دو بخش گمارده می‌شدند برده‌های مسیحی‌زادهٔ سلطان بودند که از کودکی ربوده شده و در مدارس مخصوص تعلیم دیده بودند. تا پایان قرن ۱۶ هیچ ترک غیر برده‌ای (آزاد متولد شده) حق نداشت جان نثار شود یا به یک مقام مهم دولتی منصوب گردد. در یک چنین رژیمی، نقش یهودیان کاملاً شبیه جان‌نثارها ــ هر یک در فضا و محیط خودشان ــ بود. بنابراین در رژیمی که از نظر سیاسی، این همه با مردم خود فاصله داشت، یهودیان بهترین موقعیت را داشتند. با پذیرش ترکها (همچنین سایر مسلمانها مثل

---

۱. صلاح‌الدین یوسف‌بن ایوب متولد به سال ۸-۱۱۳۷ میلادی در تکریت بین‌النهرین و متوفی به سال ۱۱۹۳ میلادی در دمشق. بنیانگذار سلسلهٔ ایوبی و معروف به صلاح‌الدین ایوبی. ـ مترجم.

۲. Janissary، سرباز پیاده نظام گارد سلطان عثمانی در قرون ۱۴ تا ۱۹ میلادی ــ این کلمه احتمالاً همان «جان نثار» است که در فارسی نیز متداول است. ـ مترجم.

آلبانیاییها) در طبقهٔ حاکمهٔ امپراطوری عثمانی، موقعیت یهودیها رو به افول گذاشت اما این تنزل وضعیت به‌دلیل تداوم استبداد و فقدان خصیصهٔ ملی رژیم عثمانی چندان سریع نبود.

به‌نظر من این نکته خیلی مهم است که موقعیت نسبتاً خوب یهودیان در اسلام عموماً، و در بعضی از رژیمهای اسلامی خصوصاً، به شکلی بسیار جاهلانه، ولو با حسن نیّت، مورد استفادهٔ بسیاری از فلسطینیان و سایر تبلیغاتچیهای عرب قرار گرفته است. اولاً، اینان مسائل جدی مربوط به سیاست و تاریخ را به سطح شعار محض تعمیم و تقلیل می‌دهند. گیرم که موقعیت یهودیان در کشورهای اسلامی، به‌طور متوسط خیلی بهتر از وضع آنان در نظامهای مسیحی باشد، سؤال مهمی که در اینجا مطرح است این است که در چه رژیمهایی این موقعیت بهتر یا بدتر بود؟ شاهد بوده‌ایم که چنین تحلیلهایی به کجا می‌انجامد.

ثانیاً، و مهم‌تر اینکه در یک دولت خیلی مدرن، موقعیت «بهتر» جامعهٔ یهودی طبعاً مستلزم اعمال ستم بیشتر ربّیها نسبت به یهودیان دیگر در چارچوب این جامعه بود. به‌عنوان مثال، صلاح‌الدین چهره‌ای است که دورهٔ حکومتش مطمئناً احترام زیادی را برمی‌انگیزد اما در کنار این احترام، من به‌عنوان یک فرد نمی‌توانم فراموش کنم که مزایای بسیار زیادی که او به جامعهٔ یهودیان مصر اعطا کرد و دکتر میمونیدس را به‌عنوان رئیس آنان منصوب نمود، موجب شد تا شکنجه‌های مذهبی طاقت‌فرسای «گناهکاران» یهود توسط ربّیها، آزاد شود. مثلاً «کاهنهای» یهودی (فرض بر این بود که اینها از نسل کاهنهای باستانی بودند که در معبد خدمت می‌کردند) نه تنها از ازدواج با زنان بدکاره منع شده‌اند بلکه حق ازدواج با زنان مطلقه را نیز ندارند.(۱۲) این ممنوعیت اخیر (ازدواج با مطلقات) که غالباً مشکل‌آفرین بود، در هرج و مرج سیاسی دورهٔ فاطمیون (حوالی سالهای ۸۰-۱۱۳۰) از سوی بعضی از «کاهنهایی» که بر خلاف قوانین مذهبی یهود، طبق قوانین اسلامی با زنان مطلقه ازدواج می‌کردند،

(زمانی که به‌طور صوری مجبور به ازدواج با غیر مسلمین می‌شدند)، نقض گردید. بیشترین مدارا با «یهودیان»، از سوی صلاح‌الدین با روی کار آمدن وی و به‌دست گرفتن قدرت صورت گرفت و دکتر میمونیدس را قادر ساخت تا فرامینی خطاب به محاکم شرع یهود در مصر مبنی بر دستگیری کلیهٔ یهودیانی که بر خلاف قانون مرتکب چنین ازدواجهای ممنوعی شده‌اند صادر کرده و آنان را آن قدر شلاق بزنند تا با طلاق همسرانشان موافقت کنند.(۱۳) در امپراطوری عثمانی نیز قدرت محاکم شرع یهود بسیار زیاد و نتیجتاً زیان‌آور و مهلک بود. بنابراین موقعیت یهودیان در کشورهای اسلامی در گذشته هیچ گاه نبایستی به‌عنوان یک استدلال سیاسی در مباحثات کنونی (یا آینده) مورد استناد قرار گیرد.

اسپانیای مسیحی

بحث در مورد دو کشوری که در آنها موقعیت جامعهٔ یهود و اوضاع داخلی یهودیت کلاسیک بسیار مهم بود، یعنی اسپانیای مسیحی(۱۴) (یا بهتر بگوییم شبه جزیرهٔ ایبری، شامل پرتغال) و لهستان قبل از سال ۱۷۹۵ را به بعد موکول کرده بودم.

از نظر سیاسی موقعیت یهودیان در پادشاهیهای اسپانیای مسیحی، بالاترین موقعیتی بود که تا قبل از قرن نوزدهم در یک کشور (به‌جز در برخی «طائفه‌ها»ی تحت حکومت فاطمیون) نصیب آنان شده بود. بسیاری از یهودیان رسماً به‌عنوان «خزانه‌دار کل» پادشاهان کاستیل[۱]، مأمور وصول مالیاتهای منطقه‌ای و سراسری، دیپلمات (نمایندهٔ شاه در دربارهای خارجی اعم از مسلمان یا مسیحی حتی در خارج از اسپانیا)، فرستادهٔ مخصوص پادشاه، و مشاور حاکم و نجیب‌زادگان بزرگ، انجام وظیفه می‌کردند. در هیچ کشور دیگری جز لهستان، جامعهٔ یهود دارای

---

۱. Castile، یکی از شهرهای اسپانیا ـ مترجم.

چنین قدرت قانونی وسیعی نبوده یا نمی‌توانسته است این قدر آشکار، حتی در تحمیل حکم اعدام، اعمال قدرت کند. از قرن یازدهم به بعد در کاستیل شکنجهٔ قرائین[1] (یک فرقه بدعت گذار یهودی) از طریق شلاق زدن آنها تا حد مرگ ـ چنانچه توبه نکنند ـ مرسوم بود. زنان یهودیه‌ای که با مردان غیر یهودی همبستر می‌شدند باید بینی‌شان توسط ربّیها بریده می‌شد. ربّیها در توضیح این عمل خود می‌گفتند: «با این مجازات این زنان زیبایی خود را از دست می‌دهند و فاسقین غیر یهودی از آنها بدشان خواهد آمد.» یهودیانی که جرأت می‌کردند یک قاضی شرع یهودی را مورد حمله قرار دهند باید هر دو دستشان قطع می‌شد. زناکاران زندانی می‌شدند، اما قبل از زندانی شدن باید آنها را به زور در محلهٔ یهودیان می‌گرداندند و مورد ضرب و شتم قرار می‌دادند. در منازعات و مشاجرات مذهبی، کسانی که تصور می‌شد مرتد و یا بدعت‌گذار هستند، باید زبانشان بریده می‌شد.

از نظر تاریخی همهٔ اینها دست به‌دست هم داد و همراه هرج و مرج فئودالیسم و تلاش چند پادشاه «مقتدر» زمینه را برای حکومت زور و بدون درنظر گرفتن نهادهای پارلمانی ـ کورتس[2] ـ که در آن زمان در اسپانیا وجود داشت، فراهم آورد. در این مبارزه و کشمکش نه فقط توان سیاسی و مالی یهودیان بلکه قدرت نظامی آنان نیز (حداقل در مهم‌ترین پادشاهی یعنی کاستیل) بسیار قابل توجه بود. به یک مثال اکتفا می‌کنیم: در زمان «پدرو»[3]ی اول که به‌درستی به ظالم ملقب شده بود، سوء

---

۱. Karaites، این فرقه در سال ۷۶۵ میلادی در بغداد به‌وسیلهٔ «آنان‌بن دیوید» پایه‌گذاری شد. قرائین، تفاسیر علمای یهود و تلمود از مقررات را رد کرده و فقط نص تورات را قبول دارند. ـ مترجم.

۲. the cortes، دو مجلسی که در سال ۱۶۶۸ میلادی روی هم مجمع قانونگذاری یا پارلمان اسپانیا و پرتغال را تشکیل می‌دادند.

3. Pedro I

مدیریت فئودالیسم و نفوذ سیاسی یهود در کاستیل به اوج خود رسید. جوامع یهودی توله‌دو[1] و بورگس[2] و بسیاری از شهرهای دیگر اسپانیا در جریان جنگ خانگی طولانی بین پدروی اول و نابرادری‌اش «هنری تراستامارا»[3] که پس از پیروزی به هنری دوم ملقب شد (۷۹-۱۳۶۹)، در واقع نقش پادگان را ایفا می‌کردند.(۱۵) همین پدروی اول بود که بیش از یک صد سال قبل از تأسیس مرکز معروف و مقدس تفتیش عقاید کاتولیک، به یهودیان کاستیل حق تأسیس یک مرکز سراسری تفتیش عقاید بر ضد منحرفین مذهبی یهود را اعطا کرد.

درست مثل سایر کشورهای اروپای غربی، ظهور تدریجی بیداری ملی در قلمرو سلطنت که در زمان حکومت تراستامارا آغاز شد و پس از طی فراز و نشیبهایی، در زمان پادشاهان کاتولیک، فردیناند و ایزابلا[4]، به اوج خود رسید، ابتدا با افول موقعیت یهودیان و سپس با نهضتهای مردمی و سرکوب آنها و نهایتاً اخراج یهودیان توأم شد. در مجموع طبقهٔ نجبا و روحانیون طبقهٔ بالا از یهودیان دفاع می‌کردند و طبقات دون پایهٔ کلیسا و به‌ویژه گروههای فقیر اجتماع که با توده‌های پایین‌تر جامعه سر و کار داشتند، با یهودیان خصومت می‌ورزیدند. دشمن درجهٔ یک یهودیان، «ترکمادا»[5] و «کاردینال اکسیمنز»[6] بودند. اینان در عین حال جزو اصلاح‌طلبهای بزرگ کلیسای اسپانیا نیز به‌شمار می‌آمدند که کلیسا را از

---

1. Toledo 2. Burgos 3. Henry of Trastamara

4. Ferdinand and Isabella

۵. Torquemada، متولد ۱۴۲۰ میلادی در اسپانیا و متوفی به سال ۱۴۹۸ ـ اولین تفتیش عقایدکننده در اسپانیا ـ وی که مشاور فردیناند پنجم و ملکه ایزابل در اسپانیا بود تأثیر زیادی روی سیاستگذاریهای مذهبی این کشور داشت. ترکمادا در سال ۱۴۹۲ فرمانروایان اسپانیا را وادار کردتا ۱۷۰ هزار یهودی را که حاضر نبودند غسل تعمید داده شوند از اسپانیا اخراج نمایند. ـ مترجم.

6. Cardinal Ximenes

آلودگی بیشتر به فساد بازداشته و آن را به جای باقی گذاشتن در انحصار اشراف فئودال، بیش از پیش به رژیم سلطنتی وابسته کردند.

لهستان

لهستان قدیم، قبل از سال ۱۷۹۵، جمهوری فئودالی که در رأس آن یک پادشاه قرار داشت و از طریق انتخابات روی کار آمده بود، یک نمونهٔ کاملاً متضاد است و نشان می‌دهد که چگونه قبل از ظهور دولت مدرن، یهودیان از مهم‌ترین موقعیتهای اجتماعی برخوردار بوده و دارای وسیع‌ترین نوع خودمختاری داخلی بودند، آن هم تحت حکومت رژیمی که در نهایت عقب‌ماندگی و در مرز انحطاط مطلق قرار داشت.

قرائن و دلایل زیادی وجود دارد دال بر اینکه در لهستان قرون وسطی که از نظر تحولات داخلی پشت سر کشورهایی نظیر فرانسه و انگلیس قرار داشت، حکومت سلطنتی از نوع فئودالی، البته بدون هیچ نهاد پارلمانی، تنها در قرن چهاردهم یعنی در زمان کازیمیر کبیر[1] (۷۰-۱۳۳۳ میلادی) شکل گرفت. بلافاصله پس از مرگ کازیمیر، تغییر سلسلهٔ پادشاهان و برخی عوامل دیگر، منجر به بروز تحولات سریعی ابتدا در قدرت نجیب‌زادگان اصیل و سپس در طبقهٔ نجبای درجهٔ دو گردید تا آنجا که در سال ۱۵۷۲، پادشاه تبدیل به یک مهرهٔ دست‌نشانده و بی‌نفوذ شد و سایر طبقات غیر از نجبا کاملاً از قدرت سیاسی خلع گردیدند. طی دویست سال بعدی، فقدان حکومت، اوضاع را تبدیل به یک هرج و مرج تمام عیار کرد تا حدی که تصمیم دادگاه علیه یک نجیب‌زاده در حکم مجوز قانونی به راه انداختن یک جنگ خانگی برای اجرای حکم به‌شمار می‌رفت (زیرا راه دیگری برای اجرای حکم وجود نداشت)، و یا جنگ بین خاندان نجبای بزرگ در قرن هیجدهم، دهها هزار نیروی ارتشهای

1. Casimir the Great

خصوصی آنان را که به‌مراتب از نیروهای مفلوک ارتش رسمی جمهوری عظیم‌تر بودند، وارد معرکه می‌کرد.

این جریان با وخیم شدن وضعیت روستاییان لهستانی (که در اوایل قرون وسطی آزاد بودند) که در حد بندگی صرف، که به سختی از بردگی قابل تفکیک بود، زندگی می‌کردند و بی‌تردید بدترین وضع را در کل اروپا داشتند، همزمان شد. تمایل نجیب‌زادگان کشورهای همسایه به برخورداری از سلطهٔ «پن»[1] لهستانی بر روستاییانش از جمله قدرت انتخاب مرگ یا زندگی برای افراد، بدون حق اعتراض)، بهانهٔ خوبی برای توسعه‌طلبی ارضی لهستان به‌شمار می‌رفت. وضعیت در سرزمینهای شرقی لهستان (بیلوروس و اوکراین) که روستاییان تازه به بردگی کشیده شده آنجا را آباد کرده و در آن سکنی گزیده بودند، از همه جا بدتر بود.(۱۶)

از زمان تشکیل دولت لهستان ظاهراً تعداد کمی از یهودیان (البته یهودیانی که دارای موقعیتهای مهم بودند) در این کشور زندگی می‌کرده‌اند. مهاجرت یهودیان به لهستان مشخصاً از قرن سیزدهم آغاز و در عهد کازیمیر کبیر همزمان با افول موقعیت آنان در غرب و سپس در مرکز اروپا، افزایش یافت. اطلاعات زیادی از جامعهٔ یهودیان لهستان در آن دوره در دست نیست. با انحطاط رژیم سلطنتی در قرن شانزدهم، مخصوصاً در زمان زیگموند اول[2]، پدر (۴۸-۱۵۰۶) و پسرش اگوستس زیگموند دوم[3] (۷۲-۱۵۴۸)، جمعیت یهودیان لهستان، به قطبهای سیاسی و اجتماعی مجزا، و طبق معمول با خودمختاری به‌مراتب بیشتر تقسیم شدند. در این زمان بود که این جماعت بیشترین مزایا را به‌دست آوردند.

---

۱. Pan، خدای مزرعه و جنگل، شبانان و جانوران و روستاییان در افسانه‌های یونان که دارای شاخ و گوش بوده به شکل بز مجسم شده است و دارای قدرت و نفوذ زیادی است. ـ مترجم.

2. Sigmond I, the Old

3. Sigmond the second, Agustus

این امتیازات با تأسیس کمیتهٔ معروف «چهار سرزمین» که یک ارگان یهودی با خودمختاری بسیار مؤثر در امر حکومت و قضاوت بر یهودیان ساکن چهار بخش لهستان بود، به اوج خود رسید. از جمله وظایف مهم این کمیته وصول انواع مالیات از یهودیان سراسر کشور و کسر مبلغی از آن برای مصرف خود کمیته و جوامع یهودی محل، و حواله کردن بقیهٔ آن به خزانهٔ دولت بود.

نقش اجتماعی یهودیان لهستان از آغاز قرن شانزدهم تا سال ۱۷۹۵ چه بود؟ با افول قدرت پادشاهی، وظیفهٔ معمول پادشاه در رابطه با یهودیان به سرعت به طبقهٔ نجبا محول گردید. این تحول، نتایج غم‌انگیزی هم برای خود یهودیان و هم برای مردم عادی لهستان دربرداشت. در سراسر لهستان نجبا از یهودیان به‌عنوان عوامل خود در جهت از بین بردن قدرت بازرگانی شهرهای عمده[1] که به هر صورت در حالت ضعف به‌سر می‌بردند، استفاده می‌کردند. در میان کشورهای مسیحی غرب تنها در لهستان، املاک و دارایی یک نجیب‌زاده واقع در داخل شهرهای عمده، از شمول قوانین شهر و مقررات صنفی معاف بود. در اغلب موارد، نجبا، مشتریان یهودی خود را در این املاک اسکان می‌دادند و بدین ترتیب شعلهٔ آتش جنگ همیشگی را افروخته‌تر می‌ساختند و معمولاً «پیروزی» از آن یهودیان بود، از این جهت که نه مقید به رعایت ضوابط شهر بودند و نه کسی آنها را اخراج می‌کرد، اما جان آنها (و حتی علاوه بر آن اموالشان)، در شورشهای مردمی از دست می‌رفت. و این نجبا بودند که همچنان از این وضعیت بهره‌مند می‌شدند. استفادهٔ مکرر نجبا از یهودیان به‌عنوان عوامل داد و ستد خود، همین نتایج یا بدتر از آن را به‌دنبال داشت: بدین معنا که موجب معافیت آنان از پرداخت اکثر عوارض و تعرفه‌های گمرکی لهستان به ضرر بورژوازی بومی می‌گردید.

---

1. Royal towns

اما ماندنی‌ترین عواقب و غم‌انگیزترین آنها در استانهای شرقی لهستان، یعنی تقریباً در ناحیهٔ شرقی مرز کنونی، شامل کل اوکراین فعلی به بالا تا مرز روسیهٔ بزرگ اتفاق افتاد. تا سال ۱۶۶۷ مرز لهستان در فاصلهٔ زیادی از شرق «دنیپر»[1] قرار داشت، در نتیجه مثلاً «پلتاوا» داخل خاک لهستان واقع می‌شد.) در آن سرزمینهای وسیع به‌ندرت شهرهای عمده به چشم می‌خورد. این شهرها توسط نجبا احداث شده و به آنان تعلق داشت و تا حدودی منحصر به اسکان یهودیان بود. تا سال ۱۹۳۹ حداقل ۹۰ درصد از جمعیت بسیاری از شهرهای لهستان واقع در شرق رود «بوگ»[2] را یهودیان تشکیل می‌دادند و این موضوع در آن منطقهٔ روسیهٔ تزاری که از لهستان جدا شده بود حتی بیشتر از ۹۰ درصد هم اعلام می‌شد و لذا به «محلهٔ یهودیها» معروف بود. در خارج از این شهرها تعداد زیادی از یهودیان سراسر لهستان به‌ویژه در شرق، به‌عنوان ناظرین مستقیم و عوامل سرکوب روستاییان محروم استخدام می‌شدند. این مشاغل عبارت بودند از: پیشکاران کل املاک تیولی (با کلیهٔ اختیارات سرکوبگرانهٔ مالک) یا مستأجرین انحصارات[3] فئودالی خاص مانند کارخانجات آرد، شراب‌سازی و میکده‌های عمومی (همراه با حق جستجوی مسلحانهٔ خانه‌های روستاییان برای پیدا کردن دستگاههای شراب‌سازی غیر مجاز) یا ناتواییها، و مأمورین وصول انواع دیون معوقهٔ فئودالی. به‌طور خلاصه در شرق لهستان تحت فرمانروایی نجبا (و کلیسای فئودالی که منحصراً از نجبا تشکیل می‌شد)، یهودیان، استثمارگران مستقیم روستاییان و عملاً تنها ساکنین شهرها به‌شمار می‌رفتند.

بدون تردید بخش اعظم منافعی که این یهودیها از روستاییان به‌دست می‌آوردند نهایتاً به جیب مالکین سرازیر می‌شد. البته سرکوب و به

---

۱. Deniper، نام رودی در آن منطقه. ـ مترجم.

2.Bug 3. Monopolies

اطاعت وادار کردن یهودیان از سوی نجبا بسیار شدید بود و سوابق تاریخی گویای شرح دلخراش مشقت و تحقیری است که از سوی نجبا نسبت به کارگزاران یهودیشان تحمیل می‌شد. اما همان‌گونه که خاطرنشان ساختیم، روستاییان متحمل سرکوب مضاعف هم از سوی مالکین و هم از سوی یهودیان بودند و بدین ترتیب می‌توان گفت که تمام بار قوانین مذهبی یهود علیه غیر یهودیان، غیر از زمان شورشهای روستایی، بر دوش این روستاییان بود. همان‌طور که در فصل بعدی خواهیم دید، این قوانین در مواردی که احتمال تحریک دشمنی علیه یهودیان می‌رفت به حالت تعلیق در آمده یا تخفیف می‌یافت، و دشمنی روستاییان هم می‌توانست چندان جدی گرفته نشود زیرا این پیشکاران یا مباشرین یهودی می‌توانستند در موقع خطر به ارباب بزرگ پناه ببرند.

این وضعیت تا ظهور دولت نوین و تجزیهٔ لهستان همچنان باقی ماند. بنابراین لهستان تنها کشور بزرگ در مسیحیت غرب بود که یهودیان هیچ گاه از آن اخراج نشدند. طبقهٔ متوسط جدید نمی‌توانست از میان یک جامعهٔ روستایی استثمار شده ظهور کند و بورژوازی کهن نیز از نظر جغرافیایی محدود و از نظر بازرگانی ضعیف و بالطبع فاقد قدرت بود. در مجموع، اوضاع به‌طور مداوم و بدون کمترین تغییر چشمگیری بدتر می‌شد.

در درون جامعهٔ یهودی نیز شرایط مشابهی حاکم بود. در فاصلهٔ سالهای ۱۵۰۰ تا ۱۷۹۵ که یکی از منزه‌ترین دوره‌های تاریخ یهودیت از حیث آلودگی به خرافات و موهوم‌پرستی است، جامعهٔ یهودی لهستان خرافی‌ترین و واپس‌گراترین جوامع یهودی جهان بود. خودمختاری یهود با آن قدرت قابل ملاحظه‌اش به‌طور فزاینده‌ای در جهت سرکوب اندیشه‌های اصیل و بدیع، رونق بیشرمانه‌ترین راههای بهره‌کشی از یهودیان فقیر توسط یهودیهای ثروتمند با همدستی ربّیها، و توجیه نقش یهودیان در سرکوب روستاییان به‌نفع نجبا به کار می‌رفت. در اینجا نیز

هیچ راهی به‌جز آزادسازی توسط نیروهای خارجی نبود. لهستان قبل از سال ۱۷۹۵ که در آن نقش اجتماعی یهودیها نسبت به سایر جوامع یهودی کلاسیک جهان چشمگیرتر بود، ورشکستگی یهودیت کلاسیک را بیش از هر کشور دیگر نشان می‌دهد.

شکنجهٔ یهودیان

در سراسر دورهٔ یهودیت کلاسیک، یهودیان غالباً مورد شکنجه قرار می‌گرفتند(۱۷)، و این واقعیت در حال حاضر «ادعای» اصلی مدافعین مذهب یهود، در کنار قوانین ضد غیر یهودیان در این مذهب مخصوصاً در صهیونیسم به‌شمار می‌رود. البته فرض بر این است که در این رابطه قلع و قمع پنج تا شش میلیون یهودی اروپایی توسط نازیها می‌باید ادعای اصلی آنان را تشکیل می‌داد. به‌هرحال ما باید این پدیده و آثار آن در زمان معاصر را مورد بررسی قرار دهیم. این موضوع به‌ویژه از این نظر مهم است که بازماندگان یهودیان قبل از سال ۱۷۹۵ لهستان (که به‌دلیل اختلاف با یهودیان تحت نفوذ فرهنگ آلمانی اوائل قرن ۱۹ از جمله اتریش، بوهیمیا و موراویای فعلی، اکثراً «یهودیان اروپای شرقی» خوانده می‌شوند) در حال حاضر قدرت سیاسی مسلط اسرائیل و همچنین جوامع یهودی آمریکا و سایر کشورهای انگلیسی زبان را در دست داشته و به‌خاطر گذشتهٔ تاریخی مخصوص به خودشان، این تفکر و احساس (احساس نوعی قربانی شدن) بر آنان بیش از سایر یهودیان غالب است.

قبل از هرچیز باید تأکید کنیم که بین شکنجهٔ یهودیان در دورهٔ یهودیت کلاسیک از یک سو و قلع و قمع آنان توسط نازیها از سوی دیگر تفاوت آشکاری وجود دارد، اولی ناشی از حرکتهای مردمی بود و از طبقات پایین جامعه سرچشمه می‌گرفت حال آنکه دومی عملاً توسط مقامات دولتی و از بالا سازماندهی و اجرا می‌شد. اعمالی نظیر قلع و قمع

سازماندهی شده از سوی دولت نازی در تاریخ بشریت نسبتاً کم‌نظیر است. اگرچه موارد دیگری وجود دارد (مثل قلع و قمع تاسمانیها و مردم چند مستعمرهٔ دیگر)، اما نازیها خیال داشتند سایر ملتها را نیز در کنار یهودیان نابود کنند: کولیها هم مانند یهودیان قلع و قمع شدند. کشتار بردگان نیز به راحتی همراه با قتل‌عام برنامه‌ریزی شدهٔ میلیونها غیر نظامی و اسرای جنگی انجام می‌گردید. اما آنچه که بهانه و دستاویز سیاستمداران صهیونیست در شکنجهٔ فلسطینیها و استدلال مدافعین یهودیت است، تکرار شکنجهٔ یهودیان در بسیاری از کشورها در دورهٔ کلاسیک است نه این قلع و قمع‌ها، و این همان پدیده‌ای است که ما می‌خواهیم آن را مورد رسیدگی قرار دهیم.

باید خاطرنشان کرد که در همهٔ موارد شکنجه‌های شدید یهودیها، که به کشته شدن آنان می‌انجامید، طبقهٔ ممتازهٔ حاکم، شامل امپراطور، پاپ، پادشاه، اشراف طبقهٔ بالا، روحانیون طراز اول و همچنین بورژوازی ثروتمند شهرهای خودمختار همواره در کنار و طرفدار یهودیان بودند و دشمنان یهودیها غالباً متعلق به طبقات مستضعف و استثمار شده و افرادی که در زندگی و علائق روزمره با آنان سر و کار داشتند مثل راهبان بی‌بضاعت صومعه بودند.(۱۸) این حقیقت دارد که در بیشتر موارد (البته من فکر نمی‌کنم در همهٔ موارد این‌طور باشد) طبقهٔ ممتازه به‌خاطر ملاحظات انسانی صرف و همدردی با یهودیهایی نظیر این شکنجه شدگان، از یهودیان دفاع نمی‌کردند، بلکه این حمایت به‌دلیل نوع استدلال کلی این طبقه در توجیه منافعشان بود و به‌خاطر آنکه این یهودیها برای آنان مفید و سودآور بودند و همچنین به‌منظور دفاع از «نظم و قانون»، تنفر از طبقات پایین و ترس از اینکه مبادا شورشهای ضد یهودی تبدیل به طغیان عمومی و مردمی بشود. اما آنچه مسلم است، حمایتی است که این طبقه از یهودیان به‌عمل آوردند. زیرا کلیهٔ قتل‌عامهای یهودیان در طول دورهٔ یهودیت کلاسیک، بخشی از شورش روستایی یا

حرکتهای مردمی محسوب می‌شد، مخصوصاً در زمانی که بنا به دلایلی حکومت دچار ضعف بود. این مسأله حتی در مورد روسیهٔ تزاری که تا حدودی مستثنی بود نیز مصداق پیدا می‌کند. حکومت تزار از طریق پلیس مخفی خود به‌صورت محرمانه کشتارهای دسته جمعی را تشویق می‌کرد، اما این حکومت تنها وقتی این کار را انجام می‌داد که ضعیف بود (پس از قتل الکساندر دوم[1] در سال ۱۸۸۱ و در دورهٔ بلافاصله قبل و بعد از انقلاب ۱۹۰۵) و حتی آن موقع هم مواظب نقض حریم «نظم و قانون» بود. در زمانی که روسیه بیشترین قدرت را داشت، مثل زمان حکومت نیکلای اول[2] یا اواخر حکومت الکساندر سوم[3]، که نیروهای مخالف کاملاً سرکوب شده بودند، علیرغم شدت گرفتن تبعیض «قانونی» علیه یهودیان، کشتارهای دسته جمعی از سوی رژیم تزاری تحمل نمی‌شد.

این قاعدهٔ کلی در همه موارد عمدهٔ قتل‌عام یهودیان در اروپای مسیحی می‌تواند مصداق داشته باشد. در جریان جنگهای صلیبی اول، این ارتشهای خاص شهسواران به فرماندهی کنتها و دوکهای مشهور نبودند که به آزار و اذیت یهودیان پرداختند، بلکه گروههایی از تودهٔ مردم متشکل از روستاییان و بینوایان بودند که به‌طور خودجوش به فرمان «پیتر هرمیت»[4] در این کار مشارکت داشتند. در هر شهر، اسقف یا نمایندهٔ امپراطور مخالف اینها بود و سعی داشت از یهودیان محافظت کند(۱۹) اگرچه این تلاش غالباً نقش بر آب می‌شد. شورشهای ضد یهودی در انگلستان که با جنگهای صلیبی سوم همزمان شد بخشی از یک جنبش مردمی بود که مقامات رسمی نیز از گزند آن در امان نماندند و بعضی از آشوب‌طلبان توسط ریچارد اول[5] مجازات شدند. کشتار یهودیان در

---

1. Alexander II
2. Nicholas I
3. Alexander III
4. Peter the Hermit
5. Richard I

جریان «مرگ سیاه»[1] بر خلاف دستور اکید پاپ، امپراطور، اسقف و شاهزادگان آلمانی به وقوع پیوست. در شهرهای آزاد شده نظیر استراسبورگ این کشتارها به‌دنبال شورشهای محلی آغاز شده بود و طی آنها شورای شهری مرکب از ثروتمندان طرفدار حکومت که مسؤول حفاظت از جان یهودیان بود منحل شده و جای خود را به یک شورای شهر مردمی‌تر داده بود. کشتار وسیع و گستردهٔ سال ۱۳۹۱ اسپانیا در زمان حکومت ضعیف نایب‌السلطنه و در زمانی رخ داد که «انشعاب بزرگ»[2] بین پاپهای رقیب باعث شده بود که کلیسا از عهدهٔ کنترل راهبه‌های تهیدست بر نیاید.

شاید بهترین نمونه، کشتار بزرگ یهودیان در شورش «خمیلنیتسکی»[3] واقع در اوکراین (۱۶۴۸) باشد که با تمرد افسران «قزاق»[4] آغاز گردید و به‌سرعت به جنبش وسیع و مردمی بردگان ستمدیده تبدیل شد: افراد عادی (کسانی که از هیچ امتیازی برخوردار نیستند)، دون پایه‌ها، اوکراینیها و ارتدکسها (که توسط کلیسای کاتولیک لهستان مورد شکنجه واقع شده بودند) علیه کارفرمایان کاتولیک لهستانی خود به‌ویژه مباشرین آنها، روحانیون و یهودیان، قیام کردند.(۲۰) این قیام روستایی و ضد خفقان و سرکوب نه تنها با قتل‌عامهایی که توسط افسران صورت گرفت، بلکه با بیرحمیهای هولناک‌تر و عملیات به اصطلاح ضد ترور ارتش خصوصی نجیب‌زادگان لهستانی(۲۱) نیز توأم گردید و از این ایام، خاطره‌ای تلخ و فراموش نشدنی در ذهن یهودیان اروپای شرقی بر جای گذاشت، اما ای کاش به‌عنوان یک قیام روستایی، شورش یک طبقهٔ

---

۱. Black Death، مرض طاعون یا وبا که در قرن چهاردهم در آسیا و اروپا شایع گردید و باعث مرگ تعداد زیادی شد. ـ مترجم.

۲. Great Schism، شکافی که در تبعیت مسیحیت غرب از کلیسا به‌دنبال انتخاب بحث‌انگیز یک نفر به مقام پاپ در سال ۱۳۷۸ میلادی ایجاد شد. ـ مترجم.

3. Chmielnicki 4. Cossack

مستضعف، طغیان دوزخیان روی زمین، و یا حتی به‌عنوان خونخواهی قشر خدمتکار از اربابان نجیب‌زادهٔ لهستانی خود ثبت می‌شد، اما چنین نشد. این قیام تنها به‌عنوان نمونه‌ای از یک اقدام یهودستیزانهٔ بیهوده که بدین گونه متوجه یهودیان گردید، تلقی شد. در واقع رأی هیأت اوکراین در سازمان ملل متحد و کلی‌تر از آن، سیاستهای شوروی در خاورمیانه، غالباً در مطبوعات اسرائیل به‌عنوان «میراثی از خمیلنیتسکی» یا «میراث بازماندگان خمیلینتسکی»، توصیف می‌شود.

یهودستیزی نوین

در عصر جدید، شکنجهٔ یهودیان دستخوش تغییرات بنیادین شد. با ظهور دولت جدید، لغو بردگی و کسب حداقل حقوق فردی، لاجرم نقش ویژهٔ اجتماعی ـ اقتصادی یهودیان از بین رفت. با حذف این نقش ویژه، نفوذ جامعهٔ یهودی بر اعضایش نیز قطع شد. آحاد جامعهٔ یهودی به‌طور فزاینده‌ای آزادی ورود به متن جامعهٔ کشورهای محل اقامتشان را به‌دست آوردند. طبعاً این تحول با واکنش تند یهودیان (مخصوصاً ربّیها) و مخالفین جامعهٔ باز در جوامع اروپایی و همچنین کسانی که جریان آزادسازی یهودیها را یک جریان نفرین شده می‌دانستند، مواجه شد.

تقریباً بعد از سال ۱۸۷۰، یهودستیزی نوین ابتدا در فرانسه و آلمان و سپس در روسیه ظهور کرد. من بر خلاف عقیدهٔ رایج در میان جامعه‌شناسان یهود، اعتقاد ندارم که شروع این پدیده و تحولات بعدی آن تا زمان حاضر را بتوان به «کاپیتالیسم» نسبت داد. برعکس، به عقیدهٔ من کاپیتالیستهای موفق در همهٔ کشورها، در مجموع به میزان قابل ملاحظه‌ای از یهودستیزی مبرّا بودند، و در کشورهایی که کاپیتالیسم برای اولین بار و در وسیع‌ترین شکل خود استقرار یافته بود، مثل انگلستان و بلژیک، کشورهایی وجود داشت که یهودستیزی در آنها نسبت به جاهای

دیگر گسترش خیلی کمتری پیدا کرده بود.(۲۲)

یهود ستیزی نوین در ابتدا (۱۹۰۰-۱۸۸۰)، واکنش افراد سردرگمی بود که از جامعهٔ مدرن، از همه جهات اعم از خوب یا بد، عمیقاً متنفر بودند و از معتقدین سرسخت تئوری توطئه تاریخ به‌شمار می‌آمدند. یهودیها در درهم شکستن جامعهٔ کهن (که ضد یهودیها در رؤیای خود آن را حتی بسته‌تر و خشک‌تر از آنچه که در عالم واقع وجود داشته است، تصور می‌کردند) و هر آنچه که در عصر جدید ایجاد مزاحمت می‌کرد، نقش سپربلا را ایفا می‌کردند. اما درست در همان ابتدای کار، یهودستیزها با سؤال مشکلی مواجه شدند و آن این که چگونه این سپر بلا شدن را تعریف کنند؟ خصوصاً به نحوی که همه آن را بفهمند؟ چه وجه مشترکی بین موسیقیدان، بانکدار، پیشه‌ور و مستمند یهودی به‌ویژه پس از بین رفتن کامل وجوه مشترک مذهبی افراد، حداقل در ظاهر، می‌توان فرض کرد؟ پاسخ یهود ستیزی نوین به این سؤال «تئوری» نژاد یهود بود.

در مقابل، مسیحیت قدیم و حتی بیشتر از آن، مخالفین مسلمان یهودیت کلاسیک، کاملاً مبرای از نژادپرستی بودند. بدون تردید، این مسأله تا اندازه‌ای از اثرات ویژگی جهان شمولی مسیحیت و اسلام و همچنین پیوستگی اصل و مبدأ آن دو با یهودیت بود. («سنت توماس مور»[1] بارها زنی را به‌خاطر مخالفتش با این گفتهٔ وی که مریم مقدس یهودی بوده است، توبیخ کرد) اما به عقیدهٔ من، دلیل بسیار مهم‌تر آن، نقش اجتماعی یهودیان به‌عنوان بخش لاینفک طبقات بالای جامعه بود. در بسیاری از کشورها با یهودیان در حکم نجیب‌زادگان بالقوه که در صورت تغییر مذهب می‌توانستند با عالیرتبه‌ترین نجبا وصلت کنند، رفتار می‌شد. احتمال اینکه نجبای قرن پانزدهم کاستیل و آراگون یا اشرافیت قرن هیجدهم لهستان (به‌عنوان دو موردی که وصلت با یهودیان تغییر

---

1. St.Thomas More

مذهب داده در آنجا شایع بود)، با روستاییان اسپانیایی یا بردگان لهستانی ازدواج کنند، علیرغم ستایش فقرا در انجیل، بسیار کم بود.

این اسطورهٔ نوین «نژاد» یهود است که با ویژگیهای در ظاهر مخفی، اما در باطن مسلط «یهودیان»، مستقل از تاریخ، مستقل از نقش اجتماعی و از هرچیز دیگر، علامت مشخصه رسمی و بسیار مهم یهودستیزی نوین به‌شمار می‌رود. در واقع زمانی برخی از رهبران کلیسا به‌وجود این اسطوره پی بردند که اولین نشانه‌های یهودستیزی نوین به‌عنوان یک نهضت نسبتاً قدرتمند ظهور کرده بود. به‌عنوان مثال بعضی از رهبران کاتولیک فرانسه با این تئوری جدید که توسط «ای. درومونت»[1] اولین یهود ستیز نوین و مشهور فرانسه و نویسندهٔ کتاب کمیاب «یهودیان فرانسه» (۱۸۸۶) تشریح شد و بازار خوبی هم کسب کرد، مخالفت کردند.(۲۳) اولین یهودستیزهای نوین آلمان نیز با مخالفتهای مشابهی مواجه شدند.

باید اشاره کنیم که برخی از گروههای مهم محافظه‌کاران اروپا کاملاً آمادگی داشتند تا با یهودستیزی نوین همکاری کرده و آن را در جهت اهداف خود مورد استفاده قرار دهند و یهود ستیزها هم به همان مقدار حاضر بودند تا در موقع مقتضی از این محافظه‌کاران بهره‌برداری کنند، هرچند که در پایان کار تشابه کمی بین طرفین وجود داشت. کسانی که آن طور بی‌ادبانه مورد اهانت [توسط درومونت فوق‌الذکر] واقع شدند، روچیلدها نبودند بلکه نجبای بزرگی بودند که روچیلدها را مورد التفات قرار داده بودند. درومونت از این بابت، از خانوادهٔ سلطنتی یا اسقفها یا حتی پاپ هم مضایقه نکرد.(۲۴) معهذا بسیاری از نجبای بزرگ فرانسه، اسقفها و محافظه‌کاران در مجموع از اینکه توانسته بودند از درومونت و

---

1. E.Drumont

یهودستیزی در جریان بحران دریفوس[1] در جهت سرنگونی رژیم جمهوریخواهان استفاده کنند، بسیار خرسند بودند.

این هم پیمانی فرصت‌طلبانه در کشورهای مختلف اروپا تا شکست نازیسم بارها خودنمایی کرد. دشمنی محافظه‌کاران با رادیکالیسم و مخصوصاً انواع سوسیالیزم، چشم خیلی از آنها را نسبت به ماهیت یاران سیاسی‌شان کور کرده بود. اینان در بسیاری از موارد به معنای دقیق کلمه حاضر بودند با شیطان هم‌پیمان شوند و این گفتهٔ قدیمی را فراموش کرده بودند که: «کسی که با شیطان هم‌غذا می‌شود، باید قاشقش بزرگ باشد.

میزان تأثیر یهودستیزی نوین و همچنین تأثیر پیوند آن با محافظه‌کاری بستگی به عوامل متعددی داشت.»

اولاً، سنت دیرینهٔ مخالفت مسیحیان با یهودیان در امور مذهبی که در بسیاری از کشورهای اروپایی (بدون هیچ دلیلی) وجود دارد و چنانچه مورد حمایت قرار گیرد یا دست‌کم، روحانیت جلوی آن را نگیرد، می‌تواند در خدمت یهودستیزی درآید. عکس‌العمل روحانیت در هر کشور بستگی به شرایط تاریخی و اجتماعی خاص محل داشت. کلیسای کاتولیک فرانسه، لهستان و اسلواک، تمایل به اتحاد فرصت‌طلبانه با یهودستیزی داشتند، اما در ایتالیا و بوهیمیا[2] این‌طور نبود. کلیسای ارتدکس یونانی در رومانی، به داشتن تمایلات یهودستیزانهٔ شهرت داشت در حالی که در بلغارستان، این کلیسا موضعی کاملاً مخالف گرفته بود. در مورد کلیسای پروتستان، آلمانیها به‌دسته‌های کاملاً متمایز تقسیم شده بودند و سایرین (مثل لتونیاییها و استونیاییها) به یهودستیزی تمایل داشتند. در عین حال بسیاری از اروپاییهای دیگر (مثل هلندیها، سوئیسیها و اهالی اسکاندیناوی) در میان اولین کسانی بودند که یهودستیزی را

---

1. Deryfus

۲. بخشی از جمهوری چک امروز ـ مترجم.

محکوم کردند.

ثانیاً، یهودستیزی، نوعی ابراز ترس از اجنبی یعنی آرزویی برای تشکیل یک جامعهٔ «کاملاً همگن» به‌شمار می‌رفت و در بسیاری از کشورهای اروپایی تا سال ۱۹۰۰ (در واقع تا همین اواخر)، یهودی، عملاً تنها «اجنبی» موجود، محسوب می‌شد. این وضع مخصوصاً در آلمان مصداق پیدا می‌کرد. اصولاً نژادپرستهای اوایل قرن بیستم آلمان، درست به اندازهٔ یهودیان از سیاهپوستان متفر بودند و آنان را تحقیر می‌کردند. اما در آن زمان هیچ سیاهپوستی در آلمان وجود نداشت. البته ابراز تنفر نسبت به حضور کسی به‌مراتب ساده‌تر از غیاب اوست، مخصوصاً در شرایط زمانی که مسافرت گروهی و سیاحت خیلی مرسوم نبود و اروپاییان غالباً در زمان صلح وطنشان را ترک نمی‌کردند.

ثالثاً موفقیت ائتلاف موقت بین محافظه‌کاری و یهودستیزی با قدرت و توانایی مخالفینش نسبت معکوس داشت. نیروهای سیاسی لیبرالیسم و سوسیالیسم، مخالفین همیشگی و مؤثر یهودستیزی در اروپا به‌شمار می‌روند. از نظر تاریخی، همین نیروها به طرق مختلف، ادامه دهندهٔ آداب و سننی هستند که در جنگ استقلال هلند (۱۵۶۸ـ۱۶۴۸)، انقلاب انگلستان و انقلاب کبیر فرانسه متجلی شد. در قارهٔ اروپا، محک ضد یهود بودن افراد نوع نگرش آنان نسبت به انقلاب کبیر فرانسه است. مسامحتاً می‌توان گفت که طرفداران انقلاب کبیر فرانسه با یهودستیزی مخالفند، کسانی که این انقلاب را با اکراه بپذیرند، حداقل استعداد اتحاد با یهودستیزان را دارند و افرادی که از انقلاب کبیر فرانسه متنفرند و دست‌آوردهای آن را از بین می‌برند، در مرکز رشد و اشاعهٔ یهودستیزی قرار دارند.

معهذا بایستی بین محافظه‌کاران و حتی مرتجعین از یکسو و نژادپرستهای واقعی و ضد یهودیها از سوی دیگر، کاملاً فرق بگذاریم. نژادپرستی نوین (که یهودستیزی بخشی از آن است)، اگرچه زاییدهٔ

شرایط اجتماعی خاصی است اما چنانچه میدان پیدا کند تبدیل به نیرونی می‌شود که به‌نظر من فقط با کلمهٔ «شیطانی» می‌توان آن را توصیف نمود. به اعتقاد من، نژادپرستی نوین پس از به‌قدرت رسیدن و در طول استقرار، تحلیل مبتنی بر فرضیه‌های اجتماعی مقبول معاصر یا مبتنی بر مجموعه ملاحظات صرفاً اجتماعی، و مخصوصاً فرضیه‌های شناخته شدهٔ منفعت‌طلبانه (اعم از منافع دولتی، غیر دولتی، یا حتی روانی متعلق به هر فرد، سازمان یا گروه قابل تعریف در چارچوب دانش بشری) را بی‌پروا رد می‌کند. البته منظور من این نیست که چنین نیروهایی اصلاً قابل شناسایی نیستند، برعکس، می‌توان امیدوار بود که با رشد دانش بشری، این نیروها بالاخره شناسایی شوند. اما در حال حاضر نه قابل شناسایی هستند و نه قابل پیش‌بینی عقلایی و این قاعده در مورد انواع نژادپرستی در همهٔ جوامع صدق می‌کند.(۲۵) در واقع هیچ فرد یا گروه سیاسی از یک جناح خاص در هیچ کشوری، وحشت آمیخته با نفرت از نازیسم را حتی به‌طور مبهم، پیش‌بینی نکرده بود. فقط هنرمندان و شعرایی نظیر «هاینه»[1] توانستند نگاهی گذرا به آنچه که تاریخ آینده آبستن آن بود بیفکنند. ما نمی‌دانیم آنها چگونه پیش‌بینی کرده بودند؛ اما در کنار این، بسیاری از حدسیّات دیگر آنان اشتباه از آب در آمد.

واکنش صهیونیستی

از نظر تاریخی، صهیونیسم عکس‌العملی است هم در قبال یهودستیزی و هم در برابر ائتلاف بین یهودستیزی و محافظه‌کاری، هرچند صهیونیستها مثل سایر محافظه‌کاران اروپایی، از اینکه با چه کسانی ائتلاف می‌کنند، درک صحیحی نداشتند.

تا قبل از ظهور یهودستیزی نوین، جامعهٔ یهودیان اروپا در فضای

---

1. Heine

خوشبینانه‌ای سیر می‌کرد و این خوشبینی در عمل بسیار مفرط بود. این حالت نه فقط در بین گروه کثیری از یهودیان مخصوصاً در کشورهای غربی که به سادگی و آشکارا و بدون پروا یکی دو نسل قبل از آنکه کنار گذاشتن یهودیت کلاسیک امکان‌پذیر شود، از یهودیت دست کشیده بودند، بلکه در جریان شکل‌گیری جنبش فرهنگی نیرومند «روشنگری یهود»[1] (هاسکالا)[2] که حوالی سال ۱۷۸۰ در آلمان و اتریش آغاز شد، سپس به اروپای شرقی گسترش یافت و تا سالهای ۷۰-۱۸۵۰ به‌عنوان یک قدرت اجتماعی بلامنازع به‌شمار می‌رفت، نیز قابل رؤیت بود. در اینجا نمی‌شود وارد بحث دستاوردهای فرهنگی این جنبش مثل احیای ادبیات عبری و خلق ادبیات شگفت‌آور و قابل تحسین «ییدیش» شد، اما ذکر این نکته مهم است که این جنبش علیرغم تفاوتهای ماهوی بسیار با سایر جنبشها، در دو زمینه با آنها مشترک بود: اول اعتقاد به ضرورت انتقاد اساسی از جامعهٔ یهود و مخصوصاً از نقش اجتماعی یهودیت کلاسیک و دوم امیدواری تا حدّی پیامبرگونه به پیروزی «نیروهای الهی» در جوامع اروپایی. طبیعی است که منظور از این نیروها، نیروهای طرفدار رهایی یهود بود.

رشد یهودستیزی به‌عنوان یک جنبش مردمی و هم پیمانیهای متعددی که نیروهای محافظه‌کار با آن داشتند، ضربهٔ سختی به جنبش روشنگری یهود وارد ساخت. این ضربه بیشتر از این جهت ویرانگر بود که ظهور یهودستیزی درست بعد از آنکه یهودیان در برخی از کشورهای اروپایی از زیر سلطه خارج شده و حتی قبل از رهایی آنان در سایر کشورهای اروپایی رخ داد. یهودیان امپراطوری اتریش تنها پس از سال ۱۸۶۷ به تساوی حقوق کامل دست یافتند. در آلمان برخی از دولتهای مستقل،

---

۱. Jewish Enlightenment، نهضت فلسفی متعلق به قرن ۱۸ که بر اهمیت استدلال تأکید داشت. ـ مترجم.

۲. Hascalah، معادل عبری روشنگری یهود.

خیلی دیر اقدام به آزاد کردن یهودیان خود نمودند، اما بقیهٔ کشورها مخصوصاً پروس با بی‌میلی و کندی در این زمینه عمل کردند و در امپراطوری آلمان رهایی کامل یهودیها در سال ۱۸۷۱ توسط بیسمارک صورت گرفت. در امپراطوری عثمانی تا سال ۱۹۰۹ یهودیها رسماً مورد تبعیض قرار می‌گرفتند و در روسیه (و همچنین رومانی) تا سال ۱۹۱۷ همین وضع حاکم بود. بنابراین یهودستیزی نوین در طول یک دهه پس از آزاد کردن یهودیان در اروپای مرکزی و مدتها قبل از رهایی بزرگترین جامعهٔ یهودی آن ایام، یعنی جامعهٔ یهودی امپراطوری تزاری روسیه، آغاز شد.

بنابراین برای صهیونیستها خیلی آسان است که نیمی از حقایق موجود در این زمینه را نادیده گرفته و با استناد به وضعیت جدایی نژادی در یهودیت کلاسیک، ادعا کنند که چون غیر یهودیها از یهودیان متنفر بوده و همواره آنان را شکنجه می‌کرده‌اند، بنابراین تنها راه حل، کوچ دادن همهٔ آنان و متمرکز کردنشان در فلسطین یا اوگاندا یا هر جای دیگر است.(۲۶) برخی از اولین منتقدین یهودی صهیونیسم عجولانه به این نکته اشاره کردند که اگر فرضاً بین یهودیان و غیر یهودیان یک ناسازگاری دائمی بدون ارتباط با تاریخ به‌وجود بیاید، فرضی که صهیونیستها و ضد یهودیها هر دو در آن دخیل باشند!، در این صورت متمرکز کردن آنان به یک محل موجب تحریک کینهٔ غیر یهودیان نسبت به آنها حتی در آن طرف دنیا (کما اینکه عملاً این اتفاق، با دلایل متفاوتی، نزدیک بود رخ بدهد) خواهد شد. اما تا جایی که من می‌دانم این استدلال منطقی هیچ نقش و تأثیری در قضیه نداشت درست مثل همهٔ استدلالهای منطقی و واقعی که بر ضد اسطورهٔ «نژاد یهود» اقامه گردید و کوچکترین اثری بر تصمیم ضد یهودیان نگذاشت.

در واقع همواره بین صهیونیستها و ضد یهودیها روابط نزدیکی وجود داشته است: صهیونیستها دقیقاً مثل برخی از محافظه‌کاران اروپایی تصور

می‌کردند می‌توانند از خصوصیت «شیطانی» یهودستیزی چشم‌پوشی کرده و از ضد یهودیها در جهت مقاصد خود استفاده کنند. نمونه‌های زیاد و معروفی از این نوع همدستی وجود دارد. به‌عنوان مثال، اتحاد بین «هرتصل»[1] و «کنت فن پله‌هو»[2] معروف، وزیر ضد یهود تزار نیکلای دوم(۲۷)، پیمانی که «یابوتینسکی»[3] با «پت لیورا»[4] رهبر مرتجع اوکراین که نیروهایش حدود صد هزار یهودی را در فاصلهٔ سالهای ۲۱ـ۱۹۱۸ قتل‌عام کردند، منعقد کرد، یا متحدان «بن گوریون»[5] در میان جناح راست افراطی فرانسه در طول جنگ الجزایر، منجمله چند نفر از ضد یهودیهای معروف که حاضر بودند محتاطانه ادعا کنند که فقط وقتی در فرانسه بودند با یهودیها دشمنی داشتند نه در اسرائیل.

شاید تکان‌دهنده‌ترین نمونه از این نوع را بتوان خوشحالی تعدادی از رهبران صهیونیست در آلمان از به‌قدرت رسیدن هیتلر دانست. چرا که اینان در مورد تز «برتری نژادی» هیتلر و دشمنی‌اش با اختلاط نژاد یهودیان و آریاییها، با او هم‌عقیده بودند. این نیروها به هیتلر به‌خاطر پیروزی‌اش بر دشمن مشترک یعنی لیبرالیسم، تبریک گفتند. دکتر «یواخیم پرینز»[6]، ربّی صهیونیست که بعدها به آمریکا مهاجرت کرد و در آنجا به مقام نایب رئیس کنگرهٔ جهانی یهود ارتقاء یافت و هدایت‌کنندهٔ اصلی سازمان جهانی صهیونیسم (همچنین دوست صمیمی گلدامایر) به‌شمار می‌رفت، در سال ۱۹۳۴ کتاب مخصوصی منتشر کرد تحت عنوان «ما یهودیان»[7]، تا به اصطلاح انقلاب آلمان هیتلری و شکست لیبرالیسم را جشن بگیرد:

مفهوم و فکر انقلاب آلمان برای ملت آلمان، سرانجام برای بانیان

---

1. Herzl
2. Count von Plehve
3. Jabotinsky
4. Petlyura
5. Ben Gurion
6. Dr. Yoachim Prinz
7. Wir Juden

و طراحان آن روشن خواهد شد. معنای این انقلاب باید در اینجا در معرض دیدمان قرار گیرد: بخت از لیبرالیسم برگشته است. تنها شکل زندگی سیاسی یهودیان که به ترکیب نژاد آنان کمک می‌کرد از بین رفته است.»(۲۸)

با پیروزی نازیسم، اختلاط و ازدواج دو نژاد مختلف با یکدیگر به‌عنوان یک انتخاب برای یهودیان ممنوع شد. دکتر پرینز می‌گفت: «ما از این مسأله ناراحت نیستیم.» با توجه به این واقعیت که یهودیان مجبور بودند خود را «یهودی» معرفی کنند، وی این مسأله را در واقع «نیل به آرزو» می‌دانست و در ادامه می‌افزود:

«ما می‌خواهیم قانون جدیدی جایگزین اختلاط نژاد شود: یعنی «اعلامیهٔ تعلق به ملت یهود و نژاد یهود». یک دولت مبتنی بر خلوص ملت و نژاد، تنها مورد احترام و افتخار یهودیانی است که خود را متعلق به همنوع یهودی خود می‌دانند. هر یهودی که این تعلق را اعلام می‌نماید، هرگز در وفاداریش نسبت به دولت خللی راه نخواهد یافت. دولت یهود نیز نیازی به هیچ فرد یهودی دیگر، جز کسانی که خود را این گونه متعلق به ملتشان بدانند، ندارد. این دولت، یهودی چاپلوس و ذلیل نمی‌خواهد. این دولت باید از ما وفاداری و صداقت نسبت به منافعمان را بخواهد، زیرا فقط چنین افرادی که برای نژاد و خون «خود» احترام قائلند، می‌توانند با مسألهٔ «ارادهٔ ملی سایر ملل» برخورد شایسته و احترام‌آمیزی داشته باشند.»(۲۹)

سراسر این کتاب مملو از همین نوع چاپلوسیهای مبتذل از ایدئولوژی نازی و ابراز خوشحالی از شکست لیبرالیسم به‌خصوص آرمانهای انقلاب کبیر فرانسه(۳۰) و نیز توقعات بیجایی است که در فضای مساعد اسطورهٔ نژاد آریایی، صهیونیسم و اسطورهٔ نژاد یهود، برآورده می‌شود.

البته دکتر پرینز هم مثل بسیاری از هواداران و متحدان اولیهٔ نازیسم

متوجه نشده بود که این جنبش (و در کل، یهودستیزی نوین) به کجا هدایت می‌شده است. همان‌طور که در حال حاضر بسیاری از مردم تشخیص نمی‌دهند صهیونیسم که دکتر پرینز یکی از چهره‌های مورد احترام آن است، به کجا گرایش دارد: به ترکیبی از تمامی کینه‌ها و دشمنیهای مزمن یهودیت کلاسیک نسبت به‌غیر یهودیان، و به دستاویز قراردادن شکنجه‌های اعمال شده نسبت به یهودیان در طول تاریخ به‌منظور توجیه شکنجهٔ فلسطینیان توسط صهیونیستها، بدون آنکه در این کار قاعدهٔ معین و یا ارتباط تاریخی خاصی برای توجیه این شکنجه‌ها درنظر گرفته شود.

معهذا، هرچند احمقانه به‌نظر می‌رسد، اما براساس بررسی دقیق انگیزه‌های واقعی صهیونیستها، روشن است که یکی از عمیق‌ترین سرچشمه‌های ایدئولوژیک خصومت مصرانه موجودیت صهیونیسم نسبت به فلسطینیها این واقعیت است که اینها در ذهن بسیاری از یهودیان اروپای شرقی، همان روستاییان شورشی متمردی هستند که در قیام خمیلنیتسکی و شورشهای مشابه آن شرکت داشتند و این روستاییان شورشی نیز به نوبهٔ خود طرفداران یهودستیزی نوین و نازیسم به‌شمار می‌آمدند.

مقابله با گذشته

تمام یهودیانی که واقعاً می‌خواهند خود را از شر گذشتهٔ استبدادی یهود خلاص کنند بایستی به این سؤال که شیوهٔ برخورد آنها با افشاگریهای ضد یهودی عامه دربارهٔ گذشته چگونه بوده است پاسخ دهند، به‌خصوص مواردی که با شورشیان روستایی تحت استثمار در ارتباط بوده است. از سوی دیگر همهٔ مدافعین مذهب یهود و جدایی نژادی و شوونیسم نیز در مورد همین سؤال چه در پایان کار و چه در

مباحثات جاری، پاسخ خود را دارند. این واقعیت انکارناپذیر که انقلابیون روستایی مرتکب بیرحمیهای تکان‌دهنده‌ای بر ضد یهودیان (و همچنین سایر کسانی که به آنها ظلم کرده‌اند) شده‌اند، به‌عنوان یک استدلال، از سوی مدافعین فوق دقیقاً در همان شکل و جهتی مورد استناد واقع می‌شود که خشونت فلسطینی به‌منظور توجیه بی‌عدالتی نسبت به فلسطینیان.

پاسخ خود ما به این سؤال باید یک پاسخ جهان‌شمول و از نظر اصولی به موارد مشابه قابل تعمیم باشد. چنین پاسخی برای یک یهودی که صادقانه به‌دنبال رهایی از دلبستگیهای شدید گروهی»[1]، نژادپرستی و انحصارطلبی[2] مذهب یهود است خیلی مشکل نیست.

از همهٔ اینها گذشته، قیامهای روستاییان تحت استثمار علیه اربابانشان و مباشرین آنها در تاریخ بشر متداول است. یک نسل بعد از قیام روستاییان اوکراین در خمیلنیتسکی، روستاییان روس به رهبری «استنکا ریازین»[3] قیام کردند و مجدداً یک قرن بعد، شورش پوگاچف[4] به وقوع پیوست، همچنین می‌توان به جنگ روستایی ۱۵۲۵ آلمان، قیام روستاییان ۸-۱۳۵۷ فرانسه و بسیاری از شورشهای مردمی دیگر اشاره کرد و این غیر از قیامهای بردگان در تمامی نقاط جهان است. تمام این موارد (من عمداً نمونه‌هایی را انتخاب کرده‌ام که در آنها یهودیان هدف اصلی نبوده‌اند) با کشتارهای هولناک و مثل انقلاب کبیر فرانسه با عملیات ترور و وحشت همراه بوده است. موضع ترقی‌خواهان واقعی و اکثر مردم تحصیلکرده، محبوب و عادی اعم از روس، آلمانی و یا فرانسوی در این قیامها چیست؟ آیا مورخین با وجدان انگلیسی به هنگام نوشتن تاریخ

---

1. Particularism

۲. Dead-hand، در لغت به معنای ملک مطلق یا مالکیت غیر قابل فروش است. ـ مترجم.

3. Stenka Ryazin

4. Pugachev

وقتی به کشتار مردان انگلیسی توسط روستاییان انقلابی ایرلند که برای رهایی خود از قید بردگی قیام کرده بودند، می‌رسند آنان را به‌عنوان «نژادپرستهای ضد انگلیسی» محکوم می‌کنند؟ تاریخنگاران مترقی فرانسه نسبت به قیام بزرگ بردگان در «سانتو دومینگو»[1] که طی آن تعداد زیادی زن و کودک قطعه قطعه شدند چه نظری دارند؟ پرسیدن این سؤال در واقع پاسخ به آن است. اما اگر همین سؤال در میان بسیاری از «مترقیون» یا حتی در محافل یهودی «سوسیالیست» مطرح شود، پاسخ بسیار متفاوتی خواهد داشت. در اینجا یک روستایی که به بردگی کشیده شده، در صورتی که یهودیان بتوانند از حالت بردگی و استثمار او استفاده ببرند، به یک هیولای نژادپرست تبدیل می‌شود.

مثل «کسانی که از حوادث تاریخ عبرت نگیرند، محکوم به تحمل مجدد آن هستند»، در مورد یهودیانی مصداق دارد که نمی‌خواهند با گذشتهٔ خود کنار بیایند. اینان بردهٔ گذشتهٔ خود شده‌اند و در حال تکرار آن در سیاستهای صهیونیستی و اسرائیلی هستند. نقشی که دولت اسرائیل در حال حاضر نسبت به روستاییان مستضعف بسیاری از کشورهای دنیا (نه فقط خاورمیانه بلکه خیلی دورتر از آن) ایفا می‌کند به نقشی که یهودیان لهستان قبل از سال ۱۷۹۵ ایفا کردند، یعنی نقش ضابطین ستمگر امپراطوری، بی‌شباهت نیست. نقش عمدهٔ اسرائیل در تسلیح نیروهای رژیم سوموزا در نیکاراگوئه و نیروهای مخالف گواتمالا، السالوادور، شیلی و بقیهٔ کشورها که تاکنون در هیچ یک از مناظرات و مباحثات عمومی در اسرائیل و یا جوامع یهودی «سازمان یافته» خارج از اسرائیل رو نشده، منحصر به فرد و سازنده است. حتی این سؤال دقیق‌تر در مورد اقدام اسرائیل که آیا فروش اسلحه به رژیمهای دیکتاتوری که دستشان به خون مبارزین راه آزادی و روستاییان بی‌گناه آغشته است در راستای منافع

---

1. Santo Domingo

درازمدت یهودیان هست یا نه، به‌ندرت مطرح می‌شود. از این هم واضح‌تر، نقش بسیار با اهمیت یهودیان مذهبی و سکوت ربّیهایشان (که در تحریک دشمنی علیه اعراب ید طولایی دارند) در این معامله است. به‌نظر می‌رسد، اسرائیل و صهیونیسم به نقش یهودیت کلاسیک، به‌عنوان وحی منزل[1]، در مقیاسی جهانی، با شرایطی به‌مراتب خطرناکتر رجعت کرده‌اند.

تنها پاسخ ممکن به همهٔ این سؤالها و قبل از همه، پاسخ یهودیها، باید همان پاسخی باشد که مدافعین آزادی و انسانیت در همهٔ کشورها، همهٔ مردم و همهٔ فیلسوفان بزرگ علیرغم محدودیتهایی که انسانها در شرایط خود دارند، به آنها داده‌اند. باید باگذشتهٔ یهود و آنچه که در حال حاضر به دروغ از گذشته نقل و مورد ستایش واقع می‌شود مواجه شد. لازمهٔ چنین امری در درجهٔ اول صداقت کامل دربارهٔ واقعیتها، و دوم اعتقاد (و هر جا که امکان داشت، اعتقاد منتهی به‌عمل) به اصول اخلاق و سیاست انسان کامل است.

منسیوس[2] یکی از حکمای چین عهد باستان، (قرن چهارم قبل از میلاد) که بسیار مورد تحسین ولتر[3] بود در یک جا می‌نویسد:

«به همین دلیل می‌گویم همهٔ انسانها دارای یک احساس ترحم و شفقت هستند: کسی که ناگهان متوجه می‌شود یک کودک در حال سقوط در چاه است، احساسی از خطر و ترحم وجودش را فرا می‌گیرد. این احساس به‌خاطر لطفی که احیاناً از ناحیهٔ والدین کودک نصیب او می‌شود یا به‌دلیل جلب رضایت همسایگان و دوستان و یا به‌خاطر ترس از سرزنش ناشی از اینکه نتوانسته است کودک را نجات دهد، نیست. بنابراین می‌بینیم که هیچ کس بدون

---

۱. writ large، در لغت به معنای فرمان بزرگ یا یک سند لازم الاتباع است. ـ مترجم.

2. Mencius 3. Voltaire

احساس ترحم، یا احساس شرمندگی، یا احساس مهربانی و ادب و یا تشخیص صحیح از سقیم نمی‌تواند وجود داشته باشد. احساس ترحم آغاز انسانیت است. احساس شرمندگی آغاز درستکاری است، احساس مهربانی و ادب آغاز سلوک و شایستگی است و احساس تشخیص صحیح از تسلیم آغاز خرد و حکمت است. هر انسانی در وجودش این چهار نقطهٔ آغاز را دارد. درست مثل داشتن چهار دست و پا. از آنجاکه هر فرد انسان دارای این چهار آغاز است، کسی که خود را ناتوان از عمل به آنها بداند، در حال نابود کردن خود است.»

با توجه به مطالب فوق مشاهده می‌شود (و در فصل بعد مفصلاً توضیح خواهیم داد) که احکام مذهب یهود در شکل کلاسیک و تلمودی آن، چقدر از این بحث فاصله دارد و تا چه اندازه مسموم‌کنندهٔ ذهن و دل است.

مسیر حرکت به‌سوی یک انقلاب ناب در یهودیت، ترسیم یک چهرهٔ انسانی از آن و فراهم آوردن این امکان که یهودیان گذشتهٔ خود را بفهمند و از این طریق خود را به‌دور از سلطهٔ ستمگرانهٔ یهودیت مجدداً آموزش دهند، در گرو انتقادی سخت از مذهب یهود است. باید علیه آنچه متعلق به گذشتهٔ ماست با جرأت و بدون حبّ و بغض سخن بگوییم، همان طور که ولتر علیه «شکست مفتضحانه!»اش سخن گفت.

فصل پنجم

قوانین ضد غیر یهودیان

همان‌طور که در فصل سوم توضیح داده شد، «هالاخا»[1]، یعنی سیستم حقوقی یهودیت کلاسیک، آن‌گونه که از قرن نهم تا اواخر قرن هیجدهم تقریباً توسط همهٔ یهودیان اجرا می‌شد و تا همین اواخر به شکل یهودیت ارتدکس حفظ شده، قبل از هرچیز مبتنی بر تلمود بابلی است. اما به‌خاطر ترکیب ناجور و ناهنجار مباحثات حقوقی موجود در تلمود، تدوین منسجم‌تر و قابل کنترل‌تری از آن لازم تشخیص داده شد که عملاً توسط نسلهای بعدی محققین مذهبی یهود به انجام رسید. برخی از این آثار اعتبار زیادی پیدا کرده و مورد استفادهٔ عموم است. با توجه به دلایل فوق، ما در اغلب موارد، به جای مراجعهٔ مستقیم به تلمود، به چنین تألیفاتی (و متواترترین تفسیرهای آنها) رجوع خواهیم کرد. به‌هرحال این فرض صحیح است که تألیفات مورد مراجعهٔ ما نسبت به متن اصلی تلمود امانت را رعایت کرده و اضافاتی که بعداً توسط محققین وارد شده نیز بر همین اساس صورت گرفته است.

---

۱. Halakhah، بخشی از ادبیات مذهبی تلمود که با قانون سر و کار دارد. در مقابل Haggadah که بخش غیر حقوقی تلمود را گویند. ـ مترجم.

اولین مجموعه از قوانین تلمود که همچنان حائز اهمیت فراوان است، «میشنه تراه»[1] نوشتهٔ دکتر موشه میمونیدس[2] در اواخر قرن دوازدهم است. معتبرترین مجمع القوانینی که تا همین اواخر به‌عنوان کتاب راهنما مورد استفاده قرار می‌گرفت، «شولبان آورخ»[3] اثر «آر. یوسف. کارو»[4] است که در اواخر قرن شانزدهم به‌عنوان تلخیصی از کتاب بسیار حجیم وی به نام «بیت یوسف»[5] برای محققین دورهٔ عالی تألیف گردید. «شولبان آروخ» همان نسخه‌ای است که بیش از بقیه مورد تفسیر قرار گرفته است و علاوه بر تفسیرهای کلاسیک از قرن هفدهم به بعد تفسیری مهم متعلق به قرن بیستم از این کتاب به نام «میشنه برورا»[6] نیز تألیف شده است و بالاخره دائرةالمعارف تلمود، اثری جدید، منتشره در اسرائیل در سالهای دههٔ ۱۹۵۰ و چاپ بزرگترین مجمع محققین ارتدکس یهود، که خلاصهٔ خوبی از کلیهٔ مطالب تألیف شده پیرامون تلمود است.

قتل و کشتار

بر اساس قوانین مذهب یهود، قتل یک یهودی گناه کبیره و یکی از سه گناه شنیع (دو گناه شنیع دیگر، بت‌پرستی و زنا) است. محاکم شرع یهود و مقامات غیرمذهبی، فارغ از محدودیتهای عادی دادگستری دستور دارند هرکس را که در قتل یک یهودی مقصر باشد، مجازات کنند. هر یهودی که به‌طور غیر مستقیم باعث قتل یک یهودی دیگر شود، تنها در قبال آنچه که قوانین تلمود آن را معصیت علیه «قوانین الهی» می‌خوانند، مقصر قلمداد می‌شود و به جای افراد بشر باید خداوند او را مجازات کند.

اما وقتی که محکوم، یک غیر یهودی است، قضیه کاملاً متفاوت

---

1. Mishneh Torah
2. Dr. Moses Maimonides
3. Shulban Arukh
4. R.Yosef Karo
5. Beyt Yosef
6. Mishneh Berurah

است. اگر یک یهودی، یک غیر یهودی را بکشد تنها قوانین الهی را زیر پا گذاشته و دادگاه نمی‌تواند او را مجازات کند.(۱) و چنانچه به‌طور غیر مستقیم باعث مرگ یک غیر یهودی شود، ابداً گناهی مرتکب نشده است.(۲)

یکی از دو مفسر بزرگ شولبان آروخ وقتی به بحث غیر یهودی می‌رسد می‌گوید «یک غیر یهودی را مستقیماً نمی‌توان مورد اذیت قرار داد، اما اگر فردی به‌طور غیرمستقیم به یک غیر یهودی آسیب برساند اشکالی ندارد، مثل برداشتن نردبان پس از آنکه غیر یهودی به داخل گودال افتاده باشد، چون این آسیب رساندن مستقیم انجام نشده است.(۳) در عین حال این مفسر اشاره می‌کند که هر عملی به‌طور غیرمستقیم منجر به مرگ یک غیر یهودی بشود، چنانچه موجب اشاعهٔ خصومت نسبت به یهودیان گردد، ممنوع است.(۴)

یک غیر یهودی قاتل چنانچه توسط یک قاضی یهودی محاکمه شود، چه مقتول یهودی باشد چه غیر یهودی، باید اعدام شود، اما اگر مقتول غیر یهودی باشد و قاتل به یهودیت تغییر مذهب دهد، مجازات نخواهد شد.(۵)

همهٔ این موارد با واقعیات موجود در دولت اسرائیل ارتباط مستقیم و عملی دارد. اگرچه قوانین جنایی دولت اسرائیل هیچ فرقی بین یهودی و غیر یهودی قائل نیست، اما ربّیهای ارتدکس یهود که به کار هدایت پیروانشان به تبعیت از هالاخا مشغولند، مطمئناً قائل به تفاوت بین این دو هستند و مخصوصاً موعظهٔ آنها به سربازان مذهبی از اهمیت زیادی برخوردار است.

از آنجا که کوچکترین اشاره در مورد منع کشتن یک غیر یهودی بلافاصله در ذهن ما (یهودیان) غیر یهودیانی را تداعی می‌کند که با آنان در جنگ نیستیم، بسیاری از مفسرین قوانین شرعی یهود در گذشته، این نتیجهٔ منطقی را می‌گرفتند که بنابراین در زمان جنگ همهٔ غیر یهودیان

متعلق به گروه دشمن را «می‌توان» و بلکه «باید» کشت.(۶) از سال ۱۹۷۳ به بعد، این فرضیه به‌منظور هدایت سربازان مذهبی اسرائیل آشکارا موعظه و تبلیغ می‌شد. اولین بار این چنین موعظه‌هایی به‌طور رسمی در کتابچه‌ای گنجانیده شد که توسط ستاد مرکزی ارتش اسرائیل که حوزهٔ مسؤولیت آن شامل ساحل غربی هم می‌شد، منتشر گردید. در این کتابچه فرماندهٔ کل «چاپلین»[1] می‌نویسد:

«هنگامی که نیروهای ما در حین جنگ یا تعقیبهای خطرناک یا در بمباران، با غیر نظامیان مواجه می‌شدند، چون اطمینانی نبود که این غیر نظامیان به نیروهای خودی صدمه نزنند، بر طبق اصول هالاخا می‌توانستند و بلکه باید آنان را می‌کشتند... تحت هیچ شرایطی نباید به یک عرب اعتماد می‌کردند، حتی اگر او ثابت می‌کرد که یک غیر نظامی است... در جنگ وقتی نیروهای ما به دشمن حمله می‌کردند، اجازه داشتند و حتی مأمور بودند بر طبق اصول هالاخا حتی شهروندان و غیر نظامیان خوب، یعنی غیر نظامیانی که حفظ ظاهر می‌کردند را بکشند.»(۷)

شبیه این فرضیه در مکاتبهٔ زیر بین یک سرباز جوان اسرائیلی و ربّی‌اش مفصلاً شرح داده شده است: این نامه در کتاب سال یکی از معتبرترین کالجهای مذهبی کشور به نام «میدراشیات نوام»[2] کالجی که بسیاری از رهبران و فعالان «حزب مذهبی ملی»[3] و «جنبش گوش امونیم» در آن تحصیل می‌کردند، منتشر شده است.(۸)

نامه‌ای از سرباز «موشه» به ربّی «شیمون وایزر»

«با استعانت از خداوند، عالیجناب، ربّی عزیزم

قبل از هرچیز می‌خواستم احوال شما و خانواده را بپرسم. امیدوارم همگی سلامت باشید. من هم شکر خدا خوبم. مدتهاست نامه ننوشته‌ام.

---

1. Chaplain 2. Midrashiyyat No'am 3. Religious Party

امیدوارم مرا ببخشید. گاهی اوقات آیهٔ «چه وقت باید بیایم و در مقابل خداوند ظاهر شوم»(۹)؟ را به‌خاطر می‌آورم. امیدوارم، گرچه مطمئن نیستم، بتوانم در یکی از مرخصیهایم بیایم و باید این کار را بکنم.

در یکی از مناظرات گروه ما، گفتگو پیرامون «اخلاق اسلحه»[1] بود و بحث حول این محور دور می‌زد که آیا کشتن مردان، زنان و کودکان بی‌سلاح جایز است یا خیر؟ یا اینکه آیا ما باید از اعراب انتقام بگیریم یا نه؟ و هر یک از ما برداشت خود را می‌گفت. من نتوانستم به تصمیم روشنی برسم که آیا با اعراب باید مثل «عمالقه»[2] رفتار کرد؟ یعنی هرکسی مجاز به کشتن آنهاست تا نامشان از صفحهٔ روزگار محو گردد(۱۰) یا آنکه احتمالاً باید با آنان درست مثل زمان جنگ که فقط سربازان را می‌کشند. رفتار شود.

سؤال دوم من این است که آیا من مجازم جانم را به‌خاطر زنده نگهداشتن یک زن به خطر بیندازم؟ چون مواردی بوده است که زنها نارنجک دستی پرتاب کرده بودند. یا اینکه آیا من اجازه دارم به یک عرب که دستهایش را به علامت تسلیم بالا برده است آب بدهم؟ زیرا از این احتمال می‌ترسم که او برای فریب دادن و کشتن من این کار را کرده باشد و چنین چیزهایی اتفاق افتاده است.

نامه‌ام را با درودهای گرم به جناب ربّی و خانواده‌اش به پایان می‌برم.»

موشه

پاسخ ربی «شیمون وایزر» به «موشه»

«با استعانت از خداوند، موشه عزیزم، سلام

این نامه را امشب شروع می‌کنم، هرچند می‌دانم که نمی‌توانم آن را

---

۱. Purity of Weapons، منظور قواعد اخلاقی نانوشته‌ای است که افراد مسلح ملزم به رعایت آن هستند ـ مترجم.

۲. Amalekites، نام فرزندان عمالک که قومی صحرانشین بودند و در جنوب کنعان زندگی می‌کردند و نامشان در کتب عهد عتیق ذکر شده است. ـ مترجم.

تمام کنم چراکه هم کار دارم و هم می‌خواهم نامهٔ مفصلی برایت بنویسم و پاسخ سؤالهایت را به‌طور کامل بدهم و به همین خاطر باید برخی از سخنان دانشمندان و حکمایمان را که رحمت خداوند بر آنان باد، کپی کرده و برایت تفسیر کنم.(۱۱)

ملل یهود یک رسمی دارند که بر اساس آن، جنگ، قوانین و مقررات خاص خودش را دارد، مثل یک بازی، مثلاً فوتبال یا بسکتبال، اما طبق گفتهٔ حکمای ما که یادشان بخیر باد، [...] جنگ برای ما یک بازی نیست بلکه یک ضرورت حیاتی است و فقط طبق همین معیار باید تصمیم بگیریم که چگونه آن را به راه بیندازیم. از یک سو [...] به‌نظر می‌رسد باید این را بدانیم که وقتی یک یهودی، یک غیر یهودی را به قتل می‌رساند، او یک قاتل محسوب می‌شود و به‌غیر از این استثنا که هیچ دادگاهی حق ندارد او را محاکمه کند، از نظر اهمیت نفس عمل درست مثل هر قتل دیگر است. اما در بسیاری از مآخذ مشابه معتبر دیگر [...] به مواردی برمی‌خوریم که ربی «شیمون» گفته است: «غیر یهودی، حتی بهترینش هم کشتنی است.»؛ «مار، حتی بهترینش، باید مغزش متلاشی شود.»

شاید بتوان این بحث را پیش آورد که تعبیر «کشتن» در گفته‌های ربّی شیمون فقط به‌صورت مجازی به کار رفته و نباید به معنای لغوی آن گرفته شود، یعنی منظور او از این لفظ واقعاً کشتن نبوده بلکه «سرکوب کردن» یا رفتارهایی نظیر آن بوده است و لذا تناقضی با منابع و مآخذی که از آنها نقل کردیم ندارد. یا ممکن است این طور استدلال شود که این گفتهٔ «شیمون» حتی به معنای لغوی کلمه [صرفاً] عقیدهٔ شخصی وی بوده که توسط سایر حکما [که قبلاً نقل شد] مورد مخالفت قرار گرفته است. اما توضیح کامل موضوع را در ملحقات[1] تلمود مشاهده می‌کنیم.(۱۲) در این

---

۱. Tosafot، حاشیه‌نویسیها و یادداشتهایی که در قرن یازدهم و سیزدهم بر تلمود نوشته شده است. ـ مترجم.

ضمائم و ملحقات [...] به تعبیری در اعلامیه‌های رسمی تلمر[۱] برمی‌خوریم با این مضمون که: غیر یهودیانی را که در چاه افتاده‌اند نباید بیرون آورد، در عین حال نباید هم آن را به داخل چاه هُل داد و باعث مرگ آنها شد، یعنی غیر یهودیان را نه باید نجات داد و نه مستقیماً به قتل رساند. عین متن ملحقات تلمود چنین است: و اگر بگویند [چرا که] در جای دیگر گفته شده است: «غیر یهودی، بهترینش هم کشتنی است.» پاسخ این است که: «منظور زمان جنگ است.» [...]

طبق گفتهٔ مفسرین ملحقات تلمود، باید بین زمان جنگ و صلح فرق گذاشت، بدین معنا که گرچه در زمان صلح کشتن غیر یهودیان ممنوع است اما در زمان جنگ کشتن آنها [اجباری، واجب] است. [...]

و این است تفاوت بین یک یهودی و یک غیر یهودی: با اینکه قاعدهٔ «هرکس که بخواهد ترا بکشد، تو اول او را بکش» در مورد یک یهودی به کار رفته است، همان طور که در رسالهٔ «سان‌هدرین»[۱] [در تلمود] صفحهٔ ۷۲ الف آمده، با وجود این، در صورتی که [واقعاً] این احتمال وجود داشته باشد که او (غیر یهودی) قصد کشتن شما را دارد، در مورد او هم مصداق پیدا می‌کند. اما در زمان جنگ معمولاً، فرض بر این است که یک غیر یهودی قصد جان شما را دارد، مگر در مواردی که کاملاً روشن باشد که او هیچ قصد شیطانی نداشته است. این است قاعدهٔ «اخلاق اسلحه» بر طبق هالاخا، نه مفهوم غریبی که امروزه در ارتش اسرائیل از آن استنباط می‌شود و باعث تلفات جانی بسیاری [از یهودیان] شده است. من بریدهٔ جریده‌ای را در کنار سخنرانی هفتهٔ پیش ربّی «کالمن کاهانا»[۲] در پارلمان اسرائیل می‌گذارم که به‌صورتی کاملاً زنده و در عین حال دردناک، نشان

---

۱. Sanhedrin، شورای عالی مذهبی اسرائیل در اورشلیم قدیم که مرکب از ۷۱ عضو بوده و صلاحیت قضایی داشته است. ـ مترجم.

2. Kalman kahana

مـی‌دهد کـه چگـونه ایـن قـاعدهٔ «اخـلاق اسـلحه» مـوجب مـرگ عـدهٔ بی‌شماری شده است.

در اینجا نامه‌ام را به پایان می‌برم. امیدوارم شما را خسته نکرده باشم. این موضوع حتی قبل از دریافت نامهٔ شما نیز همواره مورد بحث بـوده است اما نامهٔ شما باعث شد که من کل مسأله را تشریح کنم.

به امید سلامتی شما و همه یهودیان و به امید دیدار هـرچـه زودتـر، همان طوری که در نامه‌تان نوشته بودید.»

ارادتمند ـ شیمون

پاسخ موشه به ربّی شیمون وایزر

عالیجناب، ربّی عزیزم

قبل از هرچیز امیدوارم که جنابعالی و خانواده در سلامت و عـافیت باشید.

نامهٔ طولانی شما را دریافت کردم. از توجهی که به اینجانب داشـتید سپاسگزارم. با توجه به اینکه فکر می‌کنم شما به خیلی افـراد بـاید نـامه بنویسید و اغلب اوقات شما صرف مطالعه پیرامون برنامه‌هایتان می‌شود، تشکر من از شما چندین برابر است. و اما در مورد نامه، مـن ایـن طـور فهمیده‌ام که:

در زمان جنگ من نه فقط مجاز بلکه مأمورم که هر زن یا مرد عربی را که دیدم، چنانچه دلیلی برای ترس از کمک مستقیم یا غیر مستقیم او به دشمن داشتم او را بکشم. و تا آنجا که به من مربوط می‌شود مجبورم حتی اگر این قتل منجر به درگیری با قوانین نظامی شود، آن را مرتکب شوم. به‌نظر من این مسأله «اخلاق اسلحه» باید در مؤسسات آموزشی، حداقل مؤسسات آموزش مذهبی مطرح شود تا آنها با این موضوع آشنا شوند، دربارهٔ آن موضع بگیرند، و در دنیای وسیع «مـنطق» مـخصوصاً در ایـن زمینه سرگردان نباشند. این قاعده باید به نحوی تشریح شود که بتوان در عمل آن را پیگیری کرد؛ زیرا با کمال تأسف باید بگویم که در اینجا حتی

در بین دوستان مذهبی‌ام در این مورد هرکس منطق متفاوتی را به کار می‌برد. امیدوارم جنابعالی در این زمینه فعالانه عمل کنید تا فرزندان ما خط فکری نیاکانشان را به‌طور واضح و به دور از هرگونه ابهام دریابند.

در خاتمه امیدوارم که وقتی دورهٔ [آموزشی] ما تمام شد، حدوداً یک ماه دیگر، به یه‌شی‌وا[1] [کالج تلمود] بیایم.

خداحافظ ـ موشه

البته این فرضیهٔ هالاخا در مورد برخوردهای منجر به قتل، در اصل نه فقط با قوانین جنایی، بلکه همان گونه که در مکاتبات فوق بدان اشاره شد، با مقررات رسمی نظامی جاری اسرائیل نیز منافات دارد. به‌هرحال تردید اندکی وجود دارد که در عمل، این فرضیه بتواند در اجرای عدالت به‌ویژه در مورد مقامات نظامی تأثیری بگذارد. حقیقت این است که در کلیهٔ مواردی که یهودیها غیر نظامیان عرب را در مناطق نظامی یا اطراف آن به قتل رسانده‌اند مثل قتل‌عامهای کفر قاسم[2] در سال ۱۹۵۶ و نظایر آن، قاتلین، یا همگی از مجازات معاف می‌شدند یا حداکثر با محکومیتهای فوق‌العاده خفیف یا بخشودگیهای بسیار وسیع، مجازاتشان به‌حد صفر کاهش می‌یافت.(۱۳)

نجات از مرگ

اگرچه اهمیت جان انسان به‌عنوان عالی‌ترین ارزش انسانی و التزام هر یک از افراد بشر به‌حداکثر تلاش برای حفظ جان دیگر همنوعانشان، از بدیهیات است، اما این موضوع نزد یهودیان از معنای خاصی نیز

---

۱. Yeshivah. لغت عبری ـ مدارس سنتی یهود که منحصراً به تدریس تلمود اختصاص داشت. این کلمه به مدرسهٔ ابتدایی یهودیان ارتدکس نیز گفته می‌شد که علاوه بر تدریس دروس مذهبی، تدریس دروس غیر مذهبی نیز در آن رواج داشت. ـ مترجم.

2. Kafar Qasim

برخوردار است. این یک واقعیت است که بعد از جنگ جهانی دوم، افکار عمومی یهودیان، در برخی موارد به حق و در مواردی به ناحق، تمامی مردم جهان یا حداقل کل اروپا را به‌خاطر بی‌تفاوتی نسبت به قتل‌عام یهودیان شماتت می‌کنند، بنابراین اجازه بدهید ببینیم هالاخا در این باره چه می‌گوید:

براساس هالاخا، نجات جان همنوع یهودی از افضل وظایف است[۱۴] و تمامی تکالیف و امر و نهی‌های مذهبی دیگر به‌جز گناهان شنیع یعنی زنا (شامل زنای با محارم)، قتل و بت‌پرستی در مراحل بعدی اهمیت قرار می‌گیرند.

اما در مورد غیر یهودیان، اصل اساسی تلمود این است که نباید آنها را از مرگ نجات داد. هرچند که کشتن بدون حساب و کتاب آنان نیز ممنوع است. در تلمود[۱۵] این مسأله به‌صورت یک قاعدهٔ کلی آمده است که: «غیر یهودیان نه باید از چاه بیرون آورده شوند و نه به داخل آن هل داده شوند.» میمونیدس[۱۶] این گونه توضیح می‌دهد:

ما نباید موجب مرگ کسانی شویم که با آنان در جنگ نیستیم، اما گر آنها حتی در آستانهٔ مرگ قرار داشته باشند، نجاتشان ممنوع است. به‌عنوان مثال اگر ببینیم یکی از آنها در حال غرق شدن در دریاست، نباید او را نجات دهیم. درست است که در دستورات داریم: «تو نباید بگذاری دوستت کشته شود.»[۱۷] اما [یک غیر یهودی] «دوست تو» نیست.

مخصوصاً یک پزشک یهودی نباید یک بیمار غیر یهودی را مداوا کند. میمونیدس که خود پزشک مشهوری است در این خصوص با صراحت در پاراگراف دیگری[۱۸] تفاوت بین «دوست تو» و «غیر یهودی» را تکرار کرده و این طور نتیجه می‌گیرد که: «و تو باید از این قاعده بفهمی که مداوای یک غیر یهودی حتی در مقابل دریافت دستمزد نیز ممنوع است...»

در عین حال اگر فاش شدن امتناع یک یهودی، مخصوصاً پزشک، از

نجات دادن جان یک غیر یهودی موجب برانگیختن احساسات خصومت‌آمیز غیر یهودیان متنفذ و قدرتمند نسبت به یهودیان شده و جان آنان را در معرض خطر قرار دهد، اجباراً نجات او از مرگ جایگزین «ممنوعیت کمک به‌غیر یهودیان» خواهد شد. میمونیدس این طور ادامه می‌دهد: «... اگر از او و دشمنی او می‌ترسی، در مقابل دریافت دستمزد او را معالجه کن، به هر جهت معالجه بدون دستمزد او ممنوع است.» در واقع میمونیدس خودش پزشک معالج خصوصی صلاح‌الدین بود و پافشاریش به دریافت دستمزد (احتمالاً به‌خاطر اطمینان دادن از اینکه منظورش دستگیری از یک انسان نبوده و صرفاً یک وظیفهٔ اجتناب‌ناپذیر بوده است) مطلق نیست. زیرا وی در جای دیگر معالجهٔ یک غیر یهودی که دشمنی با او خطرناک است را «حتی به‌صورت رایگان و در صورتی که راه گریز دیگری نباشد»، مجاز می‌شمارد.

این فرضیهٔ ممنوعیت نجات غیر یهودیان از مرگ، یا معالجهٔ آنها و تعلیق این ممنوعیت به هنگام ترس از اشاعهٔ دشمنی آنها، به‌طور کامل و کلمه به کلمه در سایر مآخذ مثل «آرباه توریم»[1] قرن چهاردهم و «بیت یوسف» کارو و «شالبون آورخ»(۱۹) تکرار شده است. به گفتهٔ میمونیدس، «بیت یوسف» به این فرضیه می‌افزاید: «امتحان کردن دارو بر روی کافر در صورتی که ما را به هدفمان برساند، مجاز است.» این موضوع را ربّی معروف «موشه ایسرلس»[2] نیز تکرار کرده است.

مآخذ هالاخا اجماعاً دلالت بر این دارد که منظور از کلمهٔ «غیر یهودیان» مذکور در فرضیهٔ فوق، همهٔ غیر یهودیان هستند، [نه فقط غیر یهودیان بیمار]. تنها مخالف این اجماع، ربّی «موشه ریوکس»[3] مؤلف خلاصه تفسیری از «شالبون آروخ» است،(۲۰) آنجا که می‌نویسد:

---

1. Arbah Turim
2. Moses Isserles
3. Moses Rivkes

حکما و فلاسفهٔ ما در مورد کفار فقط گفته‌اند: «اینان کسانی بودند که در زمان خود بت می‌پرستیدند و به اکسودس[1] (مهاجرت یهودیان از مصر به کنعان) یا اکس نیهیلو[2] (خلقت جهان از عدم) اعتقاد نداشتند، در صورتی که غیر یهودیان که ما مردم اسرائیل به‌خاطر [حراست] از آنان تبعید شدیم و در میان آنان از هم جدا شدیم، به اکس نیهیلو، اکسودس و چندین اصل دیگر از مذهب ما اعتقاد داشته و به درگاه خالق زمین و زمان نماز می‌گذارند... نه تنها کمک به آنها هیچ منافاتی با مذهب ما ندارد بلکه دعا برای سلامتی آنان وظیفهٔ ماست.»

این پاراگراف که متعلق به نیمهٔ دوم قرن هفدهم است، از نقاط قوّت استدلال مدافعین مذهب یهود(۲۱) به‌شمار می‌رود. البته این پاراگراف به آن اندازه که مدافعین مزبور ادعا می‌کنند تأثیر ندارد زیرا بیشتر در پی رفع ممنوعیت نجات غیر یهودیان از مرگ است تا اجباری کردن آن مثل مواردی که به یهودیان مربوط می‌شود، از این گذشته این آزاداندیشی فقط مشمول مسیحیان و مسلمانان می‌شود نه اکثر انسانها. این پاراگراف بیشتر نشان‌دهندهٔ آن است که می‌شود فرضیهٔ خشن و ناهنجار هالاخا را با روش مترقیانه‌ای تعدیل کرد. اما در واقع اکثر منابع اخیر هالاخا به جای تعمیم تساهل «ریوکس» به سایر گروههای انسانی، آن را یک‌جا رد کرده‌اند.

هتک حرمت «شنبه» به‌خاطر حفظ جان

بی‌حرمتی به قانون شنبه، یعنی انجام کارهایی که در روز شنبه حرام است، هنگامی که نجات جان یک یهودی از مرگ اقتضا کند، تبدیل به تکلیف می‌شود.

مسألهٔ حفظ جان یک غیر یهودی در روز شنبه، در تلمود مستقلاً و

---

1. Exodos 2. Ex nihilo

به‌عنوان موضوع اصلی مطرح نشده است زیرا این عمل حتی در سایر روزهای هفته ممنوع است. اما در دو مورد به‌عنوان یک عامل بغرنج‌کننده وارد تلمود شده است.

مورد اول، جایی که مسأله حفظ جان گروهی از مردم در میان بوده و این احتمال (نه اطمینان) داده شود که در میان آنان حداقل یک یهودی وجود دارد. سؤال این است که آیا در چنین مواردی به‌خاطر حفظ جان این گروه باید از حرمت شنبه چشم‌پوشی کرد؟ بحثهای زیادی روی این موارد شده است. غیر از منابع و مآخذی که قبلاً ذکر کردیم از جمله میمونیدس و خود تلمود، «شولبان آروخ»(۲۲) در این گونه موارد بسته به میزان احتمال آن اعلام نظر می‌کند. مثلاً فرض کنید نه غیر یهودی و یک یهودی در یک ساختمان زندگی می‌کنند. در یک روز شنبه این ساختمان فرو می‌ریزد. یک نفر از این ده تن (مشخص نیست کدام یک) می‌میرد و نه نفر بقیه زیر آوار می‌مانند. آیا باید آوارها را کنار زده حرمت شنبه را زیر پا گذاشت و به جستجوی آن یک نفر یهودی پرداخت؟ (ممکن است تصادفاً این یهودی همانی باشد که مرده است.) شولبان آروخ می‌گوید، آری، باید این کار را کرد زیرا احتمال زیر آوار ماندن یهودی خیلی زیاد است (نه به یک). حالا فرض کنید که در این حادثه نه نفر می‌میرند و فقط یک نفر زیر آوار می‌ماند. (باز هم معلوم نیست کدام یک) در اینجا لازم نیست آوارها را برداریم زیرا این بار احتمال اینکه فردی که زیر آوار مانده یهودی باشد خیلی کم است (یک به نه). همین‌طور اگر یک قایق حامل تعدادی یهودی در روی دریا در معرض خطر غرق شدن باشد هتک حرمت شنبه به‌خاطر نجات قایق، از هر کاری واجب‌تر است. اما ربّی بزرگ «اقیوا ایگر»[1] (متوفی به سال ۱۸۳۷) معتقد است که این کار وقتی واجب است که معلوم شود در قایق یهودی هست، اما... اگر از هویت

---

1. Aqiva Eiger

سرنشینان قایق هیچ اطلاعی نداشته باشیم، حرمت [شنبه] نباید شکسته شود، زیرا باید براساس [حساب احتمالات و] اینکه اکثر مردم دنیا غیر یهودی هستند،(۲۳) عمل کرد، بنابراین از آنجا که احتمال کمی وجود دارد که یکی از آنها یهودی باشد، باید اجازه داد تا قایق غرق شود.

مورد دوم، ماده یا بندی است که به‌موجب آن، نجات یا نگهداری یک غیر یهودی به‌خاطر رفع خطر اشاعه خصومت نسبت به یهودیان امکان‌پذیر می‌شود. در این مورد می‌توان حرمت شنبه را نادیده گرفت. یک یهودی که از او خواسته شده تا در یکی از روزهای هفته (غیر از شنبه) به یک غیر یهودی کمک کند، ممکن است مجبور شود این تقاضا را قبول کند زیرا پذیرش اینکه او اصولاً مجاز به نجات جان نیست، در واقع یک نوع دعوت به خصومت تلقی خواهد شد اما اگر این درخواست در روز شنبه به‌عمل آید، این یهودی می‌تواند از قانون شنبه به‌عنوان یک بهانهٔ قابل قبول استفاده کند. یک نمونه از این مورد که به‌طور مفصل در تلمود آمده است،(۲۴) مورد یک مامای یهودی است که برای به‌دنیا آوردن فرزند یک زن غیر یهودی از او دعوت به‌عمل آمد. خلاصه‌اش این است که این ماما در روزهای هفته (غیر از شنبه) به‌خاطر «ترس از اشاعهٔ دشمنی» مجاز به کمک بود اما در روز شنبه چنین حقی نداشت زیرا می‌توانست این بهانه را برای خودش بیاورد که: ما فقط در مورد خودمان مجاز به هتک حرمت شنبه هستیم اما در مورد غیر یهودیان که به شنبه اعتقاد ندارند حق این کار را نداریم. اما آیا این توجیه صحیح بود یا تنها یک بهانه به‌شمار می‌آمد؟ میمونیدس واقعاً فکر می‌کند که این فقط یک بهانه است و حتی وقتی کار این ماما عملاً احتیاج به هتک حرمت شنبه نداشته باشد هم می‌توان از این بهانه استفاده کرد. احتمالاً وقتی هم که احتیاج به شکستن حرمت شنبه باشد، این بهانه می‌تواند به کار رود زیرا غیر یهودیان که نمی‌دانند چه کارهایی انجامش در روز شنبه حرام است، به‌هر حال میمونیدس رأی می‌دهد که: «برای به‌دنیا آوردن فرزند یک زن

غیریهودی در روز شنبه، حتی در قبال دریافت دستمزد نباید به او کمک کرد، و در این خصوص کسی نباید از اشاعهٔ خصومت نسبت به یهودیان ترسی به خود راه دهد، حتی در مواردی که [چنین کمکی مستلزم] هیچ نوع هتک حرمتی از قانون شنبه نباشد.» رأی «شولبان آروخ» هم همین است.(۲۵)

معهذا روی این نوع بهانه‌ها به‌عنوان ترفندی که بتواند همواره دشمنی غیر یهودیان را برطرف نماید نمی‌توان حساب کرد. روی این اصل برخی از مقامات مهم مذهبی یهود مجبور شدند تا مقررات را تا اندازه‌ای انعطاف‌پذیر کرده و به پزشکان یهودی اجازه بدهند که در روزهای شنبه به معالجهٔ غیر یهودیان بپردازند حتی اگر این عمل مستلزم انجام برخی از کارهایی باشد که انجامش در روز شنبه ممنوع است. این انعطاف نسبی به‌ویژه مشمول آن دسته از بیماران ثروتمند و متنفذ غیر یهودی می‌گردید که فریب دادن آنان به‌راحتی امکان‌پذیر نبوده و از طرفی خصومت آنان نسبت به یهودیان می‌توانست خطرآفرین باشد.

بر این اساس ربّی «یوئیل سیرکیس»[1] مؤلف کتاب «بیت هاداش»[2] و یکی از پرآوازه‌ترین ربّیهای زمان خودش (لهستان قرن هفدهم) حکم کرد که شهرداران، نجبای درجهٔ دوم و اشراف بایستی در روزهای شنبه به این دلیل که تحریک دشمنی آنان متضمن «خطراتی» برای یهودیان است، مورد معالجه قرار بگیرند. ولی در سایر موارد به‌ویژه در زمانی که این غیر یهودی را بتوان با بهانه‌ای جزئی فریب داد، یک پزشک یهودی با معالجهٔ او در روز شنبه مرتکب یک «گناه غیر قابل بخشش» شده است، بعدها در همین قرن هفدهم در یکی از شهرهای فرانسه به نام «متز»[3] که دو بخش آن به‌وسیلهٔ یک پل موقت با یکدیگر ارتباط پیدا می‌کرد، همین حکم صادر شد. یهودیان در روز شنبه اجازهٔ عبور از روی این پل را معمولاً

---

1. yoél sirkis
2. Bayit Hadash
3. Metz

نداشتند، اما ربّی شهر «متز» حکم کرد که یک دکتر یهودی علیرغم وجود این ممنوعیت می‌تواند از روی این پل بگذرد، «مشروط بر اینکه از سوی حاکم بزرگ فراخوانده شده باشد» از آنجا که این پزشک یهودی مجاز است برای مداوای بیمار یهودیش از این پل عبور کند، در صورتی که این کار را به‌خاطر حاکم بزرگ نکند، موجب تحریک دشمنی او خواهد شد. در زمان سلطنت مطلقهٔ لویی چهاردهم، جلب نظر مثبت مباشر او اهمیت به‌سزایی داشت و احساسات غیر یهودیان دون پایه خیلی مهم نبود.(۲۶)

«هوخمات شولومو»[1] که تفسیری از «شولبان آروخ» متعلق به قرن نوزدهم است نیز تعبیر محدودی از مفهوم «دشمنی» در ارتباط با «قرّائین»، فرقهٔ کوچکی از یهودیان مرتد، ارائه می‌دهد. بر اساس این تعبیر، اگر نجات جان اعضای این فرقه مستلزم هتک حرمت از شنبه باشد نباید آنان را نجات داد. زیرا مفهوم «دشمنی» فقط برای کفار به کار می‌رود که تعدادشان از ما زیادتر است و ما تحت اختیار آنان هستیم در حالی که قرّائین تعدادشان کم است و ما در اختیار آنان نیستم. بنابراین بحث ترس از دشمنی، اصلاً به آنها مربوط نمی‌شود.(۲۷) در واقع همان طور که خواهیم دید، ممنوعیت «مطلق» هتک حرمت از شنبه به‌منظور حفظ جان یک عضو فرقهٔ قرّائین، تا امروز همچنان به‌قوت خود باقی است.

این موضوع در «پاسخنامهٔ» ربّی «موشه سوفر»[2] معروف به «حاتم سوفر»، ربّی معروف شهر «پرسبورگ» (براتیسلاوا)[3] متوفی به سال ۱۸۳۲ به تفصیل مورد بحث واقع شده است. نتیجه‌گیریهای «حاتم سوفر» بیشتر دارای اهمیت تاریخی است. بعدها در سال ۱۹۶۶ شاهد آن هستیم که یکی از «پاسخنامه»های وی به‌طور علنی از سوی ربّی اعظم وقت اسرائیل، به‌عنوان «یکی از مبانی و ارکان هالاخا» مورد تأیید قرار

---

1. Hokhmat Sholomoh 2. Moses Sofer

۳. Pressburg یا Bratislava، پایتخت کشور جمهوری اسلواک امروز ـ مترجم.

می‌گیرد.(۲۸) سؤال مشخصی که از «حاتم سوفر» پرسیده شده بود مربوط به اوضاع ترکیه بود: در زمان یکی از جنگهای آن کشور حکمی صادر شده بود مبنی بر اینکه در تمام شهرها یا دهکده‌ها باید ماماها گوش به زنگ باشند تا در هر زمان که لازم شد برای کار به استخدام هر زنی در آیند. بعضی از این ماماها یهودی بودند. در آن زمان سؤال این بود که آیا این ماماهای یهودی می‌توانند خود را به استخدام زنان غیر یهودی در آورده و در روزهای هفته و روز شنبه به آنان کمک کنند؟

«حاتم سوفر» در پاسخنامهٔ(۲۹) خود در مورد این سؤال، پس از یک بررسی دقیق ابتدا نتیجه می‌گیرد که غیر یهودیان مورد بحث، یعنی مسیحیان و مسلمانان عثمانی، در حکم بت‌پرستانی نیستند که صراحتاً غیر خدا را می‌پرستند و در نتیجه مصداق «نه باید از چاه بالا کشیده شوند و نه به داخل آن هل داده شوند»، محسوب نمی‌شوند، سپس آنها را به «عمالقه» تشبیه کرده و می‌گوید غیر یهودیان مزبور مصداق این قاعدهٔ تلمود که «ازدیاد نسل عمالقه ممنوع است.» به‌شمار می‌آیند. بنابراین در اصل نباید به آنها حتی در روزهای غیر شنبه کمک کرد. اما معمولاً مداوای غیر یهودیان و یاری رساندن به آنان در کارهایشان، در صورتی که از خود دارای پزشک و ماما باشند که بتوان از آنها به جای پزشک و مامای یهودی استفاده کرد، مجاز است. زیرا اگر پزشکان و ماماهای یهودی از پذیرش بیماران غیر یهودی خودداری کنند، نتیجه‌اش تنها از دست دادن درآمد است که قطعاً مطلوب و موردنظر نیست. در این مسأله چنانچه حرمت شنبه زیر پا گذاشته نشود، تفاوتی بین شنبه و سایر روزهای هفته نیست. در مورد موضوع اخیر تنها فرقی که این روز با روزهای دیگر دارد این است که «شنبه» می‌تواند به‌عنوان بهانه‌ای برای فریب دادن زن کافر (غیر یهود) به کار رفته و گفته شود که مداوای وی «باعث شکستن حرمت شنبه می‌شد.»

در ارتباط با مواردی که به هتک حرمت شنبه مربوط می‌شود، «حاتم

سوفر» مانند بقیهٔ علمای یهود قایل به تفاوت بین دو دسته از کارهایی است که انجامش در روز شنبه ممنوع است. دستهٔ اول کارهایی که تورات انجام آنها را ممنوع کرده است، یعنی متن کتاب مقدس (به تفسیر تلمود)؛ چنین مواردی استثنایی است و به‌ندرت پیش می‌آید. در این موارد اگر حرمت شنبه رعایت نشود، خطر تحریک خصومت نسبت به یهودیان را به‌دنبال خواهد داشت، و دستهٔ دوم کارهایی که علمای یهود با تعمیم قوانین اصلی تورات به آنها، انجامشان را ممنوع کرده‌اند، گرایش به نقض این نوع ممنوعیتها کمتر است.

«حاتم سوفر»(۳۰) در یکی دیگر از پاسخنامه‌هایش، به این سؤال می‌پردازد که آیا یک پزشک یهودی مجاز است برای مداوای یک بیمار غیر یهودی در روز شنبه با کالسکه مسافرت کند؟ وی در پاسخ به این سؤال پس از اشاره به اینکه مسافرت با کالسکهٔ اسبی در روز شنبه فقط موجب نقض مقرراتی است که «توسط علما» وضع شده و نه نص قوانین تورات، این اظهارنظر رسمی میمونیدس را یادآور می‌شود که: «به زنان کارگر غیر یهودی نباید در روز شنبه کمک کرد. حتی اگر قانون شنبه هم زیرپا گذاشته نشود.» و اضافه می‌کند که همین اصل نه تنها در مورد مامایی بلکه در تمام موارد پزشکی اعمال می‌گردد. «سوفر» اما پس از آن هشدار می‌دهد که اگر به این روش عمل می‌شد، باعث ایجاد خصومت ناخواسته می‌گردید زیرا «غیر یهودیان» بهانهٔ «مقررات شنبه» را نمی‌پذیرفتند و ما را متهم می‌کردند که «جان کافر در نظر ما (یهودیان) ارزشی ندارد.» مهم‌تر از این ممکن بود پزشکان غیر یهودی را به‌فکر انتقام گرفتن از بیماران یهودی بیندازد. بنابراین باید به‌دنبال بهانهٔ بهتری باشیم. «حاتم سوفر» به پزشکهای یهودی که در روزهای شنبه برای مداوای بیماران غیر یهودی به خارج شهر دعوت می‌شوند توصیه می‌کند به بهانهٔ «لزوم اقامت در شهر به‌خاطر مراقبت از بیماران خود» متوسل شوند، زیرا با توسل به این بهانه می‌توانند بگویند: «من به‌خاطر بیمارانی که بیشتر به پزشک نیاز دارند،

نمی‌توانم به خارج شهر بروم و وظیفه‌ام را ترک کنم.»... با آوردن این بهانه هیچ ترسی از خطر اشاعهٔ خصومت نسبت به یهودیان نیز وجود نخواهد داشت زیرا این بهانهٔ معقولی است که معمولاً به‌عنوان اولین دلیل از سوی پزشکانی که دیر بر بالین بیماران خود می‌رسند اقامه می‌شود. فقط در مواردی که هیچ بهانه‌ای وجود نداشته باشد، مسافرت یک پزشک با کالسکه به خارج شهر در روز شنبه به‌منظور مداوای بیمار غیر یهودی مجاز شمرده می‌شود.

می‌بینیم که در تمام بحث، موضوع اصلی حول بهانه‌ای که باید آورده شود دور می‌زند نه مداوای واقعی بیمار و یا رفاه حال او و در تمام این احوال آنچه مسلم فرض شده این است که تا مرز جلوگیری از ایجاد خصومت، فریب دادن غیر یهودیان بر مداوای آنان ترجیح دارد.(۳۱)

البته در عصر جدید اغلب پزشکان یهودی، مذهبی نیستند و از این مقررات حتی اطلاع هم ندارند. گذشته از این، خیلی از پزشکان یهودی که مذهبی هم هستند، به‌زعم خودشان، ترجیح می‌دهند بیشتر به سوگند بقراطی[1] خودشان پایبند باشند تا به اوامر ربّیهای فناتیک.(۳۲) اما به‌هرحال موعظهٔ ربّیها روی بعضی از پزشکان چندان بی‌تأثیر هم نبوده است و پزشکانی هستند که گرچه از این موعظه‌ها پیروی نمی‌کنند اما صلاح نمی‌دانند علیه آنها موضع‌گیری کنند.

اینها مؤید آن است که این مسأله هنوز تا کنار گذاشته شدن خیلی فاصله دارد. جدیدترین موضعگیری هالاخا در این مورد در کتاب معتبر و مختصر «قوانین پزشکی یهود» که اخیراً به زبان انگلیسی منتشر شده، آمده است.(۳۳) این کتاب که ممهور به مهر معتبر بنیاد «موساد هاراو کوک»[2] اسرائیل است، بر اساس پاسخنامهٔ «الیزر یهودا والدنبرگ»[3]

---

۱. Hipocratic oath، سوگندی که دانشجویان پزشکی در ابتدای کار خود یاد می‌کنند. ـ مترجم.

قاضی‌القضات محکمهٔ شرع ناحیهٔ اورشلیم تنظیم شده است. چند پاراگراف از این اثر شایان توجه ویژه است:

اول، شکستن حرمت شنبه به‌خاطر قرّائین ممنوع است.(۳۴) این عبارت در کتاب فوق‌الذکر به‌طور صریح، مطلق و بدون هیچ توضیح اضافی آمده است. احتمالاً خصومت این فرقهٔ کوچک نسبت به یهودیان چندان جدی گرفته نمی‌شده و لذا مرگ آنها به مداوایشان در روز شنبه ترجیح داده شده است.

در مورد غیر یهودیان: طبق مقرراتی که در تلمود و مجمع‌القوانین یهود آمده است، هتک حرمت شنبه، اعم از اینکه ناشی از نقض قوانین کتاب مقدس باشد یا قوانین ربّیهای یهود، به‌خاطر نجات جان یک بیمار غیر یهودی بسیار بد حال، ممنوع است. کمک به یک زن غیر یهودی حامله برای به‌دنیا آوردن فرزندش در روز شنبه نیز ممنوع است.(۳۵)

ولی این قانون با وضع یک کلاه شرعی مشروط شده است: به‌هرحال امروزه می‌توان حرمت شنبه را به‌خاطر یک غیر یهودی با انجام دادن کارهایی که ربّیها انجام آنها را منع کرده‌اند شکست، زیرا با این کار در واقع فرد می‌تواند جلوی سوء تفاهم میان یهودی و غیر یهودی را بگیرد.(۳۶)

این مورد چندان قابل تعمیم نیست، زیرا معالجات پزشکی غالباً مستلزم انجام کارهایی است که خود تورات آنها را منع کرده و قابل توجیه با این کلاه شرعی نیست. ما شنیده‌ایم که در برخی از منابع هالاخا این کلاه شرعی به چنین کارهایی (معالجات پزشکی) نیز تعمیم داده شده است. اما این نقل قول (یا مطلب) در واقع بیان این نکته است به زبانی دیگر، که منابع هالاخا و منابع قابل ذکر دیگر، با این نظر مخالفند. به‌هرحال همهٔ درها بسته نیست، «قانون پزشکی یهود» برای این مشکل راه‌حل واقعاً جالبی دارد.

---

2. Moosad Harav Kook 3. Eliezer Yehuda Waldenburg

این راه حل به نکتهٔ ظریفی از قوانین تلمود توجه کرده است: این نکته همان «نیت» است. این راه‌حل مدعی است که ممنوعیت تحمیل شده از سوی تورات نسبت به انجام یک عمل در روز شنبه فقط متوجه اعمالی است که نیت از انجام آن با آنچه که از آن عاید می‌گردد یکی باشد. (مثلاً آرد کردن گندم در تورات تنها در صورتی منع شده که هدف از آن به‌دست آوردن آرد باشد.) به عبارت دیگر اگر همین عمل صرفاً و به‌طور تصادفی با دلایل و اهداف دیگری صورت گیرد، وضع فرق می‌کند، البته عمل همچنان ممنوع است، منتهی این بار فقط به‌دلیل نقض مقررات وضع شده از سوی علمای یهود ممنوع است نه نص قوانین تورات. بنابراین:

به‌منظور اجتناب از قانون‌شکنی، روش محکمه‌پسندی برای ارائه خدمات و معالجات به یک بیمار غیر یهودی حتی مواقعی که با قوانین کتاب مقدس متناقض است، وجود دارد: «پیشنهاد شده است که پزشک هنگام مراقبتهای اولیه از بیمار، نیت واقعی‌اش بهبود او نباشد بلکه حفظ خود و یهودیان از اتهامات مبتنی بر تبعیض مذهبی و اقدامات شدید تلافی‌جویانه‌ای باشد که ممکن است جان او را به‌طور اخص و سایر یهودیان را به‌طور اعم تهدید کند. با این نیت هر عملی که از پزشک سر بزند، عملی است که هدف واقعی‌اش با نتیجهٔ عملی که انجام آن به‌دلیل نقض قانون وضع شده از سوی ربّیها ممنوع شده است، یکی نیست.[۳۷]

این روش فریبکارانه نیز توسط یکی از کتب معتبر اخیر عبری، به‌عنوان جایگزین سوگند بقراطی پیشنهاد شده است.[۳۸]

اگرچه این حقایق حداقل دوبار در مطبوعات اسرائیل[۳۹] درج شده بود، اما انجمن پزشکی اسرائیل همچنان دربارهٔ آن سکوت اختیار کرده است.

با بررسی نسبتاً مفصل موضوع بسیار مهم نگرش «هالاخا» نسبت به شؤون زندگی یک غیر یهودی، اکنون به‌طور خلاصه‌تر سایر مقررات تبعیض‌آمیز «هالاخا» نسبت به‌غیر یهودیان را مورد بحث قرار می‌دهیم. از

آنجا که تعداد و حجم این مقررات بسیار زیاد است، فقط به مهم‌ترین آنها اشاره خواهیم کرد.

جرایم جنسی

آمیزش جنسی بین یک زن شوهردار یهودی با هر مردی غیر از همسرش برای دو طرف گناه کبیره محسوب می‌شود و یکی از سه گناه شنیع است. وضعیت زنان غیر یهودی کاملاً فرق می‌کند. از نظر «هالاخا»، غیر یهودیان کلاً بدکاره‌اند و آیهٔ «شهوت او مانند شهوت خر و نژادش [از نطفه] مانند نژاد اسب است.» در مورد همینها آمده است.(۴۰) هیچ تفاوتی بین یک زن غیر یهودی ازدواج کرده با زن غیر یهودی ازدواج نکرده وجود ندارد، چون تا آنجا که به یهودیان مربوط می‌شود، مفهوم واقعی زناشویی یا عروسی در مورد غیر یهودیان کاربرد ندارد (ازدواج با کافر جایز نیست) بنابراین، آمیزش جنسی بین یک مرد یهودی و یک زن غیر یهودی نیز زنا محسوب نمی‌شود.(۴۱) تلمود گناه چنین آمیزشی را تقریباً برابر با گناه مجامعت با حیوان می‌داند. (به همین دلیل غیر یهودیان عموماً به‌عنوان افرادی که پدر معینی ندارند فرض می‌شوند.)

در «دائرةالمعارف تلمود»(۴۲) می‌خوانیم: «مردی که در مورد رفتار جنسی همسر یک غیر یهودی اطلاعاتی داشته باشد (بدهد)، مشمول مجازات مرگ نمی‌شود.» زیرا در تلمود نوشته شده است: «همسر دوست تو»،(۴۳) نه «همسر غریبه» و حتی این حکم که یک فرد «می‌تواند با همسر یک غیر یهودی همبستر شود»(۴۴) که خطاب به‌غیریهودیان است، شامل یهودی نمی‌شود، درست مثل حکم «ازدواج با کافر جایز نیست.» و اگرچه یک زن شوهردار غیر یهودی بر همهٔ غیر یهودیها حرام است اما یک یهودی، تحت هر شرایطی مستثنی است، [بر یهودی حرام نیست.]

البته این بدان معنا نیست که آمیزش جنسی مرد یهودی با زن غیر یهودی مجاز است، درست برعکس، مجازات هم دارد اما مجازات اصلی بر زن غیر یهودی تحمیل می‌شود که بایستی اعدام گردد، حتی اگر توسط مرد یهودی مورد تجاوز به‌عنف قرار گرفته باشد. «اگر یک یهودی با یک زن غیر یهودی، اعم از یک دختربچه سه ساله یا بالغ، ازدواج کرده یا ازدواج نکرده، جماع کند، و مرد یهودی هم بچه سال بوده و فقط نه سال و یک روز داشته باشد، به‌خاطر آنکه جماع او با زن غیر یهودی با تمایل (به‌غیر عنف) صورت گرفته، در اینجا این زن است که باید کشته شود، درست مثل حکم جماع با حیوان، چراکه به واسطهٔ این زن بوده که مرد یهودی دچار دردسر شده است.(۴۵) البته مرد یهودی هم باید شلاق بخورد و چنانچه او یک «کوهن» (عضو طایفهٔ روحانی) باشد باید دو برابر شلاق بخورد، زیرا مرتکب جرم مضاعف شده است: یک کوهن نباید با یک زن بدکاره همبستر شود و زنان غیر یهودی هم که همگی بدکاره محسوب می‌شوند.(۴۶)

موقعیت اجتماعی

طبق مقررات «هالاخا»، یهودیان حتی‌الامکان نبایستی اجازه دهند که یک غیر یهودی به مناصب اداری، فوق یهودیان، هرچند مشاغل کم اهمیت، منصوب شود. (دو مثال موجود مربوط به «فرماندهی یک گروه ده نفره از سربازان ارتش یهود» و «سرپرستی یک پروژهٔ آبیاری» است.) این قاعده به‌خصوص، عمدتاً در مورد کسانی که دین خود را به یهودیت تغییر داده‌اند، و فرزندان آنان (از طرف مادر) تا ده پشت یا تا جایی که قابل شناسایی هستند، اعمال می‌گردد.

غیر یهودیان، دروغگوی مادرزاد محسوب می‌شوند و لذا صلاحیت ادای شهادت در محاکم شرع یهود را ندارند. از این نظر، موقعیت آنان در

تئوری، همپایهٔ زنان یهودی، بردگان و افراد صغیر و در عمل، حتی از این هم بدتر است. امروزه انتخاب زن یهودی به‌عنوان شاهد در محاکم شرع یهود در برخی موارد، پذیرفته شده است، اما در مواردی که برای دادگاه محرز شود که شاهد، یک زن غیر یهودی است، هرگز مورد قبول نخواهد بود.

مشکل وقتی بروز می‌کند که محکمهٔ شرع یهود نیاز به اثبات حقیقتی داشته باشد که در مورد آن فقط شاهدان غیر یهودی وجود دارند. نمونه‌های مربوط به زنان بیوه مثال مهم و خوبی در این خصوص به‌شمار می‌رود: بر اساس قوانین شرع یهود، یک زن تنها در صورتی می‌تواند بیوه اعلام شده و مجاز به ازدواج مجدد شود که مرگ شوهرش با دلایل متقن اثبات گردد و یا یک شاهد، مرگ او را دیده یا جسدش را شناسایی کند و دادگاه شهادت شفاهی یک یهودی را به صرف آنکه گواهی دهد حقیقت مورد سؤال را از یک شاهد عینی غیر یهودی شنیده است، می‌پذیرد. مشروط بر آنکه قانع شود که غیر یهودی مزبور، اتفاقاً به این موضوع در صحبت خود اشاره کرده نه در پاسخ به سؤال مستقیم: زیرا فرض بر این است که پاسخ مستقیم یک غیر یهودی به سؤال مستقیم یک یهودی، دروغ است.(۴۷) در مواقع لزوم، یک یهودی (ترجیحاً یک ربّی) متعهد می‌شود تا با شاهدان عینی غیر یهودی گفتگوی در گوشی داشته باشد و بدون پرسیدن سؤال مستقیم، در مورد حقیقت موضوع مورد محاکمه، به‌طور غیر مستقیم از او اقرار بگیرد.

پول و دارایی

۱. هدایا ـ تلمود در منع هدیه دادن به‌غیر یهودیان صراحت دارد. اما در یهودیت کلاسیک این قانون تعدیل شده است. زیرا در میان بازرگانان مرسوم است به طرفهای قرارداد خود هدیه بدهند. بنابراین مقرر گردید

که یک یهودی می‌تواند به یک غیر یهودی «آشنا» هدیه بدهد با این توجه که این در واقع هدیه نیست بلکه نوعی سرمایه‌گذاری است که از آن انتظار برگشت نیز می‌رود. هدیه‌دادن به‌غیر یهودی «ناآشنا» همچنان ممنوع است. قاعدهٔ مشابهی نیز در مورد صدقه دادن اعمال می‌گردد. صدقه‌دادن به گدای یهودی یک واجب اُولیٰ است. صدقه دادن به‌غیریهودی صرفاً در موارد صلح و آشتی مجاز است. اما هشدارهای متعددی از سوی ربّیها وجود دارد مبنی بر اینکه اجازه ندهند غیر یهودیان به گرفتن صدقه از یهودیان عادت کنند و باید سعی شود حتی‌الامکان از این گونه صدقه‌دادنها به نحوی که ایجاد خصومت بی‌مورد نکند، خودداری شود.

۲. گرفتن بهره ـ تبعیض نسبت به‌غیر یهودیان در مورد این موضوع با توجه به‌وجود کلاه شرعی (که در فصل سوم توضیح داده شد) که در سایهٔ آن مطالبهٔ بهره حتی از وام‌گیرندگان یهودی مجاز می‌شود، در حد وسیعی مشروعیت یافته است. اما اعطای وام بدون بهره به یک یهودی، به‌عنوان یک عمل خیرخواهانه، همچنان توصیه می‌شود. در حالی که مطالبهٔ بهره از یک غیر یهودی الزامی است. در واقع بسیاری از متنفذین مذهبی یهود (نه همهٔ آنان) از جمله میمونیدس، مطالبهٔ بهره از غیر یهودی را به رباخوارانه‌ترین شکل ممکن، الزامی می‌دانند.

۳. مفقود شدن اموال ـ اگر یک یهودی مالی را پیدا کند که صاحب احتمالی آن یهود باشد، به یابنده شدیداً توصیه می‌شود تا به‌طور مؤثری برای بازگرداندن مال به صاحبش از طریق اعلان عمومی تلاش نماید. در مقابل، تلمود و کلیهٔ منابع معتبر قدیمی شرعی یهود نه تنها به یابندهٔ یهودی اجازه می‌دهند که مال یافته شدهٔ متعلق به‌غیر یهودی را ضبط کند بلکه او را از برگرداندن مال به صاحبش منع می‌کنند.(۴۸) در عصر حاضر که اغلب کشورها در قوانین مصوب خود، برگرداندن اموال گمشده به صاحبانشان را الزامی می‌دانند، شارعین یهود به پیروان خود دستور

داده‌اند که از مقررات و قوانین فوق، نه به‌عنوان یک واجب دینی بلکه به‌عنوان یک تعهد مدنی به دولت، تبعیت کنند، یعنی اگر احتمال یهودی بودن صاحب مال وجود نداشته باشد، نیازی به تلاش مؤثر برای یافتن صاحب مال نیست.

۴. **فریب در معامله** ـ شرکت در هر نوع معامله فریب‌آمیز علیه یک یهودی، به هر مقدار که باشد گناه کبیره است اما در مورد غیر یهودیان فقط شرکت مستقیم در معاملات فریبکارانه منع شده است و فریب غیر مستقیم مجاز است مگر اینکه احتمال ایجاد خصومت نسبت به یهودیان یا اهانت به مذهب یهود وجود داشته باشد. به‌عنوان مثال می‌توان اشتباه محاسبه به هنگام خرید را ذکر کرد. اگر یک یهودی موقع خرید به ضرر خودش اشتباه کند، تصحیح اشتباه او یک وظیفهٔ مذهبی (واجب) است. اما اگر یک غیر یهودی در اثر عجله مرتکب اشتباه محاسبه شود، احتیاجی نیست او را متوجه اشتباهش کنیم. ولی به‌منظور پرهیز از دشمنی او، چنانچه احتمالاً خودش پی به اشتباهش ببرد، می‌گوییم: «من به محاسبهٔ تو اعتماد دارم.»

۵. **کلاهبرداری** ـ کلاهبرداری از یک یهودی در قالب خرید و فروش جنس به قیمت غیر منطقی ممنوع است. اما این اصطلاح (کلاهبرداری) در مورد غیر یهودیان کاربرد ندارد، زیرا در کتب مذهبی آمده است: «هیچ کس سر برادرش را کلاه نمی‌گذارد.»(۴۹) اما اگر یک غیر یهودی سر یک یهودی را کلاه بگذارد باید آن را جبران کند، گرچه نباید [در موارد مشابه] شدیدتر از یک یهودی تنبیه شود.(۵۰)

۶. **دزدی و جیب‌بری** ـ سرقت (حتی بدون درگیری و خشونت) مطلقاً ممنوع است. همان‌گونه که با ظرافت در «شولبان آروخ» آمده است: «حتی از یک غیر یهود». جیب‌بری (همراه با خشونت) در صورتی که مال‌باخته، یهودی باشد اکیداً ممنوع است، اما جیب‌بری از یک غیر یهودی توسط یهودی اکیداً ممنوع نیست، مگر تحت شرایط خاص. مثلاً وقتی

غیریهودی مزبور تحت فرمان ما نباشد مجاز نیست ولی اگر تحت فرمان خودمان باشد اشکالی ندارد. شارعین یهود در مورد جزییات شرایطی که تحت آن یک یهودی می‌تواند جیب یک غیر یهودی را بزند با هم اختلاف‌نظر دارند. اما در اینجا بحث اصلی، تنها مربوط به‌قدرت نسبی یهودیان و غیر یهودیان است نه ملاحظات کلی عدالت و انسانیت. این مسأله پاسخ خوبی به این سؤال است که چرا تعداد ربّیهایی که علیه سرقت اموال فلسطینیان در اسرائیل اعتراض کرده‌اند، این قدر کم هستند؟ زیرا این سرقتها مورد حمایت بخش اعظم جناح قدرتمند یهود بوده است.

غیر یهودیان در سرزمین اسرائیل

علاوه بر قوانین کلی موجود علیه غیر یهودیها، در «هالاخا» قوانینی وجود دارد که مخصوص غیر یهودیان ساکن سرزمین اسرائیل یا موارد مربوط به‌غیر یهودیانی است که صرفاً از این سرزمین عبور می‌کنند، هدف از طراحی این قوانین ویژه، ارتقاء و ترویج تفوق یهود بر سایر ساکنان این سرزمین بوده است.

ارائهٔ تعریف دقیق جغرافیایی از عبارت «سرزمین اسرائیل» در تلمود و سایر کتب تلمودی مورد اختلاف است و این اختلاف همچنان تا زمان حاضر بین طیفهای مختلف صهیونیسم ادامه داشته است. نظر اکثریت این است که سرزمین اسرائیل (علاوه بر خود فلسطین) شامل نه فقط کل سینا، اردن، سوریه و لبنان بلکه بخشهای قابل توجهی از ترکیه است.(۵۱) و از میان نظرات مختلف اقلیت، رایج‌ترین آنها، مرز شمالی سرزمین اسرائیل را «فقط» تا نیمه راهی می‌داند که از طریق سوریه و لبنان، در عرض جغرافیایی «حمص»[1] می‌گذرد. این نظریه مورد حمایت «بن

---

1. Homs

گوریون» بود. اما حتی کسانی که سوریه و لبنان را خارج از سرزمین اسرائیل می‌دانند، معتقدند که برخی از قوانین ویژهٔ تبعیض‌آمیز (هرچند با شدت کمتری نسبت به آنچه که در اسرائیل اصلی اعمال می‌شود) بایستی نسبت به‌غیر یهودیان ساکن آن بخشها اعمال گردد، زیرا آن سرزمینها نیز در قلمرو پادشاهی داوود واقع شده است. در کلیهٔ تفاسیر تلمود، سرزمین اسرائیل شامل قبرس هم هست.

اکنون می‌خواهم چند نمونه از این قوانین ویژهٔ مربوط به‌غیر یهودیان در سرزمین اسرائیل را فهرست‌وار نقل کنم. ارتباط این قوانین با عملکرد واقعی صهیونیسم کاملاً آشکار است.

در «هالاخا» فروش اموال غیر منقول (مزارع و منازل) واقع در سرزمین اسرائیل به‌غیر یهودیان ممنوع شده است و در سوریه فروش منازل (نه مزارع) مجاز اعلام گردیده است.

اجاره دادن خانه به یک غیر یهودی در سرزمین اسرائیل به دو شرط مجاز است: شرط اول آنکه این خانه برای سکونت استفاده نشود بلکه برای اهداف دیگری مثل انبار به کار رود و شرط دوم آنکه تعداد همین خانه‌ها هم نباید بیش از سه خانهٔ مجاور هم باشد.

میمونیدس این قاعده و همچنین چند قاعدهٔ دیگر در این زمینه را بدین شرح توضیح می‌دهد: «... یعنی اینکه نباید به آنها اجازه دهید که در زمین جاگیر شوند». اگر مالک نشوند اقامتشان موقتی خواهد بود.(۵۲) «در زمانی که یهودیها در حال تبعید هستند یا هنگامی که قدرت غیر یهودیان از یهودیان بیشتر است، می‌شود حضور غیر یهودیها را آن هم فقط به‌طور موقت تحمل کرد.»

اگر یهودیان از غیر یهودیان قوی‌تر باشند، آن وقت ما حق نداریم به این کافرها اجازه دهیم که در بین ما زندگی کنند. حتی یک مقیم موقت یا فروشندهٔ دوره‌گرد نباید اجازه عبور از سرزمین ما را داشته باشد مگر

آنکه «هفت فرمان نوح»[1] را بپذیرد.(۵۳) زیرا در متون مذهبی آمده است: «آنان نباید در سرزمین تو ساکن شوند.»(۵۴) یعنی حتی به‌طور موقت هم حق سکونت ندارند. اما اگر فرمان هفتگانهٔ نوح را پذیرفت آنگاه می‌تواند در این سرزمین به‌عنوان یک غریبه اقامت کند. به‌هرحال اعطای وضعیت غریبه مقیم به وی ممنوع است مگر در زمان برگزاری جشن [یعنی وقتی که معبد سلیمان بر پا شده و قربانیها اهداگردند.] در مواقعی که با برگزاری جشنها مصادف نیست پذیرش هرکس که کاملاً به آیین یهود نگرویده باشد، ممنوع خواهد بود.(۵۵)

بنابراین روشن است که دقیقاً همان‌طوری که رهبران و هواداران جنبش «گوش امونیم» می‌گویند، پاسخ «هالاخا» به این سؤال که با فلسطینیها چگونه باید رفتار کرد، این است که این رفتار به‌قدرت یهودیان بستگی دارد: یعنی اگر یهودیان قدرت کافی داشته باشند، اخراج فلسطینیها یک وظیفهٔ مذهبی (واجب) است.

این مقررات و قوانین ویژه غالباً توسط ربّیهای اسرائیل و پیروان متعصب آنان مورد استناد واقع می‌شود. به‌عنوان مثال قانون ممنوعیت اجارهٔ سه خانهٔ همجوار به‌غیر یهودیان، رسماً در کنفرانسی که در سال ۱۹۷۹ به‌منظور بحث پیرامون معاهدات «کمپ دیوید»[2] برگزار شد، مورد استناد قرار گرفت. این کنفرانس همچنین اعلام کرد که «خودمختاری» پیشنهادی بگین به فلسطینیان، با توجه به مقررات «هالاخا» بیش از حد لیبرالیستی و آزادمنشانه است. چنین اظهارنظرها و بیانیه‌های رسمی که در واقع به‌درستی مواضع «هالاخا» را بیان می‌کند، به‌ندرت از سوی «جناح چپ» صهیونیسم مورد اعتراض قرار گرفته است.

علاوه بر مقررات و قوانینی نظیر آنچه تاکنون ذکر شد که تماماً علیه غیر یهودیان ساکن سرزمین اسرائیل است، قوانین ویژه‌ای علیه کنعانیهای

---

1. Seven Noahide Precepts 2. Camp David

قدیم و ملل دیگری که قبل از تصرف فلسطین توسط یوشع، در این سرزمین زندگی می‌کردند و همچنین «عمالقه» وجود دارد که دارای تأثیرات به‌مراتب بدتری است. بر اساس قوانین مزبور، همهٔ این اقوام و ملیتها باید نابود و منقرض شوند و تلمود و ادبیات تلمودی حتی با کینهٔ شدیدتری، موعظه‌های کتاب مقدس دربارهٔ قتل‌عام آنان را با صراحت ذکر می‌کند. ربّیهای متنفذ که پیروان قابل ملاحظه‌ای در میان افسران ارتش اسرائیل دارند فلسطینیها را (و شاید همهٔ اعراب را)، همان اقوام قدیم می‌دانند، بنابراین دستوراتی مانند: «تو نباید دیّاری را زنده بگذاری»(۵۶) موضوعیت پیدا می‌کند. در واقع این خیلی غیر عادی نیست که به سربازان احتیاط که جهت انجام مأموریت گشت‌زنی در نوار غزه و شرکت در سخنرانی به آنجا می‌روند گفته شود: «فلسطینیهای ساکن غزه همان عمالقه هستند.» آیات کتاب مقدس که مشوق قتل‌عام اهالی «مدین»[1] است،(۵۷) به‌طور رسمی از سوی یکی از ربّیها ی متنفذ اسرائیل برای توجیه کشتار «کیبیا»[2] مورد استناد قرار گرفت.(۵۸) این بیانیهٔ رسمی در سطح وسیعی در میان ارتش اسرائیل توزیع شد. نمونه‌های مشابه زیادی از این نوع بیانیه‌های شرعی بیرحمانه رسماً علیه فلسطینیان صادر شده که تماماً مبتنی بر همین قوانین است.

بدرفتاری

تحت این عنوان می‌خواهم نمونه‌هایی از قوانین «هالاخا» را مورد بحث قرار دهم که حتی مهم‌ترین تأثیر آنها به اندازه‌ای نیست که مجوز تبعیض آشکاری همچون اعمال برخورد تحقیرآمیز و نفرت‌آور نسبت

---

۱. Midianites، مدین (به فتح میم و یاء و سکون دال) از اقوام قدیم بنی اسرائیل ـ مترجم.

2. Qibhiya

به‌غیر یهودیان باشد. از این رو در این قسمت خودم را مقید به نقل قول از موثق‌ترین منابع (آن گونه که تاکنون بوده است) نمی‌کنم بلکه از منابع فرعی‌تری نیز که به‌هرحال در سطح وسیعی در زمینهٔ دستورات و احکام، مورد مراجعه و استفاده قرار می‌گیرند، نقل خواهم کرد.

اجازه بدهید از متن بعضی از عبادات عادی شروع کنم. هر یهودی متدین در یکی از اولین بخشهای عبادت روزانهٔ صبح خود خدا را سپاس می‌گذارد که او را غیر یهودی نیافریده است.(۵۹) بخش پایانی عبادت روزانه (که در خالصانه‌ترین بخش عبادت مخصوص «روز اول سال نو» و «یوم کیپور»[1] خوانده می‌شود)، با این جمله آغاز می‌شود: ما باید خدای خود را شکر کنیم... به‌خاطر آنکه ما را شبیه ملل دیگر نیافرید... زیرا آنان در مقابل پوچی و بیهودگی سر تعظیم فرود می‌آورند و خدایی را می‌ستایند که هیچ کمکشان نمی‌کند.(۶۰) جملهٔ آخر از کتب ادعیه سانسور شده اما در اروپای شرقی در ادعیهٔ شفاهی باقی مانده بود و در حال حاضر نیز در بسیاری از کتاب دعاهای چاپ شده در اسرائیل حفظ شده است. در مهم‌ترین بخش دعای روزهای هفته، «نعمتهای هیجده گانه»، نفرین مخصوصی وجود دارد که در اصل متوجه مسیحیان، یهودیانی که به مسیحیت گرویده‌اند و سایر بدعت‌گذاران یهود است: «خدایا، امید همهٔ بدعت‌گذاران(۶۱) را قطع و همهٔ مسیحیان را الساعه نابود گردان.» این نفرین از اواخر قرن اوّل یعنی زمانی که مسیحیت هنوز یک فرقهٔ کوچک تحت ستم بود شروع شده بود، چند سال قبل از قرن چهاردهم ملایم‌تر شده و به این صورت در آمد که: «خدایا، امید همهٔ بدعت‌گذاران(۶۲) را قطع و آنان را الساعه هلاک گردان.» و با افزایش فشار به این ترتیب تغییر کرد که: «الهی، امید همهٔ سخن‌چینان و جاسوسان را قطع و همهٔ بدعت‌گذاران را الساعه نابود بفرما.» پس از تشکیل اسرائیل،

---

1. Yom Kippur

جریان برعکس شد و در بسیاری از کتب ادعیهٔ جدید، نفرین دوم که از سوی بسیاری از معلمین مدارس مذهبی اسرائیل نیز تجویز شده بود، چاپ شد. پس از سال ۱۹۶۷ جماعات چندی از محافل نزدیک به جنبش «گوش امونیم»، نفرین اول را (که تاکنون فقط به‌صورت شفاهی، نه مکتوب، وجود دارد) ابقاء نموده و هر روز از خدا می‌خواهند که مسیحیان را «السّاعه نابود فرماید.» این تغییر متن نفرین زمانی اتفاق افتاد که کلیسای کاتولیک (تحت ریاست پاپ جان بیست و سوم) دعایی را که در مراسم عبادی «جمعهٔ خوب» خوانده می‌شد و از خداوند برای یهودیان، بدعت‌گذاران و غیره طلب بخشایش می‌کرد، حذف نمود. این دعا از نظر اغلب رهبران یهودی، اهانت‌آور و حتی «ضد یهود» تلقی می‌گردید.

غیر از این عبادات روزانه، یک یهودی متدین بایستی در مناسبتهای مختلف اعم از خوب یابد، دعاهای کوتاه و مخصوصی را به زبان بیاورد. (به‌عنوان مثال زمانی که لباس نو می‌پوشد، میوهٔ نوبرانه‌ای میل می‌کند، آذرخش قدرتمندی می‌بیند، اخبار بدی می‌شنود و غیره) برخی از این مناسبتها مخصوص دعاهای مربوط به تلقین تمسخر و تنفر نسبت به‌غیر یهودیان است. در فصل دوم به قانونی اشاره کردیم که بر طبق آن یک یهودی متدین به هنگام عبور از قبرستان غیر یهودیان باید در حق مردگان آن نفرین کند. حال آنکه هنگامی که از کنار قبرستان یهودیان می‌گذرد باید برای مردگان آن از خداوند طلب مغفرت کند. قانون مشابهی در مورد زندگان وجود دارد که بر طبق آن، یهودی متدین وقتی چشمش به یک جماعت یهودی می‌افتد باید به نیایش خداوند بپردازد، در حالی که وقتی یک عده غیر یهودی را می‌بیند بایستی لب به نفرین آنان بگشاید. در مورد هیچ کدام استثناء وجود ندارد. تلمود مقرر می‌دارد(۶۳) هر یهودی که از کنار یک مجتمع مسکونی غیر یهودی می‌گذرد باید از خداوند بخواهد تا آن را ویران کند و اگر ساختمان ویرانه بود خدا را شکر کند که این گونه از

آنان انتقام گرفته است. (طبعاً عکس این قانون در مورد منازل مسکونی یهودیان اجرا می‌شود.) رعایت این قانون در مورد روستاییان یهودی که در روستاهای خود زندگی می‌کردند یا برای جوامع کوچک شهری که در شهرستانها و یا محله‌هایی می‌زیستند که تمام ساکنین آن یهودی بودند، بسیار ساده بود. اما در اوضاع و احوال یهودیت کلاسیک، اجرای آن غیر ممکن گردید و نتیجتاً فقط به کلیساها و نیایشگاههای سایر مذاهب (به‌جز اسلام) اختصاص یافت.(۶۴) در این زمینه شایان ذکر است که به‌مرور زمان پیرایه‌هایی بر این قانون بسته شد: رسم بر این شد که به‌محض مشاهدهٔ یک کلیسا یا یک صلیب، یهودیان به نشانهٔ رعایت ظاهری دستورالعمل ابراز تنفر، آب دهانشان را (معمولاً سه مرتبه) بر زمین بیندازند.(۶۵) گاهی اوقات تلاوت آیات توهین از کتاب مقدس نیز بر آن افزوده می‌شد.(۶۶)

یک سلسله قوانین نیز وجود دارد که هر گونه ستایش و یا تحسین از غیر یهودیان یا اعمال آنها را ممنوع می‌سازد. مگر در مواردی که این تحسین، به ستایش بزرگتری از یهودیان و هرچیز یهودی دلالت کند. این قانون هنوز از سوی یهودیان ارتدکس رعایت می‌شود. به‌عنوان مثال اگنون[1] نویسنده، در بازگشت از سفر استکهلم، که برای دریافت جایزهٔ ادبی نوبل رفته بود، طی مصاحبه‌ای با رادیوی اسرائیل، از آکادمی سوئد تمجید کرد، متنهی بلافاصله افزود: «من فراموش نکرده‌ام که تعریف از غیر یهودیان ممنوع است اما دلایل خاصی برای این تحسین دارم و آن اینکه این آکادمی جایزهٔ خود را به یک یهودی اعطا می‌کند.»

شرکت در مراسم شادمانی مردمی غیر یهودیان هم ممنوع است. مگر در مواردی که عدم شرکت در آن احتمال تحریک دشمنی آنان نسبت به یهودیان را به‌دنبال داشته باشد. در چنین حالتی «حداقل» تظاهر به شادی

---

1. Agnon

اشکالی ندارد.

علاوه بر مقرراتی که تا به حال ذکر شد، موارد دیگری نیز وجود دارد که حاصل آن ممانعت از ایجاد روابط دوستانه و انسانی بین یهود و غیر یهود است و من دو مثال در این زمینه ذکر می‌کنم: قاعدهٔ «نوشیدن شراب» و قاعدهٔ «تدارک غذا برای غیر یهودیان در تعطیلات یهود.»

یک یهودی هرگز نباید شرابی را که در تهیهٔ آن یک غیر یهودی، به هر میزان، مشارکت داشته است، بنوشد. نوشیدن شراب موجود در یک بطری در باز، حتی اگر به‌وسیلهٔ یک یهودی تهیه شده باشد، به محض آنکه یک غیر یهودی آن را لمس کند یا دستش از روی آن عبور کند، بر یهودیان ممنوع می‌شود. دلیلی که از سوی ربّیها اقامه می‌شود این است که غیر یهودیان نه تنها همگی کافرند بلکه باید بدطینت و شوم نیز محسوب شوند زیرا اینان محتملاً در هنگام نوشیدن هر نوع شراب توسط یک یهودی، آن را (با نجوا، ایماء و اشاره و یا در خیال خود) به بتهایشان پیشکش می‌کنند. این قانون در مورد مسیحیان به‌طور کامل و در مورد مسلمانان به‌صورتی خفیف‌تر مصداق دارد. (شراب یک بطری درباز که به‌وسیلهٔ یک مسیحی لمس شده باشد باید دور ریخته شود اما اگر دست یک مسلمان به آن بخورد می‌شود آن را فروخت یا به کسی داد اما در هر حال یک یهودی نمی‌تواند آن را بنوشد.) این قانون در مورد غیر یهودیان منکر وجود خدا هم به یک اندازه اعمال می‌گردد (از کجا می‌توان مطمئن شد که انکار وجود خدا توسط آنان صرفاً تظاهر نباشد؟) اما در مورد یهودیهای منکر وجود خدا این طور نیست.

قوانین مربوط به ممنوعیت انجام بعضی کارها در روز شنبه، به میزان کمتری در تعطیلات دیگر هم اعمال می‌گردد. مخصوصاً در تعطیلاتی که با شنبه مصادف نمی‌شوند، انجام کارهایی که برای پختن غذای مورد نیاز در این روزها لازم است، مجاز خواهد بود. از نظر حقوقی، این عمل به تهیهٔ «غذای روح» تعبیر شده است. در اینجا «روح» یعنی «یهود» و «غیر

یهودی» و «سگ» مستثنی است.(۶۷) اما در مورد غیر یهودیان قدرتمند و متنفذ که دشمنی با آنها برای یهودیان خطرناک است، یک کلاه شرعی وضع شده است. بدین معنا که پختن غذا در روزهای تعطیل برای بازدیدکنندگان یا میهمانان متعلق به این طبقه مشروط بر آنکه صرفاً تشویق به آمدن و خوردن نشوند، مجاز است.

یکی از تأثیرات مهم این قوانین که ربطی هم به کاربرد آنها ندارد نگرشی است که در اثر مطالعهٔ مستمر آنها ایجاد می‌شود، و یهودیت کلاسیک آن را به مثابه مطالعهٔ بخشی از «هالاخا» و نتیجتاً یک وظیفهٔ مذهبی بسیار مهم تلقی می‌کند. بنابراین یک یهودی ارتدکس از عنفوان جوانی، به‌عنوان بخشی از مطالعات مقدس و روحانی‌اش می‌آموزد که غیر یهودیان قابل مقایسه با سگ هستند و اینکه ستایش آنها گناه است و قس‌علی‌هذا. فی‌الواقع کتب درسی مبتدیان در این زمینه تأثیری به‌مراتب مخرب‌تر از تلمود و منابع اصلی دیگر دارد. یکی از دلایل این امر آن است که در این کتب ابتدایی، توضیحات مفصل‌تر است و هدف از این تفصیل و عبارت‌پردازی، تأثیرگذاری بر روی اذهان جوان و آموزش ندیده است. من صرفنظر از تعداد زیاد این نوع متون، نمونه‌ای انتخاب کرده‌ام که معروف‌ترین آنها در حال حاضر در اسرائیل است و در نسخه‌های ارزان قیمت به تعداد زیاد تجدید چاپ شده است و دولت اسرائیل سوبسید زیادی بابت آن می‌پردازد. این نمونه «کتاب آموزش» نام دارد و به فرمان یکی از ربّیهای گمنام اسپانیا در اوایل قرن چهاردهم نوشته شده است. در این کتاب ۶۱۳ وظیفهٔ مذهبی یهود به ترتیبی که احتمالاً در اسفار پنجگانهٔ عهد عتیق به روایت تلمود (که در فصل سوم مورد بحث قرار گرفت) ذکر شده، توضیح داده شده است. معروفیت و تأثیر ماندنی این کتاب مرهون روش ساده و آسانی است که در نوشتن آن به زبان عبری به کار رفته است.

هدف اصلی آموزش این کتاب، تأکید بر معنای «صحیح» کتاب مقدس

با توجه به اصطلاحاتی نظیر «رفیق»[1]، «دوست»[2] یا «مرد، انسان»[3] (که ما در فصل سوم به آن پرداختیم) است. و بنابراین بند ۲۱۹ که به وظیفهٔ مذهبی منبعث از آیهٔ: «تو باید رفیقت را مانند خودت دوست بداری» اختصاص داده شده، عنوانش این است: «وظیفهٔ مذهبی دوست داشتن یهودیان» و این گونه توضیح می‌دهد:

زیاد دوست داشتن هر یهودی، به معنای این است که مراقب او و پولهایش باشیم، درست مثل اینکه از خود و پول خودمان مراقبت می‌کنیم، چون در کتب مذهبی ما آمده است: «تو باید رفیقت را مثل خودت دوست بداری» و حکمای ما که یادشان به‌خیر باد گفته‌اند: هر بد که به خود نمی‌پسندی ــ با کس مکن ای برادر من... و بسیاری از وظایف مذهبی دیگر که از همین اصل پیروی می‌کنند، زیرا کسی که دوست کسی را مانند خودش دوست بدارد، پولش را نمی‌دزدد یا با زنش زنا نمی‌کند یا او را با سخنانش نمی‌فریبد یا زمینش را غصب نمی‌کند یا به طریقی او را نمی‌آزارد. و بسیاری از وظایف مذهبی دیگر که برای هر فرد بشر معقول به‌نظر می‌رسد، بستگی به همین اصل دارد.

بند ۳۲۲ در مورد نگهداشتن دائم یک بردهٔ غیر یهودی (چون یک بردهٔ یهودی پس از هفت سال باید آزاد شود) این گونه توضیح می‌دهد:

و این وظیفهٔ مذهبی از این حقیقت سرچشمه می‌گیرد که ملت یهود به‌عنوان بهترین نوع بشر و برای ستایش او خلق شده‌اند و شایستهٔ داشتن برده می‌باشند و اگر از سایر ملتها برده نگیرند، مجبورند برادران خود را به بردگی بکشانند و آنان را از خدمت به خدای تبارک و تعالی، باز دارند. بنابراین ما دستور داریم بعد از آنکه آنان را برای خدمت به خودمان آماده کرده و کفر را از سخنانشان زدودیم به‌طوری که دیگر برای اقامت در منازلمان خطری نداشته باشند، آنها را به تملک خود درآوریم(۶۸) و این

---

1. Fellow 2. Friend 3. man

معنای واقعی این آیه است که: «و اما در مورد برادرانت، این فرزندان اسرائیل، تو نباید بر یکی علیه دیگری با خشونت حکومت کنی.»(۶۹) یعنی اینکه تو نباید برادرانت را که همگی برای پرستش خدا آماده‌اند، به بردگی بکشانی.

در بند ۵۴۵ در مورد وظیفهٔ مذهبی مطالبهٔ بهره از پولی که به یک غیر یهودی وام داده شده است، قانون می‌گوید: «ما دستور داریم از غیر یهودیانی که به آنها پول قرض داده‌ایم، بهره مطالبه کنیم و نبایستی به آنها وام بدون بهره بدهیم.» توضیح آنکه:

«ریشهٔ این حکم این است که ما نباید جز به مردمی که خدا را می‌شناسند و او را عبادت می‌کنند، لطف و مهربانی کنیم. هنگامی که ما از هر عمل محبت‌آمیزی در حق بقیهٔ انسانها خودداری نموده و فقط در حق خداپرستان محبت کنیم، آنگاه امتحانمان را در این مورد که دلیل اصلی عشق و محبت ما به آنها به‌خاطر پیروی آنان از دین خداوند تبارک و تعالی است خوب پس داده‌ایم وقتی ما محبتمان را از دیگران دریغ کنیم مثل آن است که آن را نثار مردم خودمان کرده باشیم. و این پاداش نیّت ما «از جانب خدا» است.

در پاراگرافهای متعدد دیگر این کتاب، امتیازهای مشابهی برای یهودیان درنظر گرفته شده است. در توضیح مربوط به ممنوعیت تأخیر در پرداخت مزد یک کارگر (بند ۲۳۸)، نویسنده در اشاره به اینکه گناه این عمل در صورتی که کارگر غیر یهودی باشد کمتر است، احتیاط می‌کند. ممنوعیت نفرین (بند ۲۳۹) تحت این عنوان آمده است: «هیچ یهودی را اعم از زن یا مرد نفرین نکنید» یا ممنوعیت «راهنمایی غلط»، «تنفر از دیگران»، «عار داشتن» از آنان و یا «انتقام گرفتن» از آنان (بندهای ۲۴۰، ۲۴۵، ۲۴۶ و ۲۴۷) که فقط شامل یهودیان است.

ممنوعیت پیروی از رسوم و سنن غیر یهودی (بند ۲۶۲) به معنای این است که یهودیان نه تنها باید خود را از غیر یهودیها دور نگهدارند بلکه

«باید از رفتار و حتی لباس پوشیدن آنها بدگویی کنند.»

باید تأکید کنیم که توضیحاتی که در بالا نقل کردیم عیناً منعکس‌کنندهٔ تعالیم «هالاخا» است. ربّیها و حتی بدتر از آنها، محققین مدافع یهودیت هم اینها را به خوبی می‌دانند و به همین دلیل نه تنها سعی نمی‌کنند علیه چنین دیدگاههایی در داخل جوامع یهودی بحث کنند (البته در خارج از این محافل هم هرگز سخنی از این مطالب به میان نمی‌آورند) بلکه در عوض به یهودیانی که این مسائل را طوری مطرح کنند که به گوش غیر یهودیان برسد، ایراد می‌گیرند و تکذیبیه‌های فریب‌آمیزی انتشار می‌دهند که در آن هنر دروغگویی به اوج خود می‌رسد. به‌عنوان مثال با استفاده از تعابیر کلی می‌گویند: یهودیت برای محبت و بخشش اهمیت قائل است اما فراموش کرده‌اند که منظور «هالاخا» از محبت و بخشش، فقط محبت به یهودیان است.

هرکس در اسرائیل زندگی کرده باشد به خوبی می‌داند که نگرش تنفرآمیز و ظالمانه نسبت به‌غیر یهودیان در میان اکثر یهودیهای اسرائیل تا چه حد عمیق و گسترده است. این نوع نگرشها طبعاً از دیگران (خارج از اسرائیل) پنهان نگهداشته شده است، اما از زمان تأسیس دولت اسرائیل، جنگ سال ۱۹۶۷ و روی کار آمدن «بگین»، اقلیت متنفذی از یهودیان هم در خارج و هم در داخل اسرائیل شروع به علنی‌تر کردن این نوع نگرش کردند. در سالهای اخیر به بهانه و بر اساس احکامی غیر انسانی که طبق آن بردگی و بیگاری «طبیعی» تلقی می‌شود، در اسرائیل به‌عنوان شاهد تعداد زیادی از غیر یهودیان مثل کارگران عرب و مخصوصاً کودکان حتی در تلویزیون نشان داده می‌شوند که چگونه توسط کشاورزان یهودی استثمار شده‌اند. رهبران جنبش «گوش امونیم» به آن تعداد از احکام مذهبی استناد کرده‌اند که یهودیان را به ظلم کردن نسبت به‌غیر یهودیان سفارش می‌کند مثل توجیه شرعی تلاشی که برای ترور شهرداران فلسطین صورت گرفت و یا داشتن قدرت و اختیار الهی برای اجرای نقشه‌های خود در اخراج همهٔ عربها از فلسطین.

در حالی که بسیاری از صهیونیستها این مواضع را از نظر سیاسی رد می‌کنند، استدلال قانونی آنان در قبال این موضعگیریها بیشتر مبتنی بر ملاحظات مصلحتی و منافع فردی یهودیان است تا اصول جهانشمول انسانیت و اخلاق. به‌عنوان مثال، صهیونیستها استدلال می‌کنند که استثمار و سرکوب فلسطینیان توسط اسرائیلیها جامعهٔ اسرائیل را فاسد می‌کند، یا اینکه اخراج فلسطینیها در شرایط سیاسی حاضر غیر عملی است، یا اعمال تروریستی اسرائیل علیه فلسطینیها، اسرائیل را از نظر بین‌المللی منزوی خواهد کرد. اما در اصل همهٔ صهیونیستها و به‌ویژه جناح چپ آن، در نگرش ضد غیر یهودی عمیقی که یهودیت ارتدکس به‌شدت آن را ترویج می‌کند، سهیم هستند.

نگرش به مسیحیت و اسلام

قبلاً نمونه‌های متعددی از نگرش روحانیت یهود به این دو مذهب به‌طور مختصر ذکر شد اما خلاصه کردن این نگرشها در اینجا مفید خواهد بود.

در مذهب یهود، یک نوع تنفر عمیق همراه با جهل نسبت به مسیحیت رسوخ کرده است. اگرچه این دیدگاه و نگرش آشکارا به‌خاطر آزارها و شکنجه‌هایی که مسیحیان در حق یهودیان کرده‌اند، تشدید نیز شده است اما ارتباطی با آن شکنجه‌ها ندارد. در حقیقت این نگرش از زمانی شروع شد که مسیحیت هنوز ضعیف و شکنجه شده (نه کمتر از آنچه که توسط یهودیان اعمال شد) بود و یهودیانی که هیچ گاه مورد اذیت و آزار مسیحیان قرار نگرفته بودند یا حتی توسط آنان کمک شده بودند، همین نگرش را داشتند. میمونیدس توسط مسلمانان رژیم مهدویون[1] مورد

---

۱. Almohads، این فرقه در قرن دوازدهم میلادی در آفریقا و اسپانیا توسط شخصی به ←

شکنجه قرار گرفت و از دست آنان بدواً نزد صلیبیون پادشاهی اورشلیم فرار کرد، اما این موضوع نهایتاً تغییری در عقیدهٔ او نداد. این نگرش عمیقاً منفی بر دو عنصر عمده استوار است:

عنصر اول، تنفر و سعایتهای بدخواهانه علیه عیسی مسیح. البته دیدگاه سنتی یهودیت در مورد عیسی مسیح را باید کاملاً از بحثهای بیهودهٔ بین ضد یهودیها و مدافعین یهود پیرامون «مسؤولیت» اعدام وی جدا کرد. اغلب محققین جدید که در مورد آن دوره تحقیق کرده‌اند، پذیرفته‌اند که به‌خاطر فقدان دلایل واقعی و متعلق به آن دوره، ترکیب اخیر اناجیل اربعه، و تناقضات بین آنها، اطلاع تاریخی دقیقی از اوضاع و شرایطی که عیسی مسیح در آن اعدام شده، در دست نیست. در هر صورت «گناه جمعی و موروثی»، شریرانه و بی‌پایه است. در عین حال آنچه که در اینجا راجع به عیسی مسیح گفته می‌شود، حقایق واقعی در مورد او نیست، بلکه گزارشهایی غیردقیق و حتی بی‌معناست که در تلمود و متون قبل از آنکه یهودیان تا قرن نوزدهم بدان اعتقاد داشتند و بسیاری دیگر مخصوصاً در اسرائیل همچنان بدان پایبندند، ذکر شده است. این گزارشها مطمئناً نقش بسیار مهمی در شکل‌گیری نگرش یهود نسبت به مسیحیت داشته است.

بر اساس تلمود، عیسی مسیح در یک محکمهٔ شرعی یهود به جرم کفر، تشویق یهودیان به بت‌پرستی و اهانت به روحانیت یهود، اعدام گردید. تمام منابع کلاسیک یهود که به اعدام وی اشاره کرده‌اند، با کمال میل مسؤولیت آن را پذیرفته‌اند. در تلمود ذکری از «رومنها»[1] به میان نمی‌آید.

← نام محمد بن عبدالله تشکیل شد. اعضای این فرقه قایل به وحدت خداوند و پیامبر اسلام هستند. ـ مترجم.

1. Romans

منابع معروف‌تر، با وجود آنکه موضوع را کاملاً جدی گرفته‌اند، مثل کتاب معروف «تول دت یشو»[1] حتی بدتر از این، علاوه بر جرائم فوق، وی را متهم به جادوگری نیز کرده‌اند. نام عیسی مسیح برای یهودیان نماد هرچیز منفور و مکروه است و یهودیان هنوز بر این مسأله پافشاری می‌کنند.(۷۰) اناجیل اربعه نیز به همین اندازه مورد تنفر است و هیچ کس حتی در مدارس یهودی جدید اسرائیل، حق نقل مطلب از آنها را ندارد، چه رسد به آنکه در این مدارس تدریس شود.

عنصر دوم، بنا به دلایل وابسته به الهیات که غالباً ریشه در جهل دارد. مسیحیت به‌عنوان مذهب، در نظام تعلیمات دینی یهود، در ردهٔ کفر قرار دارد. مبنای این تلقی، برداشت نادرست از تعالیم مسیحیت در مورد تثلیث و تجسم خارجی بخشیدن به خداست. کلیهٔ علائم و نشانه‌های مسیحیت و آثار تصویری آن حتی از سوی یهودیانی که ظاهراً، کتیبه‌ها، سنگها و یا اموال شخصی مقدسین[2] را می‌پرستیدند، در حکم «بت» تلقی شده است.

نگرش یهودیت نسبت به اسلام، برعکس مسیحیت، نسبتاً ملایم است. هرچند صفت موجود در این مذهب برای [پیامبر اسلام حضرت] محمد [ص]، مجنون[3] است. البته این عبارت آن‌قدر اهانت‌آور نبود که اکنون به‌نظر می‌آید و در مقایسه با اصطلاحات و تعبیرات موهن و ناسزاواری که برای [حضرت] عیسی به کار می‌رود کم‌رنگ است. در همین رابطه اگرچه قرآن، بر خلاف تورات عهد جدید محکوم به سوزاندن نیست، اما از آن احترامی که قوانین اسلامی برای کتب مقدس یهود قائلند برخوردار نیست و مثل یک کتاب معمولی با آن برخورد

---

1. toldot yeshu 2. Holy Men

۳. در قرآن مجید، سورهٔ مبارکهٔ قلم، آیهٔ ۵۱ نیز به همین تعبیر از قول کافران نسبت به مقام شامخ پیامبر گرامی اسلام اشاره شده است. (وَ إِنْ یَکادُالَّذینَ کَفَرُوا لَیُزْلِقُونَکَ بِأَبْصارِهِمْ لَمّا سَمِعُوا الذِّکْرَ وَیَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ).

می‌شود. مقامات مذهبی یهود اکثراً در این نکته متفق‌القول هستند که اسلام، بت‌پرستی نیست. (هرچند که سیاست بعضی از رهبران جنبش «گوش امونیم» در حال حاضر تجاهل نسبت به این مسأله است.) در «هالاخا» احکامی وجود دارد که بر اساس آن یهودیان نباید با مسلمانها بدتر از غیر یهودیان «عادی» رفتار کنند، اما بهتر هم نباید رفتار کنند: در اینجا هم موضع «میمونیدس» می‌تواند به‌عنوان یک نمونه ذکر شود. وی به‌طور آشکار اظهار می‌دارد که اسلام، بت‌پرستی نیست و در آثار فلسفی‌اش، با احترامی عمیق از بسیاری از منابع فلسفی اسلام یاد می‌کند. همان‌طور که قبلاً گفتیم، میمونیدس پزشک شخصی و خانوادگی صلاح‌الدین ایوبی بود و از سوی وی به پیشوایی یهودیان مصر منصوب گردیده بود، با این حال قوانینی که او علیه نجات جان غیر یهودیان وضع کرده است (مگر به‌منظور دفع خطر از جان یهودیان) به‌طور یکسان شامل مسلمانها هم می‌شود.

فصل ششم

تبعات سیاسی

نگرش سنتی و مزمن یهودیت کلاسیک نسبت به‌غیر یهودیان، تأثیر شدیدی بر پیروان آن، یهودیان ارتدکس و ادامه‌دهندگان راه آنان یعنی صهیونیستها، گذاشته است. این نگرش از طریق صهیونیستها بر سیاستهای دولت اسرائیل نیز تأثیر می‌گذارد. از سال ۱۹۶۷ به بعد، با یهودی‌تر شدن تدریجی اسرائیل، سیاستهای آن بیشتر تحت تأثیر ملاحظات ایدئولوژیک یهود قرار گرفته است تا کسانی که از منافع و اهداف درازمدت اسرائیل شناخت ضعیفی داشتند. نفوذ ایدئولوژیک معمولاً برای یک محقق خارجی آشکار نیست، زیرا محققین خارجی نقش چندانی برای مذهب یهود در سیاستهای اسرائیل قائل نیستند و به همین دلیل است که بیشتر پیش‌بینیهایشان غلط از آب در می‌آید.

در واقع اکثر بحرانهای حکومت اسرائیل دلایل و ریشه‌های مذهبی دارد که غالباً پیش‌پاافتاده‌تر از هر دلیل دیگر است. فضایی که در مطبوعات عبری به بحث پیرامون منازعات مداوم بین گروههای مذهبی مختلف و یا بین مذهبیها و غیر مذهبیها اختصاص داده شده، به‌جز در زمان جنگ یا تنشهای مربوط به مسائل امنیتی، از هر زمان دیگری زیادتر است. زمانی که این کتاب را می‌نوشتم یعنی اوایل اوت ۱۹۹۳ برخی از

عناوینی که بیشترین توجه خوانندگان مطبوعات را جلب می‌کرد از این قرار بود: آیا اجساد سربازان کشته شده در عملیات که از مادران غیر یهودی متولد شده‌اند در قطعات جداگانه‌ای در قبرستانهای ارتش اسرائیل دفن خواهند شد؟ آیا مؤسسات مذهبی تدفین یهود که کار دفن کلیهٔ یهودیان به‌جز اعضای کیبوتص، در انحصار آنهاست، اجازه خواهند داشت تا مطابق رسوم خود که اجساد یهودیهای ختنه نشده را ختنه می‌کردند، قبل از دفن آنها (بدون کسب اجازه از خانواده‌های آنان) این رسم را در مورد آنان اجرا کنند؟ آیا ورود گوشت غیر ذبیحه[1] به اسرائیل که از زمان تأسیس دولت این کشور رسماً ممنوع بوده، قانوناً ممنوع است یا مجاز؟ موضوعات و عناوین دیگری از این قبیل هست که برای یهودیان اسرائیل حتی از مذاکرات بین دولت این کشور با فلسطینیها و سوریه جالب توجه‌تر است.

تلاش تعدادی از سیاستمداران اسرائیلی در جهت تجاهل نسبت به اهمیت عامل «ایدئولوژی یهود» در تحقق اهداف عالیه این کشور، به نتایج فاجعه‌آمیزی انجامیده است. در اوایل سال ۱۹۷۴، اسرائیل پس از شکست محدود در جنگ یوم کیپور، در جلوگیری از نفوذ در حال احیای سازمان آزادیبخش فلسطین، زمانی که هنوز این سازمان از سوی دولتهای عرب به‌عنوان تنها نمایندهٔ قانونی فلسطینیها به رسمیت شناخته نشده بود، منافع حیاتی داشت. حکومت اسرائیل نقشهٔ حمایت از نفوذ اردنیها در ساحل غربی [رود اردن]، که در آن زمان قابل ملاحظه بود، را در سر می‌پرورانید. وقتی که این حمایت از ملک حسین درخواست شد وی در مقابل این حمایت، یک مابه‌ازای عینی مطالبه کرد و لذا ترتیبی داده شد تا «شیخ جبری»[2] هبرونی که سرکردهٔ حامیان او در ساحل غربی بود و با

---

۱. Non-Kosher Meat، گوشت حیوانی که به طریقهٔ شرعی کشته نشده باشد. ـ مترجم.

2. Sheikh Jabri

سیاست مشت آهنین و با تأیید وزیر دفاع وقت، موشه دایان،[1] بر بخش جنوبی ساحل غربی فرمان می‌راند، در اقامتگاه کاخ مانند خودش در هبرون، رجال و اعیان منطقه را به یک ضیافت دعوت کند. در این میهمانی قرار بود به مناسبت سالروز تولد ملک حسین، پرچم اردن در معرض دید عموم قرار گیرد و سپس تبلیغاتی به طرفداری از اردن آغاز گردد، اما شهرک‌نشینان مذهبی ساکن حوالی «کیریات آربا» که در آن زمان گروه معدودی بیش نبودند، از این برنامه مطلع شده و نخست‌وزیر گلدامایر[2] و وزیر دفاع موشه دایان را تهدید به برگزاری تظاهرات گستردهٔ اعتراض‌آمیز علیه این برنامه کردند و اظهار داشتند که گذاشتن پرچم یک دولت غیر یهودی در سرزمین اسرائیل مغایر با اصل «تعلق» انحصاری این سرزمین به یهودیان است و از آنجا که این اصل مقدس مورد قبول همهٔ صهیونیستهاست، حکومت مجبور به گردن نهادن بر خواسته‌های آنان است لذا بایستی به «شیخ جبری» دستور داده شود که هیچ یک از پرچیمهای اردن را در این مراسم به نمایش نگذارد. در نتیجه «شیخ جبری» که بسیار مورد تحقیر واقع شده بود میهمانی را لغو کرد و در نشست اتحادیهٔ عرب که به فاصلهٔ کمی بعد از این واقعه در «فاس» تشکیل شد، ملک حسین با رأی مثبت خود، سازمان آزادیبخش فلسطین را به‌عنوان تنها نمایندهٔ قانونی فلسطینیها به رسمیت شناخت. برای بخش عمدهٔ یهودیهای عادی اسرائیل، مذاکرات جاری در مورد «خودمختاری» نیز بیش از هر عامل دیگر تحت نفوذ یک چنین ملاحظات ایدئولوژیک یهودی است.

نتیجه‌ای که از این دیدگاه نسبت به سیاستهای اسرائیل که به تعبیری مورد حمایت یهودیت کلاسیک نیز هست، به‌دست می‌آید این تحلیل است که اگر سیاستگذاران اسرائیل بر اهمیت مشخصهٔ منحصر به فرد این

---

1. Moses Dayan 2. Golda Meir

کشور یعنی «دولت یهود» تأکید نکنند، مرتکب اشتباه شده‌اند. مخصوصاً، مقایسهٔ بدون دقت اسرائیل با کشورهای امپرپالیسم غرب یا کشورهای مهاجرنشین یک کار غلط است. در زمان آپارتاید، سرزمین آفریقای جنوبی رسماً به دو قسمت ۸۷ درصد متعلق به سفیدپوستان و ۱۳ درصد (بنا به ارقام رسمی) متعلق به سیاه‌پوستان تقسیم شده بود. در کنار این، دولتهای مقتدری با کلیهٔ مشخصات و نشانه‌های حاکمیت و اقتدار ملی رسماً وجود داشتند که اصطلاحاً به آنها «بانتو»[1] می‌گفتند. در حالی که «ایدئولوژی یهود» می‌گوید هیچ بخش از سرزمین اسرائیل نمی‌تواند به‌عنوان «مایملک» غیر یهودیان به رسمیت شناخته شود و هیچ یک از نشانه‌های حاکمیت، نظیر پرچمهای اردن نمی‌تواند رسماً برافراشته شود. بنا بر اصل بازخرید زمین، فرض بر آن است که کل سرزمین و نه فقط ۸۷ درصد آن به موقع خودش «بازخرید» خواهد شد. یعنی به تملک یهودیان درخواهد آمد. ایدئولوژی یهود، این اصل بسیار بدیهی امپریالیسم که هم اکنون مورد شناسایی مسیحیهاست و امپراطوریهای غیر دینی بسیاری از آن تبعیت کرده‌اند و به بهترین وجه توسط «لرد کرومر»[2] بیان شده است، یعنی «ما بر مصر فرمان نمی‌رانیم، ما بر فرمانروایان مصر حکومت می‌کنیم.» را رد می‌کند و آن را به رسمیت نمی‌شناسد. این ایدئولوژی همچنین نگرش و برخورد احترام‌آمیز ظاهری نسبت به هر حاکم «غیر یهود» را نمی‌پذیرد. تمام ابزارهایی که در نظامهای حکومتی پادشاهان، سلاطین مهاراجه‌ها و رؤسای قبایل یا در دورانهای جدیدتر، دیکتاتورهای وابسته در نظامهای امپریالیستی به‌راحتی پذیرفته شده است، از سوی اسرائیل در مناطقی که سرزمین اسرائیل تلقی شوند، نمی‌تواند مورد استفاده واقع شود، بنابراین نگرانی ابراز شده از سوی

---

۱. Bantustants، قبایل سیاه‌پوست آفریقا ـ مترجم.

2. Lord Cromer

فلسطینیها از اینکه موقعیت «بانتو»ها به آنها پیشنهاد شود کاملاً بی‌مورد است. فقط اگر می‌بینیم جان تعدادی از یهودیان در جنگ تلف شده است، همان طور که در جنگ سال ۱۹۷۳ و پس از جنگ سالهای ۵-۱۹۸۳ در لبنان اتفاق افتاد، به‌عنوان یک عقب‌نشینی اسرائیل قابل درک است چون با این اصل که حرمت جان یهودیان از هر ملاحظهٔ دیگری مهم‌تر است می‌تواند توجیه شود. تا زمانی که اسرائیل یک «دولت یهودی» باقی بماند، اعطای یک وضعیت ساختگی به‌غیر یهودیان در سرزمین اسرائیل به دلایل صرفاً سیاسی و در عین حال با حاکمیت واقعی یا حتی خودمختاری حقیقی غیرممکن است. اسرائیل هم مثل برخی از کشورهای دیگر یک دولت انحصارگراست. اما انحصارگرایی این کشور هم مخصوص به خودش است.

می‌توان فرض کرد که «ایدئولوژی یهود» علاوه بر سیاستهای اسرائیل بر بخش عمده و شاید اکثریت یهودیان خارج از اسرائیل هم تأثیر گذاشته است. تحقق ایدئولوژی یهود ضمن آنکه به‌قدرت اسرائیل بستگی دارد، در جای خود به میزان قابل ملاحظه‌ای به حمایت یهودیان خارج از اسرائیل به‌ویژه یهودیان آمریکا از اسرائیل نیز متکی است. همان طور که در بالا توضیح داده شد، تصور یهودیان خارج از اسرائیل و نگرشهای آنان نسبت به‌غیر یهودیان، با نگرش یهودیت کلاسیک کاملاً متفاوت است. این تفاوت در کشورهای انگلیسی زبان که بیشترین تحریف در مورد یهودیت در آنجا اتفاق می‌افتد، به‌مراتب بارزتر است. در آمریکا و کانادا و کشورهایی که بیشترین حمایت را از سیاستهای اسرائیل به‌عمل می‌آورند، به‌ویژه سیاستهایی که آشکارترین تضاد را با حقوق اساسی و اولیهٔ غیر یهودیان دارد، وضع خیلی بدتر است.

اگر حمایت آمریکا از اسرائیل را با جزئیات عینی آن، نه به‌طور مجرد، بررسی کنیم هیچ توضیح قانع‌کننده‌ای نخواهیم داشت الا اینکه منافع امپریالیستی آمریکا، چنین ایجاب می‌کند. نفوذ قدرتمندانهٔ جامعهٔ

سازماندهی شدهٔ یهودیان آمریکا بر سیاستهای اسرائیل را نیز بایستی در تشریح سیاست خاورمیانه‌ای دولتهای آمریکا به‌حساب آورد. این پدیده در مورد کانادا حتی قابل توجه‌تر است. زیرا این کشور در خاورمیانه منافع چندان مهمی ندارد اما وفاداریش نسبت به اسرائیل از آمریکا بیشتر و صادقانه‌تر است. در هر دو کشور (همچنین در فرانسه، بریتانیا و بسیاری از کشورهای دیگر) سازمانهای یهودی تقریباً با وفاداری و صداقتی نظیر آنچه که احزاب کمونیست برای مدتی طولانی نسبت به اتحاد جماهیر شوروی داشتند، از اسرائیل حمایت می‌کنند. همچنین بسیاری از یهودیانی که ظاهراً در دفاع از حقوق بشر فعال هستند و پذیرفته‌اند که دربارهٔ سایر مسائل نظرشان با دیگران موافق نیست، وقتی پای اسرائیل در میان است، با به نمایش گذاشتن حداکثر استبداد و دیکتاتوری در خط مقدم دفاع از سیاستهای این کشور قرار می‌گیرند. در اسرائیل معروف است که شوونیسم و فناتیزمی که در حمایت از این کشور از سوی یهودیان سراسر جهان ابراز می‌شود به‌مراتب بیشتر از (به‌ویژه از سال ۱۹۶۷ به‌بعد) میزانی است که توسط یک یهودی اسرائیلی نشان داده می‌شود. این فناتیزم مخصوصاً در کانادا و آمریکا بارز است، اما به‌خاطر اهمیت سیاسی زیادتر و غیرقابل مقایسهٔ آمریکا با دیگر کشورها من در اینجا بیشتر روی این کشور متمرکز خواهم شد. در عین حال باید خاطرنشان سازم که یهودیانی نیز هستند که نظراتشان نسبت به سیاستهای اسرائیل تفاوتی با نظرات بقیهٔ افراد جامعه (با درنظر گرفتن عوامل جغرافیایی، سطح درآمد، موقعیت اجتماعی و غیره) ندارد.

چرا باید بعضی از یهودیان آمریکا تظاهر به شوونیسم کنند وگاهی هم به‌حد افراط، ولی دیگران این کار را نکنند؟ برای پاسخ به این سؤال بایستی ابتدا اهمیت اجتماعی و همچنین سیاسی سازمانهای یهودی راکه دارای طبیعت انحصارگرا هستند مورد توجه قرار دهیم: این سازمانها اصولاً هیچ غیر یهودیی را به عضویت نمی‌پذیرند. (این انحصارگرایی با

تلاش آنان در محکوم کردن گمنام‌ترین کلوبهای غیر یهودی به‌خاطر عدم پذیرش یهودیها به شدت در تضاد است.) کسانی که می‌توان آنها را «یهودیان سازمان یافته» نامید و غالب اوقات خود را، خارج از ساعات کاری، در مصاحبت با دیگر یهودیان می‌گذرانند، حامیان اصلی انحصارگرایی یهود و طرفداران ابقای نگرش یهودیت کلاسیک نسبت به‌غیر یهودیان محسوب می‌شوند. در شرایط حاضر، اینان نمی‌توانند علناً این نگرش را نسبت به‌غیر یهودیان آمریکا که تعدادشان بیش از ۹۷ درصد جمعیت این کشور است، ابراز دارند و در عوض نگرش واقعی خود را به‌صورت حمایت از «دولت یهود» و رفتار این دولت با غیر یهودیان خاورمیانه نشان می‌دهند.

دیگر چگونه می‌توانیم اشتیاق ظاهری بسیاری از ربّیهای آمریکایی در حمایت از مثلاً «مارتین لوترکینگ»[1] را در کنار عدم حمایت آنها از حقوق فلسطینیها، حتی حقوق فردی آنان، توضیح دهیم؟ دیگر چگونه می‌توانیم تضاد عمیق میان نگرش یهودیت کلاسیک نسبت به‌غیر یهودیان، نظیر این قانون که «جان آنان را نمی‌توان نجات داد مگر آنکه نفعی برای یهودیان داشته باشد.» را با حمایت ربّیهای آمریکایی و یهودیان سازمان یافته از حقوق سیاهپوستان توجیه کنیم؟ از همهٔ اینها گذشته «مارتین لوترکینگ» و اکثر سیاهپوستان آمریکا، غیر یهودی هستند. حتی اگر فرض کنیم فقط یهودیان محافظه‌کار و ارتدکس که روی هم اکثریت یهودیان سازمان یافتهٔ آمریکا را تشکیل می‌دهند، دارای چنین عقایدی نسبت به‌غیر یهودیان هستند، بخش دیگر جامعهٔ یهودیان سازمان یافتهٔ آمریکا یعنی «اصلاح‌طلبان» هیچ‌گاه با آنها مخالفتی نداشتند و به‌نظر من تنها وانمود می‌کنند که تحت تأثیر آنها بوده‌اند.

در واقع توضیح این تضاد آشکار آسان است. باید خاطرنشان شود که

---

1. Martin Luther King

یـهودیت، بـه‌ویژه در شکـل کـلاسیک آن طـبیعتاً مـستبد است. رفتار طرفداران ایدئولوژیهای استبدادی دیگر دوران ما چندان تفاوتی با رفتار یهودیان سازمان یافتهٔ آمریکایی ندارد. استالین و حامیانش هرگز تلاشی در جهت محکوم کردن تبعیض علیه سیاهپوستان آمریکا یا آفریقای جنوبی مخصوصاً در مرکز ارتکاب بدترین جرائم در داخل اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی به‌عمل نیاوردند. رژیم آپارتاید آفریقای جنوبی در انتقاد از موارد نقض حقوق بشر چه توسط کمونیستها و چه توسط سایر رژیمهای آفریقا از پای ننشست و حامیان این رژیم در سایر کشورها نیز همین‌طور بودند. نمونه‌های مشابه زیادی می‌توان ذکر کرد. بنابراین حمایت از دموکراسی یا حقوق بشر، در صورتی که با انتقاد از خود و حمایت از این حقوق (مخصوصاً زمانی که از سوی گروههای خودی نقض شود) شروع نشود، بی‌معنا یا حتی مضر و فریب‌آمیز است. هرگونه حمایت یک یهودی از حقوق بشر در کل، در صورتی که شامل حمایت از حقوق غیر یهودیان (که حقوقشان از سوی «دولت یهود» نقض شده است) نشود به اندازهٔ حمایت یک استالینیست از حقوق بشر، فریب‌آمیز است. اشتیاق آشکار ربّیهای آمریکایی یا سازمانهای یهودی آمریکا طی سالهای دههٔ ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ در حمایت از سیاهپوستان جنوب، درست مثل حمایت کمونیستها از این سیاهپوستان، فقط از ملاحظات منفعت‌طلبانهٔ یهود سرچشمه می‌گرفت. هدف این حمایتها، در مورد جامعهٔ سیاهپوستان، برقراری سلطهٔ سیاسی بر آنان و در مورد یهودیان، حمایت نسنجیده از سیاستهای اسرائیل در خاورمیانه بود.

بنابراین آزمایش واقعی یهودیان اسرائیل و جوامع یهودی جهان، آزمایش انتقاد از خود است که بایستی شامل انتقاد از گذشتهٔ یهود نیز بشود. مهم‌ترین بخش این انتقاد، برخورد صادقانه و از روی صبر و حوصله با مسألهٔ نگرش یهودیان نسبت به‌غیر یهودیان است. این همان چیزی است که بسیاری از یهودیان، به حق از غیر یهودیان می‌خواهند

یعنی: «رو به رو شدن با گذشتهٔ آنها و از این طریق آگاه شدن از تبعیضات و شکنجه‌های اعمال شده به یهودیان.» در چهل سال گذشته تعداد غیر یهودیانی که توسط یهودیان کشته شده‌اند به‌مراتب بیش از یهودیانی است که غیر یهودیها آنها را به قتل رسانده‌اند. میزان شکنجه و تبعیض غیر یهودیان توسط «دولت یهود» و با حمایت جوامع سازمان یافتهٔ یهودی سراسر جهان نیز خیلی بیشتر از مقداری است که از سوی رژیمهای دشمن یهودیان علیه آنان اعمال شده است. گرچه مبارزه علیه یهودستیزی (و کلیهٔ اشکال دیگر نژادپرستی) هیچ گاه نبایستی متوقف شود اما در حال حاضر اهمیت مبارزه علیه شوونیسم و انحصارگرایی یهود باید شامل انتقاد از یهودیت کلاسیک نیز بشود، نه تنها، کمتر که نیست بلکه بیشتر هم هست.

یادداشتها و ارجاعات

فصل اول: یک مدینهٔ فاضله بسته؟

۱ـ Walter Laquer، تاریخ صهیونیزم، به زبان عبری، Schocken Publishers، تل آویو، ۱۹۷۴.

۲ـ نگاه کنید به روزنامهٔ یدیوت آهارانوت، ۲۷ آوریل ۱۹۹۲.

۳ـ در Hugh Trevor-Roper، مقالات رنسانس، Funtana Press، لندن، ۱۹۸۵.

۴ـ نگاه کنید به Moses Hadas، فرهنگ یونانی، امتزاج و انتشار، چاپ دانشگاه کلمبیا، نیویورک ۱۹۵۹، مخصوصاً فصلهای هفتم و بیستم.

فصل دوم: غرض‌ورزی و زبان بازی

۱ـ یهودیها عموماً خود را یک جامعهٔ مذهبی می‌دانند یا به تعبیر دقیق‌تر یک «ملت مذهبی». جملهٔ «ملت ما ملتی است که فقط از تورات (قانون مذهبی) منبعث شده‌اند.» متعلق به یکی از ربّیهای عالیرتبه به نام «sa'adia Hagga'on» که در قرن دهم می‌زیسته، به‌صورت ضرب‌المثل در آمده است.

۲ـ به‌وسیلهٔ امپراطور ژوزف دوم در سال ۱۷۸۲.

۳ـ همهٔ اینها در تاریخ‌نگاری عامیانهٔ یهود به‌خاطر تبلیغ پیرامون این افسانه که یهودیان مذهب خود را با معجزه یا به‌وسیلهٔ یک نیروی معجزه‌آسا حفظ کرده‌اند، حذف شده است.

۴ـ به‌عنوان مثال در کتابش تحت عنوان «ریشه‌های استبداد» که بخش قابل‌ملاحظه‌ای از آن اختصاص به یهودیان دارد.

۵ ـ قبل از پایان قرن هیجدهم، یهودیان آلمان از سوی ربّیهایشان فقط اجازه

داشتند که آلمانی را با حروف عبری بنویسند، در غیر این صورت مجازات تکفیر، شلاق خوردن و غیره در انتظارشان بود.

۶ـ زمانی در اثر توافق بین امپراطوری روم و رهبران یهود (در زمان سلسلهٔ Nesi'im) تمام یهودیان ساکن قلمرو این امپراطوری، از نظر مالی و انضباطی و قضایی تابع رهبران یهود و محاکم شرع آنان شدند و این رهبران نیز به نوبهٔ خود متعهد شده بودند که نظم را در میان یهودیان برقرار نمایند.

۷ـ من که این را می‌نویسم خودم یک سوسیالیست هستم. اما به مردمی که با عقایدشان موافق نیستم احترام می‌گذارم، به شرطی که آنها صادقانه سعی کنند به اصول خود پای‌بند باشند. در مقابل، هیچ چیز نکوهیده‌تر از استفادهٔ نادرست و متقلبانه از اصول جهانی، اعم از صحیح یا سقیم، به‌خاطر منافع خودخواهانهٔ یک فرد و یا بدتر از آن یک گروه نیست.

۸ـ در واقع بسیاری از نظرات یهودیت ارتدکس به وضوح، از طریق نفوذ سیاسی مضرّ افلاطون، از اسپارتا نشأت گرفته بود. در این خصوص نگاه کنید به تفسیر کم‌نظیر «Moses Hadas»، **فرهنگ یونانی**، امتزاج و انتشار، چاپ دانشگاه کلمبیا، نیویوریک، ۱۹۵۹.

۹ـ از جمله جغرافیای فلسطین و حتی اینکه این سرزمین در کجا واقع شده است. این موضوع در جهت‌نمای (قبله‌نمای) تمام کنیسه‌های کشورهایی مثل لهستان و روسیه نشان داده شده است: بر یهودیان واجب است که رو به اورشلیم دعا و عبادت کنند و یهودیان اروپا که از موقعیت جغرافیایی اورشلیم تنها تصور مبهمی داشتند، همواره فرض می‌کردند که اورشلیم باید حوالی شرق باشد. در حالی که قبلاً آن را بیشتر نزدیک جنوب می‌دانستند.

۱۰ـ در سراسر این فصل، من اصطلاح «یهودیت کلاسیک» را معادل یهودیت وابسته به مذهب به کار برده‌ام که از حدود سال ۸۰۰ بعد از میلاد ظهور کرد و تا اواخر قرن هیجدهم ادامه داشت و از استعمال واژهٔ «یهودیت اصول‌گرا»[1] که بسیاری از نویسندگان به غلط آن را به کار برده‌اند پرهیز کرده‌ام، زیرا به‌نظر من اصطلاح اخیر، معنای غیرقابل توجیهی را به ذهن متبادر می‌کند.

---

1. Normative Judaism

۱۱ـ آثار یهودیان یونانی[1] نظیر *Philo of Alexandria*، یک استثناء است. این آثار قبل از آنکه یهودیت کلاسیک بتواند به موقعیت برتر انحصاری دست یابد، نوشته شده است. این نوشته‌ها متعاقباً در میان یهودیان ممنوع شد و تنها به‌خاطر آنکه راهبان مسیحی آنها را مطابق سلیقهٔ خود یافتند، باقی ماند.

۱۲ـ در طول سالهای ۱۰۰ تا ۱۵۰۰ قبل از میلاد، دو سفرنامه و یک تاریخ مطالعات تلمود، نوشته شده است. علاوه بر این، یک کتاب مختصر، غیر دقیق و خسته‌کننده توسط یک فیلسوف کم‌مایه به رشتهٔ تحریر در آمده است. (ابراهام بن ـ دیوید، اسپانیا، c۱۱۷۰).

۱۳ـ «Méor Eynayim» اثر «Azarya de Rossi of Ferrara»، ایتالیا، ۱۶۷۴.

۱۴ـ معروف‌ترین موارد در اسپانیا بود، به‌عنوان مثال (برای استفاده از اسامی مسیحی که انتخاب کرده بودند) در سال ۱۳۲۰ میلادی، استاد آلفونسو، اهل مالادولید و در سال ۱۳۹۰ میلادی، پاول، اهل سانتاماریا دین خود را تغییر دادند. فرد اخیر در سال ۱۴۱۵ میلادی به‌عنوان اسقف Burgos منصوب شد، اما موارد بسیار دیگری را نیز می‌توان از سراسر اروپای غربی مثال آورد.

۱۵ـ مطمئناً لحن و همچنین تبعات حاصله، به مراتب بهتر از دعواهایی بود که طی آن مسیحیها متهم به کفر می‌شدند، به‌عنوان مثال، منازعاتی که در جریان آن Peter Abelard یا طرفداران متعصب فرانسیس مقدس محکوم شدند.

۱۶ـ نمونه‌های استالینیستی و چینی به اندازهٔ کافی شهرت دارند. در عین حال ناگفته نماند که شکنجهٔ تاریخ‌نگاران واقعی در آلمان، خیلی زودتر شروع شده بود. در سال ۱۸۷۴، Ulfwald، استاد دانشگاه گوتینگن آلمان به‌خاطر ابراز عقاید «نادرست» در مورد پیروزیهای فردریک دوم مربوط به یک هزار سال پیش، محکوم به زندان شده بود. وضعیت اسرائیل شبیه آلمان است. بدترین حملاتی که علیه من صورت گرفت به‌خاطر تعبیرات تندی که در محکوم کردن صهیونیزم و سرکوب فلسطینیها به کار برده بودم نبود، بلکه به دلیل مقالهٔ اخیرم راجع به نقش یهودیها در تجارت برده بود که در آن به

---

1. Helenistic Jews

آخرین مورد مربوط به سال ۱۸۷۰ اشاره کرده بودم. این مقاله قبل از جنگ سال ۱۹۶۷ منتشر شد و این روزها انتشارش غیرممکن است.

۱۷ـ در پایان چند پاراگراف دیگر نیز از جمله پاراگرافهایی که از نظر خداشناسی ناپسند به‌نظر می‌رسید، می‌باید حذف می‌شد. (به‌عنوان مثال «خدا کجا گفته که باید او را عبادت کرد؟» «در کجا آمده که خداوند انجام فیزیکی برخی از اعمال عبادی را به یهودیان سفارش کرده است؟») یا بخشهایی که پنهان‌کاریهای جنسی ربّیهای عهد باستان را با وضوح کامل ذکر می‌کند.

۱۸ـ رسالهٔ *Berakhot*، صفحهٔ ۵۸ ب.

۱۹ـ «لعنت ابدی بر مادرت، شرم بر او که تو را به دنیا آورد» Jeremiah 50:12.

۲۰ـ منتشره توسط Boys Town، اورشلیم، با ویراستاری Moses Hyamson، یکی از مشهورترین محققین یهود در بریتانیا.

۲۱ـ از بنیانگذاران فرقهٔ صدوقیه، یا زندیقیه محسوب می‌شدند.

۲۲ـ خوشحالم بگویم که در ترجمهٔ جدید اخیر، (چاپ دانشگاه شیکاگو) کلمهٔ «سیاهپوستان» به چشم می‌خورد، ولی بعید است چاپ گران‌قیمت آن تاکنون دست افراد نااهل افتاده باشد. درست مثل آثار رادیکال «گادوین»[1] در اوایل قرن نوزدهم انگلستان که به شرط چاپ در مجلدات گران‌قیمت اجازهٔ انتشار داشت.

۲۳ـ در این رابطه به حقیقت دیگری نیز می‌توان اشاره کرد. برای «برنارد لوئیس»، محقق یهودی که در مورد اسلام تحقیق می‌کرد، (وی قبلاً در لندن و هم اکنون در آمریکا تدریس می‌کند) حتماً امکان‌پذیر و چه بسا مایهٔ افتخار بود که مقاله‌ای در *Encounter* منتشر کرده و در آن به عبارات زیادی از متون اسلامی اشاره کند که از نظر وی علیه سیاهپوستان است اما هیچ یک از آنها حتی به عبارت فوق‌الذکر نزدیک هم نمی‌شوند. در حال حاضر یا حتی در سی سالهٔ اخیر برای هیچ کس امکان نداشته که بتواند در یکی از مطبوعات معروف آمریکا در مورد عبارت فوق یا بسیاری از عبارات موهن ضد سیاهپوستان تلمود بحثی بکند، اما بدون آنکه بخواهیم از همهٔ طرفها انتقاد

---

1. Godwin's

کنیم، حمله به اسلام، تنها یک عمل ننگ‌آور محسوب می‌شود.

فصل سوم: تعصب و تفسیر

۱ـ در این فصل نیز مثل فصل دوم، من اصطلاح «یهودیت کلاسیک» را به معنای یهودیت مبتنی بر روحانیت یهود که در دورهٔ حدود ۸۰۰ بعد از میلاد تا پایان قرن نوزدهم رواج داشت، به کار برده‌ام. بخش اعظم این دوره با قرون وسطای یهود، همزمان بود. از آنجاکه شرایط قرون وسطی برای اکثر جوامع یهودی خیلی طولانی‌تر از ملل اروپای غربی بود و در مورد بعضی از جوامع یهودی تا انقلاب کبیر فرانسه طول کشید، آنچه راکه من «یهودیت کلاسیک» می‌نامم، می‌تواند «یهودیت قرون وسطایی» نیز تعبیر شود.

2- *Exodus* 11:15.

3- Ibid 20:306.

۴ـ *Jeremiah*. 10. همین مطلب حتی بعداً نیز توسط اشعیاء دوم (از انبیاء بنی‌اسرائیل) منعکس‌شده است. نگاه کنید به اشعیاء، صفحهٔ ۴۴.

۵ ـ البته «کبالا» یک فرضیهٔ اسرارآمیز است و مطالعهٔ جزئیات آن منحصر به محققین و دانشجویان علوم دینی است. در اروپا، به‌ویژه پس از حدود سال ۱۷۵۰ تلاش گسترده‌ای به عمل آمد تا این فرضیه مخفی نگاه داشته شده و مطالعهٔ آن جز برای محققین و دانشجویان ارشد علوم دینی آن هم با نظارت شدید، ممنوع شود. یهودیان عادی (عوام) اروپای شرقی اطلاع دقیقی از این فرضیه نداشتند و این احادیث در آنان به‌صورت خرافه و اعمال جادویی رسوخ کرده بود.

۶ـ اکثر صوفی‌نماهای یهودی معاصر اعتقاد دارند که از طریق جنگ با اعراب، اخراج فلسطینیها، یا حتی ایجاد تعداد زیادی شهرک یهودی‌نشین در ساحل غربی، می‌توان حتی سریع‌تر به فرجام مشابهی رسید. نهضت رو به رشد طرفداران ساخت معبد سوم نیز بر همین اعتقاد مبتنی است.

۷ـ کلمهٔ عبری «Yibud» که در اینجا آمده و در لغت به معنای «وصال در انزوا» است، به همان معنایی است که در متون حقوقی (مربوط به ازدواج و غیره) برای اشاره به آمیزش جنسی به کار رفته است.

۸ ـ اصطلاح «Qedushah Shelishit» (قدیس سوم)، در نماز uva letzion در اواخر نیایش صبحگاهی، گنجانیده شده است.

9- Numbers, 29.

۱۰ـ قدرت شیطان و ارتباط او با غیر یهودیان از طریق یک سنت بسیار رایج که با نفوذ «کبالا» (مکتب اسرارآمیز پیروان احادیث روایی) در بسیاری از جوامع یهودی از قرن هفدهم به بعد به‌وجود آمد، نشان داده شده است. یک زن یهودی پس از به انجام رسانیدن غسل ماهانه (که پس از آن مجامعت او با شوهرش اجباری است)، نباید چشمش به چهار مخلوق شیطانی بیفتد. این چهار مخلوق عبارتند از: غیر یهودی، خوک، سگ و خر. در غیر این صورت باید مجدداً غسل کند. این سنت در کنار رسوم دیگر، در کتاب *Shevt Musar*، راهنمای اخلاقی یهودیان، منتشره برای اولین بار در سال ۱۷۱۲ که تا اوایل قرن حاضر یکی از معروف‌ترین کتب در اروپای شرقی و کشورهای اسلامی به‌شمار می‌رفت و هنوز هم از پرخواننده‌ترین کتابها در برخی از محافل ارتدکس به‌شمار می‌رود، مورد حمایت قرار گرفته است.

۱۱ـ این رسم و سنت همراه با جزئیات آن تجویز شده است. به‌عنوان مثال، وضو گرفتن نباید زیر شیر آب انجام شود. هر یک از دستها باید به‌طور جداگانه با آب درون یک آبخوری (در کوچکترین اندازهٔ مجاز) که با دست دیگر ریخته می‌شود، شسته شود. اگر دستها واقعاً کثیف باشند، تمیز شدن آن از این طریق غیرممکن است و بدیهی است که دستورالعمل فوق در مورد آن مصداق ندارد. یهودیت کلاسیک تعداد زیادی از این آداب مفصل مذهبی را که «کبالا» ارزش زیادی برای آن قایل است، تشریح می‌کند. مثلاً قوانین بسیار دقیق و زیادی در خصوص آداب تخلّی وجود دارد. هر یهودی به هنگام قضای حاجت نباید در جهت شمال ـ جنوب قرار گیرد زیرا شمال، قرین با شیطان است.

۱۲ـ واژهٔ «تفسیر» تعبیر من است. از نظر یهودیت کلاسیک (و این روزها ارتدکس) معنای تلمود، حتی در مواردی که با معنای لغوی آن مغایرت داشته باشد، غالباً همان معنایی بوده که در عمل به کار رفته است.

۱۳ـ بر اساس یک داستان ساختگی، یک مرتد یهودی معروف قرن نوزدهم در

این رابطه متوجه شد که آیهٔ «تو نباید مرتکب زنا شوی» فقط دوبار تکرار شده است. «اگر فرض شود که یک بار آن مربوط به ممنوعیت مثلاً خوردن زنا و یا دومی مثلاً پختن آن باشد، در این صورت لذت بردن از آن اشکالی ندارد.»

۱۴ـ واژهٔ عبری «Ré akha» در نسخهٔ «King James» (و اغلب ترجمه‌های انگلیسی دیگر) مسامحتاً «همسایهٔ تو» تعبیر شده است. در هر حال، نگاه کنید به جلد دوم سلموئل 16:17 که در آن دقیقاً همین واژه به نقل از نسخهٔ King James نسبتاً صحیح‌تر یعنی «دوست تو» ترجمه شده است.

۱۵ـ «میشنا» به‌طور قابل توجهی منزه از همهٔ اینهاست و مخصوصاً اعتقاد به جنیان و ارواح پلید و جادوگری، نسبتاً به ندرت در آن یافت می‌شود. از آن طرف، تلمود بابلی مملو از خرافات فاحش است.

۱۶ـ یا به عبارت دقیق‌تر در بسیاری از بخشهای فلسطین و مشخصاً مناطقی که قوانینشان، قوانین همان مناطقی بود که در سالهای ۲۰۰ـ۱۵۰ قبل از میلاد اکثر ساکنین آن یهودی بودند.

۱۷ـ بنابراین یهودیان ارتدکس غیر صهیونیست در اسرائیل، فروشگاههای مخصوصی دایر می‌کنند که در طول سالهای عاطل (سالهایی که بنا بر سنت قدیمی یهود زمین زراعی را نمی‌کاشتند) در آنها میوه و سبزی محصول زمینهای اعراب را که به‌وسیلهٔ اعراب به عمل آمده به فروش می‌رسانند.

۱۸ـ در زمستان سال ۴۶ـ۱۹۴۵، من که پسربچه‌ای زیر سیزده سال بودم، در چنین جریانهایی مشارکت داشتم. مسؤول مدرسهٔ مذهبی کشاورزی که در آن تحصیل می‌کردم، از یهودیهای متدین بود و تصور می‌کرد اگر عمل دشوار برداشتن کیسه یا تخته توسط یک یتیم زیر سیزده سال که قادر به ارتکاب گناه نیست و نمی‌تواند کسی را وادار به گناه کند، انجام شود، اشکالی نخواهد داشت. (یک پسر بچهٔ زیر سیزده سال نمی‌تواند گنهکار باشد و پدرش، در صورتی که پدر داشته باشد، مسؤول گناه اوست) همه چیز از قبل برای من توضیح داده شده بود از جمله وظیفهٔ گفتن این عبارت که: «من به این کیسه یا تخته احتیاج دارم»، در حالی که اصلاً احتیاجی به آن نداشتم.

۱۹ـ به‌عنوان مثال، در تلمود استفاده از روشنایی شمع توسط یک یهودی در

صورتی که یک غیر یهودی در روز شنبه آن را روشن کرده باشد، ممنوع است. مگر آنکه این غیر یهودی، قبل از ورود فرد یهودی به اتاق، آن را برای خودش روشن کرده باشد.

۲۰ـ یکی از عموهای من در سالهای قبل از ۱۹۳۹ در ورشو از روش زیرکانه‌ای استفاده کرد، او یک دوشیزهٔ جوان غیر یهودی به نام «ماریزیا» را استخدام کرد. عموی من عادت داشت که وقتی از خواب قیلولهٔ شنبه‌اش برمی‌خاست، به آرامی بگوید: «چقدر خوب می‌شد اگر...» و سپس صدایش را به حالت فریاد بلند کرده و ادامه دهد: «... ماریزیا برای ما یک فنجان چایی بیاورد!» او آدم با تقوا و خداترسی بود و هرگز خیال نوشیدن قطره‌ای شیر تا شش ساعت کامل بعد از خوردن گوشت به مخیله‌اش خطور نمی‌کرد. در آشپزخانه‌اش دو ظرفشویی داشت. یکی برای شستن ظرفی که در آن گوشت خورده شده بود و دیگری برای شستن ظروف شیر.

۲۱ـ گاهی اوقات اشتباهات تأسف‌آوری رخ می‌دهد. زیرا برخی از این کارها آن قدر بی‌دردسر و راحت هستند که مستخدم می‌تواند شش روز هفته را استراحت کند. شهر «Bncy Braq» (در نزدیکی تل آویو) با سکنهٔ منحصراً یهودی ارتدکس، در سالهای دههٔ ۱۹۶۰ به‌خاطر یک رسوایی بزرگ شلوغ شد. موضوع مربوط می‌شد به مرگ یک غیر یهودی که بیش از بیست سال بود برای مراقبت از منابع ذخیرهٔ آب در روزهای شنبه، استخدام شده بود و بعداً کاشف به عمل آمد که او مسیحی نبوده بلکه یهودی بوده است! لذا وقتی جانشین او که اهل «دروز» بود به استخدام درآمد، مقامات شهر از حکومت خواستند تا یک گواهی مبنی بر اینکه فرد جدید یک غیریهودی خالص و فرزند یک غیر یهودی است، صادر کند و چنین مدرکی واقعاً صادر شد. بعدها از منابع موثق درز کرد که پلیس مخفی خواستار پی‌گیری ماجرا شده بوده است.

۲۲ـ برعکس، تدریس مقدماتی کتاب مقدس می‌تواند در مقابل دریافت دستمزد انجام شود. این کار همیشه یک شغل پست محسوب می‌شد که به راحتی دستمزدش قابل دریافت نبود.

۲۳ـ یک رسم مذهبی «فوق‌العاده مهم» دیگر، دمیدن در شاخ قوچ در مراسم

معروف به «Rosh hashanah»[1] است که به منظور فریب دادن شیطان انجام می‌شود.

فصل چهارم: سابقهٔ تاریخی

۱ـ به‌عنوان مثال نگاه کنید به *Jeremiah*,44 به‌ویژه آیات ۱۵ تا ۱۹. بهترین روش برای موارد خاص این موضوع، مراجعه به کتاب رب‌النوع عبری اثر «رافائل پاتای»[2] است. Ktav, USA, 1967.

۲ـ کتاب *Ezra* فصل هفتم صفحات ۲۵ و ۲۶، دو فصل آخر این کتاب مربوط است به تلاشهای *Ezra* در جهت جداسازی یهودیان «خالص» (ذریهٔ مقدس) از «مردم سرزمین» (که آنان نیز خود حداقل از یهودیهای دو رگه بودند) و بطلان ازدواجهای مختلط.

۳ـ کتاب «کشفیات اخیر در سرزمینهای کتاب مقدس» نوشتهٔ W.F.Albright، صفحهٔ ۱۰۳ Funk and Wagnall, New York, 1955.

۴ـ این نکته مهم است که همراه با این متون ادبی، کلیهٔ کتب تاریخی نوشته شده بعد از حوالی سال ۴۰۰ قبل از میلاد، نیز مردود شناخته شد. تا قرن نوزدهم یهودیان کلاً نسبت به داستان «ماسادا»[3] و چهره‌هایی نظیر «یهودا مکابیوس»[4] که در حال حاضر از سوی بسیاری افراد (مخصوصاً مسیحیها) متعلق به یهودیت «ناب» تلقی می‌شود، تجاهل می‌نمودند.

---

۱. آغاز سال نو یهودی، اول تشرین. مترجم.

2. Raphael Patai

۳. Masada = Massadah، ویرانه‌هایی در استحکامات نظامی کوهستانهای جنوب اسرائیل و مرکز مقاومت یهودیان علیه رومیان در انقلاب سال ۷۳ـ۶۶ بعد از میلاد. ـ مترجم.

۴. Judas Maccabaeus، فرزند سوم خاندان مکابی و از میهن‌پرستان یهود که علیه حکومت آنتیوکوس چهارم (۱۶۴ـ۱۷۵ قبل از میلاد) شورش کرده و برای مدتی یهودیه را از قید بیگانگان آزاد ساخت. این تعبیر برای اطلاق به کتب اربعه عهد عتیق یهود نیز به کار می‌رود. ـ مترجم.

5- Acts, 18:15.

6- Ibid., 25.

۷ـ نگاه کنید به‌شمارهٔ ۶ فصل دوم، در بخش یادداشتها و ارجاعات همین کتاب.

۸ ـ در مورد اصطلاح «یهودیت کلاسیک» نگاه کنید به‌شمارهٔ ۱۰ فصل دوم و شمارهٔ ۱ فصل سوم، در بخش یادداشتها و ارجاعات همین کتاب.

۹ـ برندگان جایزهٔ نوبل، Bashevis Singer, Agnon از همین نمونه‌ها هستند، اما نمونه‌های دیگری نیز می‌تواند ذکر شود از جمله «بیالیک»[1] شاعر ملی عبری زبان. وی در یکی از اشعار معروفش به نام «پدر من» به شرح حال پدر روحانی‌اش می‌پردازد که به روستاییان مست که به‌صورت حیوان مجسم شده‌اند، ودکا می‌فروشد. این شعر بسیار معروف که در کلیهٔ مدارس اسرائیل تدریس می‌شد، یکی از ابزارهای تبلیغ نگرش ضد روستایی است.

۱۰ـ تا آنجا که به هستهٔ مرکزی مرجعیت عالی (پاتریارخی) یهود مربوط می‌شد، توسط تئودوزیوس دوم[2] از طریق وضع مجموعه‌ای از قوانین، حداکثر تا سال ۴۲۹ میلادی، به موضوع خاتمه داده شد. ولی بسیاری از ترتیبات محلی آن همچنان به قوت خود باقی ماند.

۱۱ـ شاید امپراطوری پارتها (تا سال ۲۲۵ بعد از میلاد) مثال مشخص دیگری باشد، هرچند اطلاعات کافی از آن در دست نیست. همین قدر می‌دانیم که تأسیس امپراطوری ملی ساسانیان در ایران، موجب کاهش بلافاصلهٔ نفوذ و موقعیت یهودیان گردید.

۱۲ـ این ممنوعیت شامل ازدواج زنانی که به آیین یهود گرویده‌اند نیز می‌گردد. زیرا براساس «هالاخا»، همهٔ زنان غیریهودی، بدکاره محسوب می‌شوند.

۱۳ـ یک ازدواج ممنوع، معمولاً باطل نیست مگر اینکه طلاق واقع شود. طلاق اسماً عمل داوطلبانه‌ای است که از سوی شوهر صورت می‌گیرد، ولی یک محکمهٔ شرع یهودی تحت شرایط معین می‌تواند شوهر را به زور وادار به تقاضای طلاق نماید.

۱۴ـ اگرچه دستاوردهای یهود در دوران معروف به «عصر طلایی» در اسپانیای

---

1. Bialik 2. Theodosius II

مسلمان (۱۱۴۷-۱۰۰۲) بسیار چشمگیر بود، اما چندان نپایید. غالب اشعار برجستهٔ عبری آن زمان، بعدها از خاطر یهودیان رفت و تنها در قرون نوزدهم و بیستم بود که مجدداً این اشعار در ذهنشان زنده شد.

۱۵ـ در جریان آن جنگ، «هانری تراستامارا»[1] به تبلیغات ضد یهود می‌پرداخت، هرچند مادر خودش، «لئونور دو گوزمان»،[2] نجیب‌زادهٔ اهل کاستیل و متعلق به طبقهٔ بالای جامعه، یک یهودی دورگه بود. (تنها در اسپانیا اشراف‌زادگان طبقهٔ بالای جامعه با یهودیان وصلت می‌کردند.) هانری نیز پس از پیروزیش، یهودیان را در بالاترین پستهای مالی به کار گمارد.

۱۶ـ تا قرن هیجدهم به‌نظر می‌رسید موقعیت برده‌ها در لهستان عموماً حتی از روسیه بدتر باشد. در آن سالها برده‌داری در روسیه از بعضی جهات، مثل فروش آنها در ملاء عام، از لهستان بدتر شده بود اما حکومت مرکزی تزار همیشه حقوق معینی را برای بردگان روستایی، مثل حق استخدام آنها در ارتش ملی، محفوظ نگاه می‌داشت.

۱۷ـ در دورهٔ قبل، موارد شکنجهٔ یهودیان نادر بود. این واقعیت در امپراطوری روم حتی بعد از شورشهای گستردهٔ یهود، صدق می‌کند. گیبون[3] حق دارد از آزادمنشی «آنتونیوس پیوس[4] (و «مارکوس آیورلیوس»)[5] در برخورد با یهودیان، بلافاصله بعد از شورش بزرگ «بارکخبا»[6] در سالهای ۵-۱۳۲ بعد از میلاد، تمجید کند.

۱۸ـ این واقعیت که هر یک از شکنجه‌های انجام شده با تحقیق پیرامون جزئیات آن به‌سادگی قابل اثبات است، از سوی هیچ یک از مورخین سنوات اخیر مورد توجه قرار نگرفته است. یک استثناء شایان ذکر موردی است که Hugh Trevor-Roper در کتاب «ظهور اروپای مسیحی» صفحات ۴-۱۷۳ به آن اشاره می‌کند، Thames and Hudson, London, 1965.

Trevor-Roper نیز یکی از معدود مورخین جدیدی است که به نقش بارز یهود در تجارت برده، اوایل دوران قرون وسطی، بین اروپای مسیحی (و

---

1. Trastamara
2. Leonor de Guzman
3. Gibbon
4. Antonius Pius
5. Marcus Aurelius
6. Bar-Kohkba

بت‌پرست) و دنیای مسلمان، اشاره می‌کند (Ibid، صفحات ۳-۹۲). میمونیدس به منظور تشویق و ترویج این عمل زشت، که در اینجا مجال بحث پیرامون آن نیست، به یهودیان اجازه داد تا تحت نام مذهب یهود، کودکان غیر یهودی را برای به بردگی کشاندن بربایند و عقیدهٔ او بی‌تردید در همان زمان و یا در زمان معاصر جامهٔ عمل پوشید.

۱۹ـ نمونه‌های فراوانی را می‌توان در تاریخ جنگهای مذهبی یافت. در این مورد مخصوصاً نگاه کنید به: «تاریخ جنگهای مذهبی» اثر «اس. رونسیمن»،[1] جلد اول، کتاب سوم، فصل اول، تحت عنوان: «جنگ مذهبی آلمان». شکست آلمان، این میزبان جنگ، به‌وسیلهٔ ارتش مجارستان، برای اکثر مسیحیان، مجازات عادلانهٔ قاتلین یهودیان توسط برندگان جنگ بود.

۲۰ـ کتاب «Europe Unfolding 1648-88» نوشتهٔ John Stoye صفحهٔ ۴۶، فونتانا، لندن.

۲۱ـ البته این وجه اخیر در تاریخ‌نگاری موجود یهود منعکس نشده است. مجازات معمول برای یک روستایی شورشی یا حتی «بی‌مبالات» به چارمیخ کشیدن او بود.

۲۲ـ وضعیت مشابهی را می‌توان در مناطق مختلف کشور موردنظر مشاهده کرد. به‌عنوان مثال در آلمان، منطقهٔ باواریا که یک ناحیهٔ کشاورزی است، گرایشهای ضد یهودی به مراتب بیش از مناطق صنعتی این کشور است.

۲۳ـ امتناع کلیسا از پذیرش این امر که یک یهودی همیشه یک یهودی است، دلیل دیگری برای ناراحتی کاتولیک متظاهری مثل Drumont بود. یکی از معاونین ارشد وی به نام Jules Guérin از تنفری سخن گفته است که وقتی «Père du lac» یسوعی[2] مشهور وی را به‌خاطر حمله به یهودی از دین برگشته‌ای که دریفوس[3] نامیده می‌شد مورد اعتراض قرار داده بود، نسبت

---

1. S,Runciman

۲. Jesuit، عضو فرقهٔ یسوعیون یا انجمن عیسی که به‌وسیلهٔ لایولا تأسیس شد. - مترجم.

3. Dreyfus

به او احساس می‌کرد. کتاب «توسعهٔ فرانسه مدرن» نوشتهٔ D.W. Brogan، جلد اول، صفحهٔ ۲۲۷، Harper Torchbooks, New York 1966.

24- Ibid.

۲۵ـ نژادپرستی گاهی اوقات می‌تواند خصوصیت شیطانی و نامعقولی پیدا کند. اجازه بدهید این حالت را با سه نمونه معرفی کنم. بخش عمدهٔ قلع و قمع یهودیان اروپا، در سال ۱۹۴۲ و اوایل سال ۱۹۴۳ در جریان حملهٔ نازیها به روسیه انجام شد که با شکست آنان در استالینگراد به اوج خود رسید. در طول هشت ماه بین ژوئن سال ۱۹۴۲ تا فوریهٔ سال ۱۹۴۳، نازیها احتمالاً از واگنهای قطار، بیشتر برای حمل یهودیان به اتاقهای گاز استفاده کردند تا حمل و نقل ملزومات نظامی ارتش، اغلب این یهودیان قبل از آنکه به اتاقهای مرگ برده شوند، حداقل در لهستان، در قسمت تولید وسایل مورد نیاز ارتش آلمان استخدام می‌شدند. نمونهٔ دوم که از نظر زمانی متعلق به زمان دورتری است، مربوط به توضیحی است که راجع به «ستارگان سیسیل»[1] در ۱۹۸۲، داده می‌شود. هر فرانسوی که به چنگ این سیسیلیها می‌افتاد، مصیبت به او روی آورده بود. اینها به مهمانخانه‌هایی که فرانسویها رفت و آمد داشتند و یا خانه‌های محل سکونت آنان هجوم می‌بردند و هیچ مرد، زن و یا کودکی را سالم نمی‌گذاشتند... این شورشیان با حمله به صومعه‌های دومینیکن و فرانسیسکن راهبان فقیر را با زور به بیرون کشیده و از آنان می‌خواستند تا کلمهٔ «ciciri» را تلفظ کنند زیرا فرانسوی زبانها نمی‌توانستند این کلمه را به درستی تلفظ کنند. هرکس نمی‌توانست این کار را بکند قتلش حتمی بود. (کتاب «ستارگان سیسیل» اثر S.Runciman چاپ انتشارات دانشگاه کلمبیا، ۱۹۵۸، صفحهٔ ۲۱۵) و نمونهٔ سوم مربوط به زمان اخیر است. در تابستان سال ۱۹۸۰، به دنبال تلاش تروریستهای یهودی که

---

۱. Sicilian vespers، اشاره به سیسیلیهایی که در انقلاب ۱۲۸۲ خود علیه چارلز اول، فرانسویها را قتل‌عام کردند. وجه تسمیهٔ این تعبیر، شورشی است که در خارج از یک کلیسا در پالرموی ایتالیا و در ساعتی اتفاق افتاد که ستارهٔ زهره (vesper) در روز سی‌ام ماه مارچ (Easter) در آسمان می‌درخشید. ـ مترجم.

منجر به قطع هر دو پای «بسام شکاء»[1] شهردار نابلس و قطع یک پای «کریم خلف»[2] شهردار رام‌الله شد، گروهی از نازیهای یهودی که در محوطهٔ دانشگاه تل‌آویو جمع شده بودند، چند گربه را روی آتش سرخ کرده و گوشت آنها را به‌عنوان «کباب پای شهرداران عرب» به هر کسی که از آنجا می‌گذشت تعارف می‌کردند. کسانی که شاهد این صحنهٔ عیاشی هولناک بودند، از جمله خود من، چاره‌ای نداشت جز اینکه قبول کند که دانش امروز بشری از توجیه بعضی از اعمال دهشت‌انگیز انسان قاصر است.

۲۶ـ یکی از اولین نیرنگها و تناقض‌گوییهای «یابوتینسکی»[3] (بنیانگذار حزبی که بعدها بگین رهبری آن را به عهده گرفت) پیشنهادی بود که حوالی سال ۱۹۱۲ برای ایجاد دو دولت یهود، یکی در فلسطین و دیگری در آنگولا، داد. بدین ترتیب که دولت ایجاد شده در فلسطین به‌خاطر فقر منابع طبیعی از سوی دولتی که در آنگولا تشکیل خواهد شد، کمک مالی شود.

۲۷ـ تئودر هرتصل در اوت ۱۹۰۳ به فاصلهٔ کمتر از چهار ماه بعد از کشتار مخوف «کیشینف»[4] که بعداً معلوم شد کار «فن پلهو»[5] بوده است، برای دیدن او به روسیه رفت و به وی پیشنهاد کرد تا بر اساس تمایل مشترکشان مبنی بر بیرون راندن اکثر یهودیان از روسیه و منحرف کردن حمایت یهود از جنبش سوسیالیست برای یک مدت کوتاه، با هم متحد شوند. این وزیر تزار، اولین مصاحبه‌اش را (هشتم اوت) با هرتصل، به‌عنوان کسی که خود را «حامی پرشور صهیونیسم» می‌داند، آغاز کرد. وقتی هرتصل به تشریح اهداف صهیونیسم پرداخت، «فن پلهو» سخنان او را قطع کرد و گفت: «شما دارید کسانی را که دست از دین خود شسته‌اند موعظه می‌کنید.»

Amos Elon, Herzl, *Am óved*, 1976, PP 415-9, in Hebrew.

28- Dr. Joachim Prinz, *Wir Juden*, Berlin, 1934, PP. 150-1.

29- Ibid., PP. 154-5.

۳۰ـ به‌عنوان مثال نگاه کنید به: Ibid., P. 136، حتی بدترین تعبیرات همدردی با

---

1. Bassam shaká 2. Karim Khalaf 3. Jabotinsky

4. Kishinev 5. Von Plehve

تازیسم از سوی باند افراطی اشترن[1] (Lohamey Herut yisráel) از سال ۱۹۴۱ به بعد ابراز گردید. در تعبیرات صهیونیسم، دکتر پرینز «یک معصوم» تلقی می‌شد. وی در دهۀ ۱۹۷۰ حتی از جنبش یهودیان آمریکا «Breira» هم حمایت می‌کرد تا آنکه گلدامایر او را از این کار بازداشت.

فصل پنجم: قوانین ضد غیریهودیان

۱ـ میمونیدس، میشنه‌تراه، «قوانین در مورد قاتلین»، 2,11، دائرةالمعارف تلمود، «غیریهودی».

2- R.yo' el Sirkis, Bayit Hadash, Cammentary on Beyt yosef, yoreh De'ah 158.

دو قانونی که ذکر شد حتی در صورتی که مقتول غیر یهودی، بیگانه مقیم «ger toshav» باشد و در حضور سه شاهد یهودی متعهد به رعایت «احکام هفتگانۀ نوح» (قوانین هفتگانۀ کتاب مقدس که از نظر تلمود، برای غیر یهودیان وضع شده است) شود، اعمال می‌گردد.

3- R. David Halevi (Poland, 17 Centurey), Turey Zahav on Shulban Arukh, «yoreh De'ah» 158.

۴ـ (در توضیحات مؤلف کتاب جاافتاده است. ـ مترجم).

۵ـ در دائرةالمعارف تلمود، «Ger» یعنی کسی که به آیین یهود گرویده است.

6- For Example, R.Shabbtay Kohen (mid 17 Century), siftey Kohen on Shulban Arukh, «Yorch De'ah» 158:

اما در زمان جنگ، کشتن آنها به دست خود فرد، یک سنت بود، زیرا گفته شده است: «غیر یهودی، حتی بهترینش هم کشتنی است.» «Turey Zabav» و «siftey kohen»، دو تفسیر مهم کلاسیک از شولبان آروخ به‌شمار می‌روند. (نگاه کنید به یادداشت شمارۀ ۳).

۷ـ Colonel Rabbi A.Avidan (Zemel) «اخلاق اسلحه در پرتو هالاخا»، (بعد از جنگ یوم کیپور، فصلهای تلقین، هالاخا) تحقیق از فرماندهی مرکزی،

---

1. Stern Gang

۱۹۷۳: نقل شده در «Ha' olam Hazzeh» پنجم ژانویهٔ ۱۹۷۴؛ همچنین به نقل از David Shaham «فصل تلقین»، Hotam، بیست و هشتم مارس ۱۹۷۴ و به نقل از Amnon Rubinstein، «چه کسی هالاخا را تحریف می‌کند؟»، روزنامهٔ معاریو، سیزدهٔ اکتبر ۱۹۷۵. گزارشهای Rubinstein که جزوهٔ آن متعاقباً به دستور فرماندهٔ کل ستاد ارتش ممنوع‌التوزیع شد، احتمالاً به‌خاطر آنکه سربازان را تشویق به عدم اطاعت از وی می‌کرد. اما این فرماندهٔ کل شکایت می‌کند که نه ربّی آویدان و نه هیچ ربّی دیگری، اعم از نظامی یا غیر نظامی، به‌عنوان اعتراض به آنچه که او نوشته بود، محاکمهٔ نظامی نشدند.

۸ ـ R.Shimon Wiser، «اخلاق اسلحه ـ مبادلهٔ نامه‌ها» در Niv Hammidrashiyyah yearbook of Midrashiyyat Noám, 1974 PP. 29-31 این کتاب سال به زبان عبری، انگلیسی و فرانسه نوشته شده اما آنچه که در اینجا نقل گردید، فقط به زبان عبری چاپ شده است.

9- Psalms 42:2.

۱۰ـ «تو باید نام عمالک را از صفحهٔ روزگار محو کنی»، سفر تثنیه، کتاب دوم تورات ۲۵:۱۹ همچنین مقایسه کنید با 15:3 ساموئل جلد اول: «اکنون برو و عمالک را از بین ببر و هرآنچه دارند نابود کن و کسی از آنان را باقی مگذار و مرد و زن و کودک و شیرخواره، گاو و گوسفند، و شتر و الاغ آنان را از دم تیغ بگذران.»

۱۱ـ ما خواننده را از مطالعهٔ اکثر این منابع نسبتاً پیچیده و درهم معاف می‌کنیم و از تلمود و منابع شرعی یهود نقل مطلب خواهیم کرد. این گونه حذف کردنها را با این علامت [...] مشخص کرده‌ایم. استنتاجهای شخصی این ربّی به‌صورت کامل تجدید چاپ شده است.

۱۲ـ Tosafot (در لغت به معنای ضمائم) چارچوب اصلی تفاسیری است که از قرن یازدهم تا سیزدهم بر تلمود نوشته شده است.

۱۳ـ اشخاصی که مرتکب چنین جرائمی می‌شوند حتی می‌توانند به مقامات بالای اجتماعی هم ارتقاء یابند. شاهد این مدعا، ساموئل لاهیس[1] مسؤول

---

1. Samuél Lahis

قتل‌عام پنجاه تا هفتاد و پنج روستایی عرب است که پس از تصرف روستای آنان توسط ارتش اسرائیل در جریان جنگ سال ۹ـ۱۹۴۸ در یک مسجد زندانی شده بودند. «لاهیس» به دنبال یک محاکمهٔ فرمایشی با وساطت بن گوریون مشمول عفو کامل شد. این فرد تا حد یک وکیل عالیرتبهٔ دادگستری ترقی کرد و در اواخر دههٔ ۱۹۷۰ به‌عنوان مدیر کل آژانس یهود (که در واقع ارگان اجرایی جنبش صهیونیسم به‌شمار می‌رود) منصوب گردید. در اواخر سال ۱۹۷۸ حقایقی در ارتباط با پیشینهٔ وی منتشر و در سطحی وسیع به مطبوعات اسرائیل کشیده شد. اما هیچ ربّی یا محقق علوم دینی یهود، عفو او یا لیاقتش برای منصب جدید را مورد سؤال قرار نداد و انتصاب او هرگز فسخ نشد.

14- Shulban Arukh, «Hoshen Mishpat» 426.

15- Tractate Avodah Zarah, P. 26 b.

16- Maimonides, OP.Cit., «Murderer» 4,11.

۱۷ـ لویتیکوس، ۱۹:۱۶، در ارتباط با اعطای عنوان «دوست تو» نگاه کنید به بخش یادداشتها و ارجاعات همین کتاب، فصل سوم، شمارهٔ ۱۴.

18- Maimonides, OP.Cit., «Idolatry» 10, 1-2.

۱۹ـ در هر دو مورد در بخش .158 «yoreh Do' ah» فرضیهٔ مشابهی را شولبان آروخ در 425 «Hoshen Mishpat» تکرار می‌کند.

20- Moses Rivkes, Be' er Haggolah on «Shulban Arukh», «Hoshen Mishpat» 425.

۲۱ـ به همین دلیل پروفسور Jacob katz در کتاب خود به نام «بین یهودیان و غیر یهودیان» که به زبان عبری نوشته شده، همچنین در ترجمهٔ انگلیسی مستدل‌تر آن به نام «انحصارگرایی و تحمل»، تنها این پاراگراف را کلمه به‌کلمه نقل می‌کند و این نتیجهٔ شگفت‌انگیز را می‌گیرد که: «در مورد قاعدهٔ صیانت ذات، هیچ تبعیضی نباید بین یهودی و مسیحی قائل شد.» وی هیچ یک از نقطه‌نظرات معتبری را که در بالا به آنها اشاره کردم یا در بخش بعد به‌آنها خواهم پرداخت نقل نمی‌کند.

22- Maimoides, OP. Cit., «sabbath» 2, 20-21; Shulban Arukh,

«Orah Hayyim» 329.

۲۳ـ R.Aqiva Eiger, Commentary on Shulban Arukh, Ibid وی همچنین اضافه می‌کند که اگر یک نوزاد سرراهی، در شهری که بیشتر ساکنین آن غیر یهودی هستند پیدا شود، باید در مورد برداشتن و نگهداری او با یک ربّی مشورت کرد.

24- Tractate Avodah Zarah, P. 26.

25- Maimonides, OP. Cit., «sabbath» 2, 12; Shulban Arukh, Orah Hayyim, 330.

متن اخیر می‌گوید: «کافر بر غیر یهودی مرجح است.» اما برخی از مفسرین مثل Turey Zahav تأکید دارند که این قاعده حتی در مورد «فرقهٔ اسماعیلیه» هم کاربرد دارد، یعنی «مسلمانانی که بت‌پرست نیستند.» در اینجا صراحتاً ذکری از مسیحیها به میان نیامده اما این قاعده به طریق اولی باید شامل آنان نیز بشود، چون همان‌طوری که متعاقباً خواهیم دید، اسلام از مسیحیت آسان‌گیرتر است. همچنین نگاه کنید به پاسخنامهٔ Hatam Sofer که ذیلاً نقل شده است.

۲۶ـ این دو مثال در مورد لهستان و فرانسه توسط ربّی I.Z.Cahana (که بعدها استاد تلمود دانشگاه مذهبی «بار ایلان» اسرائیل شد) گزارش شده است. «طب در ادبیات هالاخایی قبل از تملود»، sinai، جلد ۲۷، ۱۹۵۰، صفحهٔ ۲۱۱. وی همچنین مورد زیر را از قرن نوزدهم ایتالیا گزارش می‌کند:

تا سال ۱۸۴۸، در کشورهای تحت نفوذ پاپ، پزشکان یهودی به واسطهٔ قانون خاصی از معالجهٔ غیر یهودیان منع شده بودند. جمهوری روم که در سال ۱۸۴۸ تأسیس شد، این قانون را هم در کنار سایر قوانین تبعیض‌آمیز ضد یهودی، لغو کرد. اما در سال ۱۸۴۹ در یک لشکرکشی برق‌آسا توسط لوئی ناپلئون (بعدها، امپراطور ناپلئون سوم)، جمهوری روم شکست خورد و پاپ «پیوس نهم» مجدداً روی کار آمد و همو بود که در سال ۱۸۵۰ قوانین ضد یهودی را احیاء کرد. فرماندهان قرارگاه فرانسویها با ابراز انزجار از چنین عمل تندی، با نادیده گرفتن قانون پاپ تعدادی پزشک یهودی را برای معالجه سربازانشان به کار گرفتند. از ربّی اعظم رم «Moshe Hazan» که یک

پزشک بود، سؤال شده بود که آیا یکی از شاگردانش که او نیز پزشک است می‌تواند علیرغم خطر هتک حرمت شنبه، در بیمارستان نظامی فرانسویها مشغول کار شود یا خیر؟ این ربّی در پاسخ گفته بود: اگر در شرایط استخدام صریحاً «کار در روز شنبه» ذکر شده باشد،وی باید از کار در آنجا اجتناب کند، اما چنانچه چنین شرطی ذکر نشده باشد، می‌تواند با به کارگیری «هوش و زیرکی یهودیان متقی» در آنجا مشغول کار شود. مثلاً می‌تواند در روزهای شنبه، نسخهٔ روز جمعه را تکرار کند و این را به راحتی به نسخه‌پیچ بگوید. مقالهٔ نسبتاً صریح «cahana» که شامل نمونه‌های بسیار دیگری نیز هست، در بخش کتاب‌شناسی کتاب «اخلاقیات طب یهود» نوشتهٔ ربّی اعظم سابق بریتانیا Immanuel Jakobovits، آمده است. اما راجع به خود این مسأله چیزی نوشته نشده است.

«Jewish Medical Ethics» Bloch, New York, 1962.

27- Hokhmat Sholomoh on Shulban Arukh, «Orah Hayyim» 330,2.

۲۸ـ R.Unterman روزنامهٔ هاآرتص مورخ چهارم آوریل ۱۹۷۷، بعد از آنکه به‌طور مستمر تحت فشار قرار می‌گیرد، تنها توضیحی که می‌دهد این است که «در زمان ما هر نوع امتناع از ارائهٔ خدمات پزشکی به یک غیر یهودی می‌تواند منجر به خصومتی شود که احتمالاً جان یهودیان را به خطر بیندازد.

29- Hatam sofer, Responsa on shulban Arukh, «yoreh Do'ah» 131.

30- OP. Cit., on shulban Arukh, «Hoshen Mishpat», 194.

31- R.B. Knobelovitz, in the Jewish Review (Journal of the Mizrachi party in Great Britain, 8 June 1966.

32- R. yisráel Me' ir Kagan, better known as the «Hafetz Hayyim» Complain in his Mishnah Berurah, Written in Poland in 1907:

«و شما باید بدانید که اغلب پزشکان حتی مذهبی‌ترین آنها به هیچ وجه و به هیچ مقدار ملاحظهٔ این قانون را نمی‌کنند؛ زیرا فرسنگها راه را برای معالجهٔ یک کافر می‌پیمایند و با دستان خود ادویه می‌سایند، در حالی که هیچ اجازه‌ای برای این کارها ندارند، زیرا اگرچه ما می‌توانیم به دلیل ترس از اشاعهٔ دشمنی این قبیل کارها را مجاز بشمریم، اما این اعمال تجاوز از

حدودی است که حکمای ما بر ما واجب نموده‌اند و حتی همین هم روشن نیست. در هر حال ممنوعیتهای تعیین شده از سوی خود تورات بایستی توسط هر یهودی رعایت شود و کسانی که از این ممنوعیتها تخطی می‌کنند، کل قانون شنبه را نقض کرده‌اند و خداوند آنان را به‌خاطر تجاوز به مقدسات ببخشاید.» (Commentary on Shulban Arukh, Orah Hayyim, 330.) این نویسنده در مجموع، بزرگترین مقام مذهبی زمان خودش محسوب می‌شده است.

33- Avraham Steinberg MD (ed.), Jewish Medical Law, Complied From Tzitz Eliézer (Responsa of R. Eliézer Yehuda Waldenberg), Translated by David B. Simons MD, Gefen and Moosad harav Kook, Jerusalem and California, 1980.

34- OP. Cit., P. 39.

35- Ibid. P. 41.

۳۶ـ Ibid. P. 41.، عبارت «بین یهودیان و غیر یهودیان» تعبیر زیبای این کلاه شرعی است که به‌خاطر جلوگیری از اشاعهٔ «خصومت غیر یهودیان علیه یهودیان» طراحی شده نه بالعکس.

۳۷ـ Ibid. 41-2، تأکید از من است.

38- Dr.Falk Schlesinger Institute for Medical Halakhic Research at Sha'areg Tzedeq Hospital, Sefer Asya (the Physician's book) Reuben Mass, Jerusalem, 1979.

39- By Myself in Ha6lam hazzeh, 30 May 1979 and by Shullamit Aloni, Member of Knesset, in Ha' aretz, 17 June 1980

40- Ezekiel, 23:20.

۴۱ـ رسالهٔ *Berakhot*، صفحهٔ ۷۸ الف.

۴۲ـ دائرةالمعارف تلمود، «Eshet Ish» (زن متأهل).

43- Exodus, 20:17.

۴۴ـ سفر پیدایش، 2:24.

۴۵ـ *Talmudic Encyclopedia* 12,10; «محرمات آمیزش جنسی» Maimonides, OP. Cit., Encyclopedia, «Goy»

46- Maimonides, OP. Cit, Ibid., 12, 1-3.

در واقع زن غیر یهودی، اختصاراً N.Sh.G.Z. نامیده می‌شود که ترکیبی از چهار کلمهٔ عبری: «حائض» (ناپاک)، «برده»، «غیر یهودی» و «روسپی» است. همین زن به محض گرویدن به دین یهود، ناپاکی، بردگی و غیر یهودی بودنش از بین می‌رود اما همچنان تا پایان عمر «روسپی» محسوب می‌گردد، تنها به‌خاطر اینکه از یک مادر غیر یهودی متولد شده است و در یک گروه خاص قرار می‌گیرد یعنی زنی که در پاکی حامله نشده اما در پاکی به دنیا آمده یا به‌عبارت دیگر از مادری متولد شده که در زمان حاملگی به آیین یهود گرویده است. برای اطمینان بیشتر از احتمال هر گونه اختلاط نژاد، ربّیها اصرار دارند زن و شوهری که به اتفاق به آیین یهود در می‌آیند، تا سه ماه از هر نوع رابطهٔ زناشویی احتراز کنند.

۴۷ـ تنها استثنای بر این قاعده، مشخصاً غیر یهودیان دارای دفاتر اسناد رسمی مربوط به انجام و ثبت معاملات پولی و مالی، مثل محضرداران، مأمورین وصول مطالبات، مباشرین و نظایر آنها هستند. در مورد غیر یهودیان عادی و درستکار، حتی آنهایی که رابطهٔ دوستانه‌ای با غیر یهودیان دارند، چنین استثنایی وجود ندارد.

۴۸ـ بعضی از ربّیهای متعلق به زمانهای خیلی قدیم (قرن اول قبل از میلاد) این قانون را «یکی از رسوم» جاهلیت می‌خواندند و عملاً اموال گمشدهٔ غیر یهودیان را به آنان برمی‌گرداندند، معهذا این قانون همچنان باقی مانده است.

۴۹ـ Leviticus, 25:14. این ترجمه تحت‌اللفظی عبارت عبری است در نسخهٔ King Games، این عبارت بدین گونه ترجمه شده است: «شماها نباید به یکدیگر ستم روا دارید.» کلمهٔ «ستم» کلمهٔ دقیقی نیست اما کلمهٔ «یکدیگر» ترجمهٔ درستی از اصطلاح مذهبی «هر فردی، برادرش را» به‌شمار می‌رود. همان‌طور که در فصل سوم اشاره شد، «هالاخا»، همهٔ این اصطلاحات را منحصراً «دوست یهودی یک فرد» ترجمه می‌کند.

50 - Shulban Arukh, «Hoshen Mishpat» 227.

۵۱ ـ H.Bar-Druma در کتاب «و این مرز سرزمین ماست»، اورشلیم، ۱۹۵۸، از این دیدگاه دفاع کرده است. این کتاب در سالهای اخیر به دفعات مورد

بهره‌برداری ارتش اسراییل در آموزش حزبی و مذهبی افسران قرار گرفته است.

52 - Maimonides, OP. Cit., Idolatory, 10,3-4.

۵۳ ـ نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۲.

54 - Exodus, 23:33.

55 - Maimonides, OP. Cit., Idlatory, 10,6.

۵۶ ـ سفر تثنیه (کتاب دوم تورات) .20:16 همچنین نگاه کنید به آیاتی که در شمارهٔ ۱۰ همین فصل نقل شده است.

۵۷ ـ .Numbers. 31:13-20 مخصوصاً به آیهٔ ۱۷ توجه کنید:

«بنابراین اکنون هر جنس مذکری را در میان کوچکترها به قتل برسان و هر زنی راکه از طریق هم‌آغوشی با مردی آشنا شده است، بکش.»

۵۸ ـ (حادثهٔ «Qibbiya» در پرتو «هالاخا») R.Shául yisráeli, در Hattorah Vol.5, 1953/4. webammedinah

۵۹ ـ دعا این گونه ادامه می‌یابد: «برای آنکه مرا برده نیافریدی» سپس مردها باید این عبارت را به دعا بیفزایند که: «برای آنکه مرا زن نیافریدی» و زنان می‌گویند: «برای آنکه مرا خوشایند مرد آفریدی».

۶۰ـ در اروپای شرقی تا همین اواخر این یک رسم همگانی در میان یهودیان بود که به‌عنوان اهانت در این مکان، آب دهان خود را روی زمین می‌انداختند، البته این عمل اجباری نبود و امروزه نیز این رسم تنها توسط کسانی که خیلی متعصب هستند انجام می‌شود.

۶۱ـ معادل عبری این کلمه «Meshimmadim» است که در شرع یهود، به یهودیانی گفته می‌شود که «کافر» می‌شوند و شامل «پاگان»[1]ها یا مسیحیها می‌شود اما یهودیانی راکه به اسلام گرویده‌اند، دربرنمی‌گیرد.

۶۲ـ معادل عبری این کلمه، «Minim» است. که معنای دقیق آن «منکرین

---

۱. Pagan، این واژه معانی گوناگونی دارد از جمله: کافر، مشرک، بت‌پرست، غیر مسیحی، ـ در دورهٔ جنگهای صلیبی به مسلمانان هم اطلاق می‌شد که به معنای بی‌دین، خدانشناس و روسپی است. ـ مترجم.

وحدانیت خداو است.

63- Tractate «Berakhot», P. 58b.

۶۴ـ به گفتهٔ بسیاری از فقهای یهود، قاعدهٔ اصلی همچنان در سرزمین اسرائیل به‌طور کامل اجرا می‌شود.

۶۵ـ این رسم موجب بروز حوادث بسیاری در تاریخ جامعهٔ یهود اروپا گردید. یکی از مشهورترین این حوادث که آثار و تبعات آن همچنان تا امروز قابل رؤیت است، در قرن چهاردهم در پراگ[1] اتفاق افتاد. چارلز چهارم پادشاه بوهیمیا (که امپراطور مقدس روم[2] هم بود)، یک صلیب بسیار مجلل و قیمتی داشت که آن را در کنار یک پل سنگی برپا داشته بود. این پل که توسط خود چارلز ساخته شده بود هنوز در پراگ وجود دارد. یک روز به چارلز گزارش داده شد که یهودیان پراگ بر اساس یک رسم، وقتی از مقابل این صلیب عبور می‌کنند، در مقابل آن آب دهان می‌اندازند. چارلز به‌خاطر شهرتی که در حمایت از یهودیان داشت از شکنجهٔ آنان صرفنظر کرد اما دستور داد تا جامعهٔ یهودیان شهر، بهای حکاکی واژهٔ عبری «Adony» (ارباب، خداوند، حق)[3] بر روی صلیب مزبور را که با طلا انجام شد، بپردازند. این واژه یکی از مقدس‌ترین نامهای هفتگانهٔ خداست. از آن زمان به بعد هیچ کس حق نداشت به‌هنگام عبور از مقابل این صلیب عملی که نشانهٔ بی‌احترامی به آن باشد، انجام دهد و بدین ترتیب انداختن آب دهان موقوف شد. البته وقایع دیگری که در ارتباط با این رسم روی داده است این قدر جالب نیست.

۶۶ـ آیاتی که غالباً برای این منظور به کار می‌رود شامل کلماتی است که از ریشهٔ عبری «Shqets» به معنای «ناپسند شمردن و تنفر داشتن» اخذ شده است. همان‌طور که در سفر تثنیه (کتاب دوم تورات) در فصل هفتم، صفحهٔ ۲۶ نیز آمده است: «تو باید واقعاً از آن متنفر باشی و تو باید مطلقاً از آن منزجر باشی، چراکه چیز ملعونی است.» به‌نظر می‌رسد که واژهٔ موهن Sheqetz، که

---

۱. Prague، پایتخت کشور چکسلواکی قدیم و جمهوری چک امروز. ـ مترجم.

2. Holy Roman Emperor 3. Lord

برای مخاطب قراردادن غیر یهودیان به‌کار می‌رود (فصل دوم) از این رسم، گرفته شده باشد.

67- *Talmud*, Tractate Beytzah, P. 21 a. b; Mishnah Berurah on Shulban Arukh, «Orah Hayyim» 512.

در تفسیر دیگری به نام *Magen Avraham* نیز قرّائین مستثنی شده‌اند.

۶۸ـ بر اساس «هالاخا» یک بردهٔ غیر یهودی که توسط یک یهودی خریداری شده است، بایستی به دین یهود در آید، اما با این کار به یک یهودی شایسته تبدیل نمی‌شود.

69- Leviticus, 25:46.

۷۰ـ شکل عبری نام عیسی (Yeshu) به تعبیری، حروف اول کلماتی است که تشکیل این نفرین را می‌دهد: «نام و خاطره‌اش از صفحهٔ روزگار محو باد» و به‌عنوان یک دشنام رکیک به کار می‌رود. در واقع یهودیهای ارتدکس ضد صهیونیست (مثل Neturey Qarta) گاهی اوقات به «هرتصل» می‌گفتند: «هرتصل عیسی» و من در نوشته‌های صهیونیستی مذهبی به تعابیری نظیر «ناصر عیسی» و جدیدترین آن، «عرفات عیسی» برخورد کرده‌ام.

در زمینهٔ علوم اجتماعی منتشر کردیم:

- **پرسش و پاسخ دربارهٔ حقوق بشر**
  لیا لوین، محمدجعفر پوینده

- **خط قرمز (دربارهٔ آزادی و حدود آن)**
  مجموعه مقاله و مصاحبه
  گردآوری نشر قطره

- **جامعهٔ مدنی و جوانان**
  گردآوری نشر قطره

- **آزادی اندیشه و بیان**
  دکتر عبدالمجید نجار، محسن آرمین

- **مشارکت سیاسی زن**
  دکتر هبه رئوف، محسن آرمین

- **فرهنگ‌شناسی**
  چنگیز پهلوان

- **زنان در جامعهٔ مدنی**
  سیدمحسن سعیدزاده

- **افغانستان**
  چنگیز پهلوان

- **درآمدی بر جامعه‌شناسی و اقتصاد فرهنگ در ایران امروز**
  مجید محمدی

- **اصلاح تفکر اسلامی**
  دکتر طه جابرالعلوانی، محمود شمس

- **فرار مغزها**
  هابرس و دیگران، مجید محمدی

- **خشونت سیاسی**
  دکتر ناصر فکوهی

- **رفع تبعیض از زنان**
  مهرانگیز کار

- **دین، اینجا، اکنون**
  پاپکین، شوارتز ـ مجید محمدی

- **توسعهٔ سیاسی**
  گردآوری: مهدی خاکی‌فیروز

- **مباحثی در منطق حکومتی**
  سید یونس ادیانی

- **اسطورهٔ بازگشت جاودانه**
  میرچا الیاده ـ بهمن سرکاراتی

ISBN 964-341-064-1

9789643410643